

اتحاد کد

ارگان مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

اسفند ۱۳۷۴ * شماره ۲۳ * سال دوم

برگی از تاریخ مبارزات کارگران
چگونگی آغاز
اعتصابات و شکل گیری
«کمیته های هماهنگی
اعتصاب» در صنعت
نفت در سال ۱۳۵۷

صفحه ۱۸

در حاشیه تاریخ
کنفدراسیون جهانی
محصّلین و دانشجویان
ایرانی

جنبش دانشجویی خارج و
کنفدراسیون نیز نمی توانست از تأثیرات
جنبش چریکی در داخل برکنار بماند و
گسترش نفوذ جریانهای طرفدار مبارزه
سلحانه در کنفدراسیون اجتناب ناپذیر بود.
صفحه ۲۳

بمناسبت پنجاهمین سالگرد
کشته شدن احمد کسروی

پیشرو مبارزه علیه خرافات و
ارتجاع مذهبی



صفحه ۲۵

حرفهایی با
عباس کیارستمی

نامه سرگشاده بصیر نصیبی به
عباس کیارستمی



بمناسبت (۱۷ اسفند)

۸ مارس روز جهانی زن

صفحه ۴

زنان در بازار کار ایران

صفحه ۵

حیف و میل و چپاول ذخائر بیمه کارگران

با اجرای طرح «بیمه همگانی» ساخته و پرداخته جمهوری اسلامی، هزینه های اضافی بر
کارگران بیمه شده تحمیل خواهد شد، سقف و دامنه ی خدمات درمانی عرضه شده محدودتر و
امکانات و مراکز درمانی موجود در پاسنکوپی به نیازهای بیمه شدگان با نابسامانی های بیشتری
روبرو خواهد گشت.

صفحه ۲

ایران و مساله حاکمیت بر جزائر سه گانه

صفحه ۷

لغو امتیاز مجله «گردون» و محکومیت مدیر آن

صفحه ۸

انتخابات در فلسطین، مشروعیت روند صلح

صفحه ۱۰

در ۸ صفحه به پیوست این شماره:

* طرح بجنی پیرامون:

اتحادها، ائتلافها، سیاست ما،

* انقلاب سوسیالیستی بشیوه آسیایی!



ضمیمه تئوریک

حیف

و میل

و چپاول

ذخائر

بیمه

کارگران

«همگانی» پیدا می‌کنند. این امر، نه فقط سوءاستفاده از امکانات و ذخائر مربوط به کارگران است بلکه نتیجه بلاواسطه‌ی آن این خواهد بود که همان اندازه از خدمات و تسهیلات محدود و ناکافی هم که سازمان تامین اجتماعی به کارگران بیمه شده و خانوارهایشان عرضه می‌کرد، باز هم کاهش یافته و دچار اختلالات مضاعف گردد.

بدیهی است که تامین و اجرای بیمه همگانی واقعی و متناسب با امکانات و نیازمندیهای جامعه و به طور کلی حق آحاد مردم در برخورداری از امکانات ضروری بهداشتی و درمانی، یکی از خواستهای مبرم توده‌های محروم و زحمتکش میهن ما بوده و هست. لکن نکته اینجاست که رژیم فریبکار جمهوری اسلامی بدون آن که الزامات و امکانات مربوط به تامین و گسترش بیمه واقعی را فراهم کند، خودسرانه تصمیم گرفته است که همان امکانات موجود بیمه درمانی کارگری را نیز قاطی طرح به اصطلاح بیمه همگانی خود نماید. در واقع، در اینجا نیز، «حاتم بخشی» رژیم از کیسه کارگران صورت گرفته و مراکز درمانی بیمه‌شدگان که به هیچ وجه تکافوی تامین خدمات ضروری برای خود آنان را نمی‌کند به دیگر اقشار و گروه‌های شغلی هم اختصاص یافته است.

لکن این هنوز تنها مسئله نیست. مسئله دیگر عبارت از اینست که در پی ادغام امکانات درمانی بیمه کارگری در طرح «بیمه همگانی» و در اجرای این طرح، کارگران بیمه شده و خانواده‌هایشان بعد از این ناگزیر خواهند شد که «فرانشیز» یا بخشی از هزینه‌های درمانی را نیز خودشان بپردازند. مطابق قانون «بیمه همگانی»، بیمه‌شدگان علاوه بر پرداخت حق بیمه سرانه ماهانه، پرداخت بخشی از هزینه‌های خدمات درمانی (فرانشیز) را نیز عهده‌دار خواهند بود. (برای اطلاع از مضمون و اهداف این قانون به «اتحاد کار» شماره ۲۱ مراجعه شود). این امر در مغایرت آشکار با قانون تامین اجتماعی است. براساس این قانون، سازمان تامین اجتماعی موظف است که در قبال دریافت حق بیمه (سهم درمان) از کارگران، کلیه تعهدات مربوط به خدمات درمانی آنان و از جمله هزینه‌های مراکز و پزشکان طرف قرارداد سازمان را راساً پرداخت نماید. بنابراین، اگرچه امکانات و تسهیلات فراهم شده به وسیله سازمان تامین اجتماعی پاسنخگوی نیازها نبوده، ولی کارگران بیمه شده هنگام مراجعه و استفاده از این امکانات معمولاً مبلغ دیگری پرداخت نمی‌کردند. با پیاده شدن طرح «بیمه همگانی»، علاوه بر حق بیمه ماهانه، «فرانشیز» نیز از کارگران بیمه شده اخذ خواهد شد. کارگران در برابر این اجحاف و زورگویی آشکار اقدام به شکایست و اعتراض

کرده‌اند (اطلاعات ۱۱ و ۱۷ آبان ۱۳۷۴). برخی از مسئولان «خانه کارگر» وابسته به رژیم نیز با اظهارنظر از گسترش این اعتراضات، مخالفت خود را با این تصمیم دولت ابراز داشته‌اند. گردانندگان سازمان تامین اجتماعی که، طبق معمول، مطیع و مجری دستورات دولتی هستند، در حال حاضر در تدارک زمینه‌چینی‌های لازم هستند تا اخذ «فرانشیز» از مشمولان تامین اجتماعی را از سال آینده (سال ۷۵) به اجرا درآورند.

مشکلات درمانی کارگران

با اجرای طرح «بیمه همگانی» ساخته و پرداخته جمهوری اسلامی، چنان که گفته شد، هزینه‌های اضافی بر کارگران بیمه شده تحمیل خواهد شد، سقف و دامنه‌ی خدمات درمانی عرضه شده محدودتر و امکانات و مراکز درمانی موجود در پاسنخگویی به نیازهای بیمه‌شدگان با نابسامانی‌های بیشتری روبرو خواهد گشت. این در حالیست که طی سالهای گذشته (به بهانه‌ی جنگ و غیره) و در وضعیت کنونی نیز خانوارهای کارگری با مشکلات درمانی فراوان و فزاینده‌ی دست به گریبان بوده و هستند.

براساس قوانین موجود ۳۰ درصد حقوق و دستمزد کارگران هر ماه، به عنوان حق بیمه کارگران و خانوارهایشان، از آنان گرفته می‌شود. بدین ترتیب که ماهانه ۷ درصد مستقیماً از دستمزد کارگران کسر می‌شود و ۲۰ درصد از دستمزدشان نیز، به طور غیرمستقیم، از کارفرمایان وصول می‌شود و ۳ درصد باقیمانده را هم دولت باید بپردازد. مبالغی که بدین صورت جمع آوری می‌شود (یا بایستی جمع آوری شود) به صندوق سازمان تامین اجتماعی ریخته می‌شود. این سازمان قانوناً موظف است که از محل منابع مذکور، هزینه‌های درمان بیمه‌شدگان، مستمری ایام بیماری، بارداری و یا از کارافتادگی، حقوق بازنشستگی و یا مستمری بازماندگان کارگران و... را بپردازد. این سازمان که در اساس برای تامین و ارائه این گونه خدمات ایجاد گردیده، تماماً با پول حق بیمه کارگران اداره می‌شود و پیداست که چگونگی عملکرد آن با کار و زندگی میلیونها کارگر و زحمتکش و خانواده‌های آنان پیوند می‌خورد. با در نظر گرفتن تعداد بیمه‌شدگان، ماهانه مبالغ هنگفتی به صندوق این سازمان سرازیر می‌گردد که در مجموع منابع و ذخائر مالی عظیمی فراهم می‌آورد. به گفته‌ی مهدی کرباسیان، مدیر عامل سازمان تامین اجتماعی، بودجه این سازمان برای سال ۱۳۵۷ حدود ۴۳۲۰ میلیارد ریال برآورد شده است (کیهان ۱/۱۶/۷۴).

تعداد بیمه‌شدگان زیرپوشش سازمان تامین

منابع و ذخائر مالی مربوط به بیمه کارگران که، بتدریج و طی سالیان متمادی، از محل کسر بخش مهمی از دستمزد آنان، جمع‌آوری گردیده و در اختیار سازمان تامین اجتماعی قرار گرفته است، تاکنون به اشکال گوناگون مورد سوءاستفاده، دستبرد و حیف و میل نهادهای مختلف حکومتی واقع شده و می‌شود. یکی دیگر از این موارد سوءاستفاده آشکار، اجرای قانونی است که زیر عنوان «بیمه همگانی خدمات درمانی کشور» به تصویب رسیده و، از مهرماه سال جاری، پیاده می‌شود.

با پیاده شدن طرح «بیمه همگانی»، مجموعه‌ی امکانات و تسهیلات بهداشتی و درمانی متعلق به سازمان تامین اجتماعی، که از طریق حق بیمه (سهم درمان) پرداختی کارگران فراهم آمده است، در داخل آن طرح قرار گرفته و بنابراین از سوی تمامی بیمه‌شدگان (اعم از کارگران و غیر کارگری) مورد استفاده واقع می‌شود. به عبارت دیگر، مراکز درمانی اختصاصی سازمان تامین اجتماعی که از محل اندوخته‌های کارگران ایجاد شده و تاکنون نیز، به هر کیفیت، برخی از تسهیلات درمانی را به آنان عرضه می‌کردند، از این پس جنبه‌ی عمومی یا

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی

اجتماعی در حال حاضر نزدیک ۴ میلیون نفر هستند که، با احتساب خانوارهایشان، جمعیتی متجاوز از ۱۶ میلیون نفر را در برمی گیرد. (در سالهای اخیر، این سازمان علاوه بر کارگران مشمول قانون کار، گروه‌هایی از شاغلان «مشاغل آزاد» مانند صیادان، رانندگان و... را نیز زیر پوشش خود گرفته است).

مطابق قانون تامین اجتماعی، سازمان مذکور موظف است در مقابل پول بیمه‌ای که ماه به ماه از حقوق و دستمزد کارگران دریافت می‌کند، خدمات درمانی مورد نیاز بیمه‌شدگان را تامین کرده و بدین منظور، بیمارستانها، درمانگاهها، آزمایشگاهها و سایر تسهیلات ضروری را فراهم کند. یک سوم از حق بیمه دریافتی از کارگران (۹ درصد از ۲۷ درصد حق بیمه) اختصاص به تامین خدمات بهداشتی و درمانی بیمه‌شدگان دارد. در طول سالهای گذشته، مسئولیت ارائه خدمات درمانی چند بار جابه جا شده است: ابتدا خود سازمان تامین اجتماعی راساً این مسئولیت را برعهده داشت. سپس، طبق تصمیم دولت، آنرا به وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی محول کرده و متقابلاً یک سوم حق بیمه مربوط به تامین درمان را هم در اختیار آن وزارتخانه گذاشت. در سال ۶۸ مجدداً قانون دیگری تصویب شد که به موجب آن مسئولیت این امر بار دیگر به سازمان تامین اجتماعی واگذار شد. همه‌ی این جابه جایی‌ها عملاً وضعیت درمانی بیمه‌شدگان را با اختلال و نابسامانی فزاینده‌ای روبرو ساخته و زمینه بسیار مساعدی را برای حیف و میل منابع مالی بیمه فراهم کرد... آخرین جابه جایی، یعنی ادغام بیمه درمانی کارگری در بطن طرح عوامرفیانی «بیمه همگانی» رژیم نیز، چنان که اشاره شد، قطعاً سرنوشتی بهتر از آنها نخواهد داشت.

طبق اظهارات معاون درمانی سازمان تامین اجتماعی (اطلاعات ۱۳۷۴/۸/۲۱) در حال حاضر مجموعه‌ی امکانات این سازمان در سراسر کشور از ۲۳۰ درمانگاه، بیمارستان و مرکز بهداشتی- درمانی تجاوز نمی‌کند. کاملاً عیان است که این مجموعه به هیچ وجه نمی‌تواند پاسخگوی ۱۶ میلیون افراد زیرپوشش این سازمان باشد. این سازمان که طی اینهمه سال و با اینهمه امکانات مالی اقدام به سرمایه‌گذاری‌های لازم جهت ایجاد تاسیسات و تسهیلات درمانی نکرده است، ناچار است که برای ارائه بخشی از خدمات مورد نیاز با پزشکان، مراکز و بیمارستانهای خصوصی قرارداد ببندد. (طبق طرح «بیمه همگانی»، بیمارستانهای دولتی موجود نیز «خودگردان» یا خصوصی خواهند شد). لکن این کار نیز چندان چاره‌ساز نبوده و نیست: سازمان تامین اجتماعی همواره در پرداخت حق الزحمه پزشکان و هزینه‌های بیمارستانها و آزمایشگاه‌های طرف قرارداد تاخیر می‌کند، پزشکان و بیمارستانها از پذیرش بیماران بیمه‌ای خودداری می‌کنند، تعرفه‌های پزشکی و درمانی مدام افزایش می‌یابد و... تجربه عملکرد سالهای گذشته نشان می‌دهد که به رغم پرداخت مبالغ نقدی کلان از سوی بیمه‌شدگان، کمیت و کیفیت خدمات عرضه شده (چه در مراکز خود سازمان تامین اجتماعی و

چه در موسسات طرف قرارداد) برای بیمه‌شدگان هر روز بدتر شده و اینان از حداقل تسهیلات ضروری بهداشتی و درمانی محروم مانده‌اند.

حیف و میل و چپاول

ذخائر هنگفتی که از محل حق بیمه کارگران در صندوق تامین اجتماعی گرد آمده است، همواره حرص و طمع سردمداران و نهادهای گوناگون حکومتی را برانگیخته است. هر کدام از آنها برای به چنگ آوردن بخشی از این ذخائر کیسه‌های گشادی دوخته‌اند. در واقع، دست‌اندازی به این منابع نیز یکی از موارد کشمکش‌های بی‌پایان دستجات حکومت اسلامی بوده و جا به جایی‌های مکرر در «مسئولیت» تامین درمان نیز بی‌ربطه با این امر نبوده است. سردمته‌ی چپاولگران و سوءاستفاده‌کنندگان نیز خود دولت جمهوری اسلامی است که در پایین به ذکر چند نمونه‌ی از آنها اکتفاء می‌شود.

پیش از هر چیز باید یادآور شد که سالهاست دولت از پرداخت ۳ درصد سهمیه خود در تامین حق بیمه کارگران امتناع کرده است. در حال حاضر، طبق گزارش‌های رسمی، بدهی دولت از این بابت به صندوق تامین اجتماعی بیش از ۱۰۰۰ میلیارد ریال است. در برنامه دوم اقتصادی دولت نیز چیزی برای بازپرداخت این بدهی معوقه و یا حتی برای پرداخت سهمیه مربوط به سالهای آتی منظور نشده است. طبق برآوردهای سازمان تامین اجتماعی حجم بدهی‌های دولت، فقط در رابطه با این سهمیه، در سه سال آتی به حدود ۲۴۰۰ میلیارد ریال بالغ خواهد شد (اطلاعات ۱۳۷۳/۷/۲۸). قابل توجه است که نه فقط بهره (یا سودی) برای این بدهی دولت یا بدهی‌های مشابه آن تعلق نمی‌گیرد بلکه به واسطه تورم شدید قیمتها مدام از ارزش واقعی (قدرت خرید) آنها کاسته می‌شود.

نه تنها بسیاری از کارفرمایان در بخش خصوصی از ارسال ب موقع حق بیمه‌های کسر شده از دستمزد کارگران و فهرست مربوط به سازمان تامین اجتماعی خودداری کرده و بدین وسیله مشکلات و گرفتاریهای شدیدی برای بیمه‌شدگان پدید می‌آورند، غالب شرکتهای و موسسات دولتی نیز که کارگران مشمول قانون کار را در استخدام خود دارند، از پرداخت ب موقع حق بیمه آنها سرباز می‌زنند. برخی از سازمانها و دستگاه‌های دولتی سالهاست که حق بیمه کارگران را که از حقوقشان کسر گردیده است، به تامین اجتماعی نفرستاده‌اند. به گفته رئیس این سازمان برخی از واحدهای دولتی بدهی‌های چند صد میلیون تومانی دارند که سال به سال انباشته می‌شود. بر پایه قانونی که در سال ۱۳۶۲ به تصویب رسیده، دولت موظف شده بود که سهم بیمه حق کارفرما را در مورد کارگاه‌های کوچک (کمتر از ۵ نفر کارکن) بپردازد. بجز موارد معدود، دولت تا به حال از پرداخت این مبالغ به صندوق تامین اجتماعی نیز طفره رفته و نتیجتاً بدهی دیگری متجاوز از ۱۶۰ میلیارد ریال به بار آورده است. نتیجه دیگر امتناع دولت آن بوده که سازمان تامین اجتماعی هم بسیاری از این قبیل کارگاهها را به حال خود رها کرده و بیمه و درمان و بازنشستگی کارگران مشاغل در

آنها (که سهم خودشان را پرداخته‌اند) عملاً مختل شده است.

نمونه‌ی دیگر، نحوه‌ی برخورد رژیم حاکم با سپرده‌های کلان سازمان تامین اجتماعی نزد بانکهای دولتی است. در حالی که امروزه در غالب معاملات و مبادلات تجاری و پولی، خارجی و داخلی، بهره (سود) رسماً پرداخت می‌شود، به سپرده‌های سازمان تامین اجتماعی بهره‌ای تعلق نمی‌گیرد. پدیده‌ای که در اینجا نیز، در اثر تورم قیمتها، ارزش این گونه سپرده‌ها شدیداً افت می‌کند. علاوه بر اینها، بسیاری از نهادها و ارگان‌های وابسته به حکومت و خودگردانندگان و مسئولان اصلی سازمان تامین اجتماعی نیز، بر اساس شواهد و نمونه‌های بسیار که بعضاً در مطبوعات نیز انعکاس یافته است، به حیف و میل و تاراج منابع این سازمان به اشکال مختلف مبادرت کرده و می‌کنند. این ذخائر که می‌بایست اصولاً و تحت کنترل‌های دقیق سرمایه‌گذاری شده و درآمدهای حاصل از آنها صرف تامین بهداشت و درمان، حق بازنشستگی و از کارافتادگی، تامین مسکن و بهبود شرایط زندگی صاحبان آنها یعنی بیمه‌شدگان شود، عملاً در معرض دست‌اندازی و چپاول گروهی از گردانندگان حکومتی قرار گرفته است. این منابع که می‌بایست جهت پرداخت حقوق بازنشستگی میلیونها نفر از مسئولان تامین اجتماعی (که در سالهای آتی بازنشسته خواهند شد) دقیقاً حسابرسی و محافظت گردد، در عمل برای تامین بخشی از هزینه‌های جاری دستگاه دولتی و خود سازمان تامین اجتماعی صرف می‌شود. این ذخائر، در واقع، برای مسئولان و سردمداران حکومت به منزله «پول مفت» است که هر چقدر می‌خواهند و به هر گونه که میل دارند، حیف و میل و خرج می‌شود. طی سالهای گذشته، میلیاردها ریال از پول‌های این سازمان، تحت عناوین گوناگون، به ارگانها و نهادهای رژیم اسلامی داده شده است که نمونه‌ای از آنها یک «وام» ۲۰۰ میلیون تومانی به «کمیته امداد امام» در سال ۶۴ بوده است. مبالغ هنگفتی از آنها، طبق گزارش مطبوعات، صرف دلالی «مضاربه»، خرید «دو کشتی تفریحی» بلااستفاده، معاملات متغلات (زیر عنوان تامین مسکن) و راه‌اندازی شرکتهای «تجارتی، خدماتی و تولیدی» و... شده است. در سالهای اخیر، بخشی از باقیمانده‌ی این منابع به مصرف خرید سهام شرکتها و موسسات دولتی رسیده که بهای خرید، شرایط معامله، و سود و زیان حاصله هرگز گزارش نشده است. به طور کلی، سازمان تامین اجتماعی، حتی در همان حد رسمی و تشریفاتی مرسوم بعضی نهادها و موسسات نیز، ترازنامه‌ای از وضعیت مالی و اقتصادی خود را منتشر نکرده است. دور از انتظار نیست که در آینده‌ای نه چندان دور خیر ورشکستگی مالی کامل این سازمان نیز در مطبوعات درج شود. در شرایطی که کارگران یعنی صاحبان اصلی این منابع هنگفت هیچگونه کنترلی بر چگونگی استفاده و نگهداری و حسابرسی آنها ندارند، این امکانات نیز همانند بسیاری دیگر از امکانات و ثروتهای متعلق به توده‌های مردم، مورد چپاول و تاراج شدید سردمداران رژیم اسلامی حاکم قرار گرفته است.

بمناسبت ۸ مارس (۱۷ اسفند) روز جهانی زن

این وضعیت و برای پایان دادن به آن می‌توانند و باید درپیش گیرند.

اگر امروز به مناسبت ۸ مارس، فرصتی دست داده است که دوباره مسئله زن طرح شود، پس لازم است به این امر نیز اشاره کنیم که پرداختن به این موضوع تنها بمناسبت روز زن، نمی‌تواند پاسخگوی نیازهای جنبش زنان باشد. باید به این واقعیت اعتراف کرد که نه فقط سازمانهای مترقی، بلکه حتی زنان مبارز و روشنفکر نیز علیرغم اذعان به ضرورت وجود تشکل مستقل زنان، از پیگیری این ضرورت تا آنجا که به تشکیل چنین تشکلی منجر شود، دریغ کرده‌اند. شاید یکی از علل این امر، سرکوب قرون وسطانی زنان توسط جمهوری اسلامی و حاکم شدن هرچه بیشتر عادات و سنن مردسالارانه از طریق ایجاد رعب و وحشت و تبلیغات است. اگر نتایج این امر در ایران باعث شده است که هیچگونه تشکل مستقل زنان و مبارزهای سازمان یافته قوام و دوام نیابد و صحبت کردن از حقوق زنان هرچه دشوارتر گردد، در خارج از چهارچوب جغرافیائی ایران نیز، علیرغم وجود امکان و آزادی برای سازماندهی مبارزهای زنان، متأسفانه در نبود چشم‌اندازی روشن، این مبارزات همچنان از فرارویی به مبارزاتی سازمان یافته در چهارچوب تشکل واحد و سراسری زنان محروم مانده است.

در این میان وظیفه دشوار اما عملی، در واقع امروز بیش از همیشه بر دوش فعالین زن قرار دارد، چرا که امروز زنان ایران از هر قشر و طبقه و گروه اجتماعی، ضرورت مبارزه علیه تحقیر اجتماعی و ستم جنسی را بیش از همیشه درک کرده‌اند و خود می‌توانند و باید در صف مقدم مبارزه برای رهایی خویش قرار گیرند. فعالین زن می‌توانند و باید با هرچه بیشتر دامن زدن به این مبارزات جهت فرارویاندن آن به یک مبارزه متشکل و واحد بکوشند. ایجاد تشکل مستقل زنان برای سازماندهی مبارزات آنان در راه دستیابی به حقوق خویش، بدون توجه به اختلافات عقیدتی و سیاسی و بر اساس هدف مشترک رهایی از تبعیض جنسی، می‌تواند نقطه‌ی عطفی در تغییر کیفی مبارزات خودبخودی و پراکنده به یک مبارزه‌ی هدفمند و موثر باشد.



تبعیض جنسی علیه زنان بدل سازند. قوانینی که هر روز با اضافه شدن مفاد جدیدی به آنها، هر چه بیشتر زنان را نه فقط به شهروند درجه دو بلکه کلاً لایق در انحصار مرد تبدیل کرده، تبدیل کرده، آنان را هرچه بیشتر به کنج خانه رانده و حتی وظایف همسری و مادری را برای آنها دپکته می‌کند. شاید برای کسانی که با وضعیت ایران آشنائی نداشته باشند، باور کردنی نباشد که مثلاً برای صرفه‌جویی در مصرف ارز، قبل از همه واردات شیر خشک محدود می‌شود و به موازات آن مجلس رژیم طرحی را برای ترویج تغذیه کودکان با شیر مادر به تصویب می‌رساند که طبق آن باید به مادران توصیه شود که کودکانشان را با شیر خود تغذیه کنند، البته این تنها یک نمونه‌ی بسیار کوچک از فشارهای مضاعفی است که در اثر تشدید وحامت اوضاع اقتصادی و معیشت مردم، بر دوش زنان میهنمان هرچه بیشتر سنگینی می‌کند. و اگر به زندگی روزمره دقیق شویم، ردپای آنرا در عرصه‌های مختلف زندگی زنان از کار و تحصیل و زندگی خانوادگی خواهیم دید.

همه‌ی این واقعیت‌ها بیانگر آن است که هنوز روز ۸ مارس، بعنوان روز همبستگی زنان جهان، نه فقط اهمیت خود را از دست نداده است، بلکه در کشورهای نظیر کشور ما، باید بیش از همیشه بر بزرگداشت هرچه باشکوه‌تر این روز تأکید داشت. روزی که در آن زنان میهن ما بعنوان یکی از نیروهای پیگیر تغییر سیمای غیرانسانی نظام حاکم، نه فقط همبستگی خود را در مبارزه علیه نظام مبتنی بر تبعیض جنسی با زنان جهان اعلام می‌نمایند، بلکه قدرت اراده‌ی خود در پی گیری مبارزه با یکی از ددمنش‌ترین رژیم‌هایی که ستم مضاعف و آشکاری را در طی سالها حاکمیت سیاه خود بر آنها تحمیل کرده و عزم خود را برای محو وضعیت موجود به نمایش می‌گذارند.

آنچه مسلم است بدون مبارزه‌ای پیگیر و سازمان یافته، نه فقط نمی‌توان انتظار بهبودی در وضعیت زنان میهنمان را داشت، بلکه باید منتظر بدتر شدن وضعیت آنان نیز بود. مجلس رژیم برای قانونی کردن این تبعیض، هر روز قانون تازه‌ای وضع خواهد کرد. اما سوالی که مطرح می‌شود اینست که، زنان کشور ما و مدافعین حقوق آنان، چه اقدامات و تدابیری را در مبارزه علیه

باز هم ۸ مارس روز جهانی زن فرا رسیده است و جهان یک روز خود را در اندیشه زن می‌گذراند. جشن‌ها برپا می‌شود، کنفرانسها، نشستها و چه بسا تظاهرات و نماینه‌های خیابانی در اعتراض به بی‌حقوقی‌های زنان در آن جاهانی از کره‌ی خاک که گرچه زنان از حداقل حقوق خود محرومند، اما به جرم اعتراض به بند و زنجیر کشیده نمی‌شوند، به راه می‌افتد.

اگر جنبش جهانی زنان در آغاز قری که ما در انتهای آن قرار داریم، با تشکیل اولین کنفرانس جهانی زنان سوسیالیست در سال ۱۹۰۸، و مبارزه برای بدست آوردن حق رای همگانی زنان آغاز شد، و اگر در دومین کنفرانس زنان در سال ۱۹۱۰ پیشنهاد کلارازتکین برای اعلام ۸ مارس، بعنوان روز جهانی زن گامی مهم برای برداختن به مساله زن و پیشبرد مبارزات وی در راه احقاق حقوق خویش محسوب می‌شد، اما امروز زنان جهان در پی نزدیک به یک قرن مبارزه، توانسته‌اند به بسیاری از حقوق خود دست یافته و نقش موثری را در زمینه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بازی کنند. گرچه این موفقیتها به شهادت سند آخرین کنفرانس جهانی زنان در یکن، هنوز فاصله‌ی اساسی از آنچه که برابری حقوق زن و مرد نامیده می‌شود دارند و ضرورت مبارزه دائمی زنان جهان برای تغییر مناسبات نابرابر جهان ما همچنان پابرجاست، اما جنبش جهانی زنان با برداشتن گامهایی در راه تبیت حقوق زنان، راه را برای دستیابی به پیروزیهای بزرگتر هموار کرده و علیرغم مقاومت بسیاری دولتها و نهادهای وابسته، می‌توان امید به پیشرفت مبارزات زنان برای بهبود هرچه بیشتر وضعیت خود داشت.

علیرغم این همه اما، متأسفانه این پیروزیها و دستاوردهای آن، جهانشمول نبوده و تنها در بخش کوچکی از کره‌ی خاکی توانسته است مهر خود را بر پیشانی قوانین مردسالار بکوبد. واقعیت این است که دستیابی زنان به حقوق خود، جدا از دستیابی جامعه‌ی بشری به حقوق انسانی خویش نیست و هر آنجا که عدالت اجتماعی بیرحمانه‌تر نقض شده است، زنان نیز بیشرمانه‌تر مورد ستم و آزار جنسی قرار گرفته‌اند. از جمله در کشورهایی نظیر کشور ما، که تحت حاکمیت رژیم‌های خودکامه و دیکتاتور قرار داشته‌اند، علیرغم پیروی ظاهری آنان از قوانین جهانی حقوق بشر و به تبع آن مصویبات مختلف درباره‌ی حقوق زنان، اما زنان همواره از ستم جنسی رنج برده و هنوز گویا در جهانی بسر می‌برند که نسانی از دستاوردهای مبارزات زنان و پیروزیهای آنان در کار نیست.

اگر زنان در عرصه‌ی جهانی هر روز گام تازه‌ای در راه رسیدن به حقوق خویش برداشته و به پیروزی جدیدی نائل می‌آیند، اما در کشور ما هر روز بیشتر به قعر قرون وسطا و قوانین ارتجاعی حاکم بر آن سوق داده می‌شوند. این روز امسال در حالی فرا می‌رسد که در کشور ما اخیراً براساس قانون مجازاتهای اسلامی، قتل زنان بدست شوهرانشان به بهانه زنا، بطور رسمی مجاز شمرده شده است. این امر که چیزی جز ادامه و گسترش قوانینی همچون قانون سنگسار کردن زنان نیست، برای جمهوری اسلامی همانا تفسیر قطنامه‌های کنفرانس یکن در راه احقاق حقوق زنان به زبان اسلامی است!

در حالی که زنان و جنبش آنان در عرصه‌ی جهانی، پرداختن به مسئله زن تنها یک روز در سال و بمناسبت روز زن را مدت‌هاست که پشت سر گذاشته‌اند، اما زنان کشور ما حتی هنوز حق آنرا ندارند که این روز را آزادانه جشن بگیرند، به مناسبت آن تظاهرات برپا کنند و با این روز را به روز اعتراض علیه قوانین ضدانسانی

زنان در بازار کار ایران

زنان در بازار کار ایران

نگارش: مهرانگیز کار

(به انضمام «تئوری‌های نابرابری جنسیتی»)

ترجمه: پروین رئیسی فرد

انتشارات روشنگران

چاپ اول: ۱۳۷۳، ۲۴۳ صفحه

۴۰ درصد و در مواردی نزدیک ۵۰ درصد، و در کشورهای در حال توسعه نظیر هند و پاکستان به ترتیب ۱۳/۷ درصد و ۱۱/۳ درصد (است). نویسنده، ضمن مقایسه اوضاع «دیروز» (دوره‌ی پیش از انقلاب) و «امروز»، به بررسی دلایل کاهش سطح اشتغال زنان (هم به

مسئله اشتغال زنان یکی از مسائل عمده‌ی جوامع امروز و به ویژه کشورهای در حال توسعه و از جمله جامعه ماست. تبعیض و ستمی که در این عرصه بر زنان روا می‌شود، از جلوه‌های بارز محرومیت‌هایی است که بر زنان، نیمی از جامعه انسانی، تحمیل می‌گردد. نابرابری در دسترسی به کار، نابرابری در موقعیت‌های شغلی، محدود بودن تنوع مشاغل و یا تقسیم عملی امکانات شغلی به «مشاغل مردانه»، و «مشاغل زنانه»، و به طور کلی پایین بودن سهم مشارکت زنان در فعالیت‌های اقتصادی، بیانگر جنبه‌های گوناگون این تبعیض نارواست.

جامعه ما که طی دهه‌های طولانی نیز، به لحاظ میزان واقعی مشارکت زنان، در وضعیت خیلی نامساعد و عقب‌مانده ای قرار داشته، بعد از استقرار رژیم اسلامی شاهد فشارها و محرومیت‌های باز هم بیشتری بر زنان بوده است. همراه با تحمیلات و تضییقات بسیار شدید در زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی، و از جمله «حجاب»، محدودیت‌های افزونتری هم در مورد امکان اشتغال و فعالیت زنان ایجاد گردیده است که امروزه آثار و پیامدهای دردناک آنها را می‌بینیم و لمس می‌کنیم.

خانم مهرانگیز کار، نویسنده، حقوقدان و وکیل دادگستری، با تالیف «زنان در بازار کار ایران»، در واقع، بر این مسئله مهم و حساس انگشت نهاده و تلاش کرده است که جوانب گوناگون فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی آن را بشکافد. برای نشان دادن اهمیت این مسئله کفایت یادآور شویم که «اگر ما نسبت زنان شاغل به کل شاغلین را در سالهای ۱۳۳۵، ۱۳۴۵، ۱۳۵۵ و ۱۳۶۵ در نظر بگیریم، به ترتیب در این سالها، سهم زنان در نیروی کار، ۹/۷ درصد، ۱۳/۲۶ درصد، ۱۳/۷۷ درصد و ۸/۸۶ درصد بوده است» (صفحه ۱۸۶). (بر پایه سرشماری سال ۱۳۷۰، نسبت زنان شاغل به کل شاغلان اندکی بالا رفته و به حدود ۹/۴ درصد رسیده است).

چنان که دیده می‌شود، سهم زنان در اشتغال در دوره‌ی حاکمیت جمهوری اسلامی نه تنها نسبت به سال ۱۳۵۵ بلکه حتی در مقایسه با سال ۱۳۳۵ نیز کاهش یافته است. (قابل توجه است که این نسبت در کشورهای پیشرفته صنعتی عموماً بالای

طور نسبی و هم به صورت مطلق)، موانع و محدودیت‌های موجود در سر راه آنان، از جمله قوانین و مقررات ناظر بر امور خانواده و اشتغال (مثلاً منع زنان از امر قضاوت) و محدودیت‌های آموزشی (ممنوعیت و یا سهمیه‌بندی بسیاری از رشته‌های دانشگاهی و آموزشهای فنی و حرفه‌ای) و انواع تبعیض‌های جنسیتی در مورد استخدام و یا ارتقای شغلی می‌پردازد. وی با تاکید بر زمینه‌های فرهنگی و سنتی اعمال محدودیت در اشتغال زنان، نقش تبلیغات رایج را که اساساً فقط مرد را «نان آور» خانواده می‌شناسد و همواره «وظیفه مادری و همسراری و خانه‌داری» را به عنوان تنها وظیفه‌ی اصلی زن معرفی می‌کند، مورد بررسی و نقد قرار می‌دهد (ص ۱۴۲-۱۴۱ و ۱۵۱ و ۱۶۲). ناگفته نماند که کتاب مورد بحث، در شرایط سانور حاکم بر نگارش و نشر مطبوعات، چاپ و منتشر شده است و از این رو نقد و بررسی صریح و روشن نقش مذهب و حکومت مذهبی در اعمال و تشدید این محرومیت‌ها بر زنان جامعه ما، کاریست بسیار دشوار و خطرناک. با اینهمه کتاب خاتم مهرانگیز کار ادعای آشکار نیست علیه تبعیضات و اجحافات که بر زنان ایران تحمیل می‌گردد. (نویسنده کتاب، در رابطه با نوشته‌هایش که بعضاً در مطبوعات کشور و از جمله مجله «زنان» نیز چاپ شده، مورد حمله و تهدید ضمنی قلم بدست‌های حکومتی در روزنامه «کیهان» واقع شده است).

«زنان در بازار کار ایران»، به طور عمده، از مطالب مختلفی که همراه با پاره‌ای توضیحات

زنان در بازار کار ایران

نگارش: مهرانگیز کار
ترجمه: پروین رئیسی فرد

انتشارات روشنگران

و مقدمه و نتیجه‌گیری، در یک مجموعه گردآوری شده است، تشکیل می‌شود. بیش از یک سوم حجم کتاب را ترجمه‌ی مقالاتی پیرامون برخی تئوری‌های مربوط به نابرابری‌های جنسیتی در بازار کار، که توسط کارشناسان «سازمان بین‌المللی کار» تهیه شده است، در برمی‌گیرد. بخش مربوط به شرایط بازار کار ایران در دوره‌ی پیش از انقلاب، عمدتاً بر پایه گزارشی که «دفتر جمعیت و نیروی انسانی» در سال ۱۳۵۷ انتشار داده، تنظیم گردیده است.

بخش‌های باقیمانده‌ی کتاب نیز با استفاده از چند مقاله، گزارش و یا سخنرانی کارشناسان اقتصادی و اجتماعی تهیه شده و چکیده‌ای از دو گزارش دیگر و یک مقاله نامه بین‌المللی نیز در پایان آن آورده شده است. این شیوه گردآوری و تلفیق، تا اندازه‌ای، از انجام مطالب و تحلیل ارائه شده در کتاب کاسته است.

ادعای نام‌های که مولف کتاب تنظیم و عرضه کرده است، جدا از دیدگاه‌های او، متأسفانه ناقص و نارساست. از کتابی که عنوان «زنان در بازار کار ایران» به خود گرفته و نویسنده آن نیز بر ضرورت «بررسی همه‌جانبه» و پرداختن به «ساختار اجتماعی و فرهنگی» جامعه تاکید دارد، انتظار می‌رود که حداقل داده‌های اصلی و مختصات عمده‌ی این «بازار کار» را در وضعیت کنونی ایران مطمح نظر قرار دهد؛ درباره بخش «عرضه» بازار کار، اطلاعات اساسی راجع به ترکیب سنی و توزیع سواد، آموزش، مهارت و... زنان، و در بخش «تقاضا»، وضعیت توزیع شغلی و امکانات موجود اشتغال آنان را مبنای

حقوقدان بایستی حتماً مطلع باشد که قانون اساسی این حکومت براساس «ولایت فقیه» تنظیم گردیده و این قانون، علاوه بر مندرجات آن، عملکردی ۱۷ ساله نیز در معرض قضاوت همگان دارد. مذهبی که وی در جستجوی احکام و تعبیرات «مساعد» آن برای دفاع از حضور و حقوق زنان است، آلت دست حکومتگرانی است که ضمناً تعبیر و تفسیر عملی آن را نیز در انحصار خود گرفته‌اند. تجربه‌ی دردناک سالیان گذشته بایستی به همه، و از جمله نویسنده کتاب، نشان داده باشد که امید بستن به «الفاظ مردان سیاست‌گزار» و یا وعده و وعیدهای آنان، به ویژه در مورد مسئله زنان، راه به جایی نبرده است، گذشته از آن که شعارهای فریبکارانه این یا آن دسته از گردانندگان حکومتی غالباً با دعوای درونی آنها برای تصاحب سهم بیشتری از قدرت، در آمیخته است.

سرانجام این که، پیام اصلی و «راه‌حل» پیشنهادی مولف کتاب «زنان در بازار کار ایران»، انجام برخی اصلاحات در زمینه آموزش، «بازنگری» در بعضی قوانین جاری و یا «ارزش‌های اخلاقی رایج»، ایجاد «فضاهای مناسب فرهنگی» و نظایر اینها به منظور گسترش مشارکت زنان در فعالیت‌های اقتصادی است. تاکید عمده وی بر «آماده‌سازی فرهنگی» است. مولف که کتاب خود را با این «امیدواری و خوش‌بینی» آغاز کرده است که «در گزینش افراد برای فعالیت در واحدهای تولیدی و موسسات خدماتی «شایستگی» و «مهارت» اساس و مینا قرار گیرد. نه خط و ربط آنها با این یا آن دسته و گروه»، در پایان آن می‌نویسد: «کتاب را با این افسوس به پایان می‌رسانیم که بستر فرهنگی برای حضور همه‌جانبه و پذیرش مشارکت زنان در مفهوم وسیع و دقیق آن مناسب نیست و...».

«نگرانی» برای کارفرمایان، زنان را «از قلمرو کار و کارگری پس می‌زند»، تاثیر آنها به هیچوجه با شعارها و اقدامات «سنت‌گرایان افراطی»، یکسان نبوده است. گروه‌های سیاسی در همان سالهای نخستین بعد از انقلاب در پی تهاجم همان «سنت‌گرایان افراطی» سرکوب و تارو مار شدند. سیر قهقرائی کار و اشتغال زنان و شرایط فاجعه‌بار زندگی و کار آنان، در حقیقت، نتیجه‌ی بلاواسطه‌ی سیاستها و اقدامات رژیم اسلامی حاکم بوده و هست.

نویسنده ضمن انتقاد از پاره‌ای سیاستها و تبلیغات جاری رژیم، در جستجوی «زمینه‌های مساعد در قانون اساسی»، در مذهب و درون رژیم مذهبی حاکم است تا از آنها در جهت تامین و گسترش مشارکت زنان استفاده شود. در جایی می‌نویسد که «جمعی را عقیده بر آنست که احکام شرع انور با استفاده از نیروی کار زنان در بازار فعالیت‌های گوناگون اقتصادی-اجتماعی موافق نیست و این حضور را نمی‌پسندد... اما در نقطه‌ی مقابل، فقها و عالمانی هم بوده و هستند که نه تنها حضور زنان را در عرصه‌های گوناگون فعالیت اجتماعی مجاز تشخیص می‌دهند، بلکه گاهی بر ضرورت این حضور تاکید هم دارند» (ص ۲۳۰). و در جای دیگر اظهار نظر می‌کند که «زن شاغل ایرانی، امروز در متن سخنرانی مردان سیاست‌گزار و در خطبه‌های نماز جمعه حضور خود را احساس می‌کند. زیرا عموماً با الفاظی صریح و روشن از او می‌خواهند در امور مشارکت داشته باشد و نیروی خود را که لازمه‌ی تحقق توسعه است دریغ ندارد» (ص ۱۵۴). این گونه نظرات، آشکارا، در جهت توهم‌برانگیزی نسبت به ماهیت رژیم و سردمداران آنست. روشن است در شرایط معینی می‌توان از خود قوانین و معتقدات دستگاه حاکم نیز جهت افشاکاری سیاستها و عملکرد آن استفاده کرد و این امر به طور کلی منتفی نیست. لکن نویسنده‌ی

بررسی‌های خویش ساخته و براین اساس، «عوامل سازنده و موانع بازدارنده» همچون، عرف و عادت، سنت و مذهب، قوانین و مقررات و سیاستهای حاکم و... را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد. اگرچه نویسنده در مورد شرایط دوره پیش از انقلاب، این گونه داده‌های اساسی را (با بهره‌گیری از گزارشهای موجود) مورد توجه قرار می‌دهد، اما در مورد وضعیت کنونی، به غیر از چند رقم پراکنده، چیزی ارائه نمی‌دهد، در حالی که آمار و ارقام ضروری در این باره غالباً موجود و در دسترس است. علاوه بر این، با در نظر گرفتن تاریخ انتشار کتاب، مولف امکان استفاده از نتایج سرشماری سال ۷۰ به منظور ارائه تصویری عینی از وضع اشتغال زنان در موقعیت کنونی را نیز داشته ولی به آن نپرداخته و به ذکر پاره‌ای کلیات اکتفا کرده است. مشکل اصلی مولف آنست که به جای انجام تحقیقی مستقل روی موضوع مؤرد بحث، عمدتاً به گردآوری و تنظیم برخی نوشته‌های موجود در این زمینه پرداخته است. به نظر می‌رسد که این مشکل یا «عادت» گریبانگیر بسیاری از پژوهشگران جامعه ما در وضعیت فعلی است. این نیز، به نوبه خود، مانع توسعه و تعمیق تحقیقات در این جامعه است.

بررسی و نقد دیدگاه‌های نویسنده کتاب، خود مقوله دیگریست که در اینجا فقط به چند مورد اشاره می‌کنیم. این دیدگاه‌ها، علاوه بر این که در مواردی نتایج تحلیل ارائه شده را مخدوش و متناقض می‌سازد، به توهمات پیرامون «اصلاح» رژیم جمهوری اسلامی و یا انجام «اصلاحات» در چارچوب این رژیم هم دامن می‌زند. خانم مهرانگیز کار، در ارزیابی اوضاع بعد از انقلاب، چنین می‌نویسد: «پس از پیروزی انقلاب (۱۳۵۷) دورانی در تاریخ اجتماعی ایران به ثبت رسید که در برخی زمینه‌ها شعار مسلط بر امور شد... افراطیون از هر دسته و گروه و حزب به گونه‌ای که دلخواه‌شان بود با حقوق کار زنان برخورد می‌کردند. نه آن گونه که مورد نیاز جامعه بود و نه آن گونه که با ساختارهای اقتصادی، سنتی و مشخصات بازار کار ایران انطباق داشت. بخشی از احزاب و گروه‌های سیاسی تحت تاثیر دانش (بدون تجربه) حقوق کار زنان را در برترین سطوح و جلوه‌های آرمانی فوراً مطالبه می‌کردند و بخش وسیعی از سنت‌گرایان افراطی نیروی کار زنان را فقط در جهت بهسازی محیط خانواده به رسمیت شناخته و در شعارهای تند و موثر خود حد والای کارآیی این نیروی مقدس را انجام امور خانگی و تکالیف مادرانه اعلام می‌داشتند. هر دو دیدگاه، زن را از قلمرو کار و کارگری پس می‌زند» (ص ۱۹۲-۱۹۱). نویسنده هیچگونه مثال و شهادی برای اثبات مدعای خود درباره جریانات سیاسی مخالف رژیم ارایه نمی‌دهد. حتی اگر بپذیریم که گروه‌های سیاسی، از طریق طرح «شعارهای افراطی» و ایجاد

«کینکل» باز هم از «گفتگوی انتقادی» و «دیپلماسی سکوت» دفاع می‌کند!

داشت. اضافه کرد که در مواردی نیز تنها «دیپلماسی سکوت» مفید است همانگونه که «درستی» خود را در بسیاری از جاها نشان داده است

کینکل با تاکید مجدد بر سیاست «گفتگوی انتقادی» دولت آلمان، مخالفت خود را با اعمال تحریم اقتصادی نیز بیان داشت و تصور اجرای حقوق بشر از طریق خودداری از برقراری روابط اقتصادی را «ساده‌لوحانه» خواند

وزیر امور خارجه آلمان، در اجلاس نمایندگان گروه‌های دفاع از حقوق بشر، بار دیگر با حرارت تمام از سیاست «گفتگوی انتقادی» در قبال جمهوری اسلامی، به عنوان «تنها راه حل» دفاع کرد وی همچنین اضافه نمود که «بن» یا «دیپلماسی سکوت» نیز موفقیت‌هایی به دست آورده است

کینکل در این سخنرانی خود ضمن این که «اعتراض» سازمانهای غیردولتی و دفاع از حقوق بشر را غیرقابل چشم‌پوشی اعلام

ایران و مسأله حاکمیت بر جزایر سه گانه

بنماید و با تحریک کشورهای خلیج فارس علیه این رژیم، پای آن را از مواضع کلیدی خلیج فارس ببرد و هرگونه امکان مانور این رژیم در مقابل کشورهای خلیج فارس را از میان بردارد. سیاست فشار دوجانبه دولت کلبتون، با این روش در صدد است که با ایزوله کردن ایران در خلیج، به اهداف خود در فشار به جمهوری اسلامی و تسلیم آن به پذیرش شروط آمریکا در منطقه نائل آید.

جمهوری اسلامی نیز، که خود را در مقابل موضع گیری یکپارچه کشورهای عربی و اخیراً پیوستن تنها متحد رسمی خود در جهان عرب به جرگه مدافعین حق حاکمیت امارات بر جزایر سه گانه تنها می بیند، دست به اقدامات دیگری می زند که جزو روش های معمول آن در دخالت در امور دیگران، از جمله «صدور انقلاب» به خاک آنها از طریق حمایت از جریانانات بنیادگرای اسلامی در کشورهای مختلف منطقه است. یکی از آخرین موارد این صدور انقلاب، سرمایه گذاری جمهوری اسلامی برای بهره برداری از جنبش توده های محروم علیه شیخ مرتجع این جزیره است. روزنامه های جمهوری اسلامی، این روزها، اخبار مفصل مبارزات مردم در بحرین را برای انتخابات آزاد، آزادی بیان و عقیده و غیره به چاپ می رسانند. جمهوری اسلامی در این تبلیغات دو هدف را دنبال می کند، اولاً با زنده کردن مسأله بحرین، در واقع اقدام دولت شاه در معامله پایا پای بحرین در مقابل جزایر سه گانه را گوشزد می کند، از طرف دیگر، با طرح نا آرامی در این جزایر کوچک که شیخ نشینی با حدود ۶۰۰ هزار نفر جمعیت است، شیخ نشین های دیگر را تهدید به دچار شدن به چنین سرنوشتی می کند. اما تاکنون هیچ کدام از این قبیل اقدامات جمهوری اسلامی نه فقط کمکی به حل مسأله نکرده است، بلکه به وخیم تر شدن مناسبات بر سر جزایر سه گانه نیز منجر گشته است.

روشن است که حل مسائل مربوط به جزایر سه گانه نه از طریق، لشگر کشی اعراب در بخشیدن آنها به امارات متحده و صدور قطعنامه های از قبیل قطعنامه ۶۰۲ حل خواهد شد و نه از طریق تهدید به صدور انقلاب اسلامی به شیخ نشین های خلیج و به شیوه جمهوری اسلامی. حل مسأله مالکیت بر این جزایر بر اساس قوانین بین المللی و سنتها و رسوم مربوط به حل این قبیل اختلافات و از طریق دیالوگ منطقی بین طرفین و با نظارت مراجع ذیصلاح بین المللی امکان پذیر است.

سپس در ادامه این اختلاف، امارات متحده و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج مدعی شدند که حاکمیت بر این جزایر از آن امارات متحده است و ایران تحت شرایطی، قرار بود، تنها استفاده نظامی از این جزایر بنماید. در مقابل این ادعا، جمهوری اسلامی نیز مدعی شد که این جزایر در مالکیت ایران بوده و هستند و تا ابد نیز چنین خواهند ماند.

واقعیت این است که در دهه های هفتاد، زمانی دکتترین نیکسون، مبنی بر تقویت ژاندارم های منطقه ای، عملی می گشت و ایران تحت سلطه شاه نامزد ایفای این نقش در خلیج فارس بود، دولت انگلیس که تا آن زمان کنترل بر بحرین و این جزایر را هنوز در دست خود داشت، طی یک توافق پنهانی، در مورد مسائل بحرین و نیز با توجه به اهمیت استراتژیک نظامی جزایر سه گانه، با استقرار ارتش ایران در این جزایر موافقت کرد و دولت شاه طی یک مانور نظامی و تبلیغاتی قراردادی را با دولت امارات متحده عربی به امضاء رساند که براساس آن، مناسبات متقابل دوطرف در مورد این جزایر تنظیم شده است.

تاکنون متن کامل قرارداد متقابل دو کشور در مورد جزایر سه گانه انتشار بیرونی نیافته است. هم چنین اسناد مربوط به توافق فیما بین ایران و انگلیس، که مسلماً با نظر دولت وقت آمریکا صورت گرفته است، منتشر نشده است، تا روشن شود که دقیقاً چه توافقاتی بر سر مالکیت بر این جزایر صورت گرفته است.

مسأله این است که این جزایر کوچک، نه اهمیت ارضی معینی دارند و نه بدلیل این که وضعیت ناروشنی داشته اند، طی دو سه سال اخیر، به محور اختلاف در خلیج فارس تبدیل شده اند، بلکه قبل از همه اهمیت نظامی این جزایر است که بعد از ورود آمریکا به خلیج فارس، مسأله این جزایر را به موضوع مورد مشاجره جدید با دولت جمهوری اسلامی تبدیل کرده است. کمترین که قبل از آن و در طول هشت سال جنگ با عراق نیز، موضوع مالکیت بر این جزایر مسأله ای در رابطه با ایران نبود.

علاقه دولت آمریکا، بعد از شکست تئوری ژاندارم های منطقه ای که خود نتیجه گیری از شکست در ویتنام و برای اجتناب از ورود مستقیم آمریکا، به کانون های جدید بحران بود، بخصوص بعد از موفقیت در جنگ تکیکی علیه عراق و گشودن چشم انداز حضور مستقیم در منطقه خلیج فارس برای نظارت بر جریان شریان نفت منطقه، بر آن قرار گرفته است که از فرصت فشار به جمهوری اسلامی بیشترین استفاده را

صدر و بیانیه معروف «۶+۲» در دمشق، پیرامون مسأله ای حاکمیت بر جزایر سه گانه تنب کوچک و بزرگ و ابوموسی یک بار دیگر، مسأله اختلاف بر سر مالکیت بر این جزایر را که اکنون مدت هاست موضوع اختلاف بین ایران و امارات متحده عربی است، به مسأله روز در منطقه تبدیل کرده است.

بیانیه ۶+۲ را کشورهای شورای همکاری خلیج فارس به اضافه مصر و سوریه امضاء کرده اند و این سند حاکمیت بلامنازع امارات متحده بر جزایر تنب و ابوموسی را مدعی شده است. تاکنون اگرچه همه کشورهای عربی، به نحوی این امر که امارات متحده حق حاکمیت بر این جزایر را دارد، تایید کرده بودند، اما، در این سطح و به این صراحت به ادعای امارات متحده در مورد این حاکمیت صحنه نگذاشته و تاکید نموده بودند.

مسأله مهم دیگر در مورد این بیانیه، هم چنین، علاوه بر امضاء شدن این بیانیه در دمشق، وجود امضای سوریه بر پای آن بود که تاکنون بعنوان متحد جمهوری اسلامی حداقل در امور مربوط به لبنان مطرح بود و دارای نزدیک ترین مناسبات با رژیم ایران محسوب می شده است. درست همین واقعیت نیز واکنش سریع جمهوری اسلامی را برانگیخت و امضای این بیانیه از سوی سوریه، بعنوان مقدمه سازش با اسرائیل از سوی دمشق تلقی شد و کل مسأله بمثابهی توطئه اسرائیلی و آمریکائی تلقی گشت.

وزارت خارجه جمهوری اسلامی، ضمن ابراز تاسف از ورود سوریه به جرگه مخالفین خود، در پاسخ به بیانیه ۶+۲، اعلام کرد که حاکمیت ایران بر جزایر سه گانه، ابدی است و بفاصله چند روز، معاون رئیس جمهور، طی سفری به ابوموسی، فرودگاه این جزیره را افتتاح کرد و از تأسیسات بندری رو به اتمام این جزیره دیدار به عمل آورد و ضمن تاکید بر مالکیت ایران بر این جزایر، اهالی ابوموسی را پیشقراولان ۶۰ میلیون ایرانی در حفاظت از مرز و بوم کشور خواند.

طی چند سال گذشته، این اولین بار نیست که مسأله جزایر سه گانه، به مسأله داغ سیاسی روز منطقه تبدیل می شود. درست بعد از پایان جنگ خلیج فارس بود که دولت امارات متحده عربی با بهانه قرار دادن تحرکات سپاهیان پاسدار ایران در جزایر سه گانه، اعلام کرد که دولت ایران قراردادهای دوجانبه مربوط به حاکمیت بر این سه جزیره را زیر پا نهاده است و باید، مناسبات دو دولت در این زمینه دوباره تنظیم شود و وضعیت مالکیت بر این جزایر روشن شود.

امتیاز مجله گردون لغو و مدیر آن به حبس محکوم شد

گردانندگان رژیم اسلامی در آستانه انشعابی دیگر؟

واکنش دست زند. روز بعد از صدور بیانیه جناح رفسنجانی، نامه‌ای با امضای ۱۵۰ نفر از باصطلاح نمایندگان مجلس اسلامی صادر شد. آنها طی نامه خود، بیانیه جناح رفسنجانی را «توهین و جسارت بزرگ نسبت به مجلس چهارم» دانستند که صادرکنندگان آن «باید از مجلس چهارم عذرخواهی کنند». دیدار رفسنجانی و خامنه‌ای و توافق پنهانی آنها، خود را در نامه خامنه‌ای به اعضاء کنندگان بیانیه ۱۶ نفره از یکسو و سخنان رفسنجانی در دیدار با معاونان وزارتخانه نشان داد. خامنه‌ای در پاسخ به نامه اعضاء کنندگان بیانیه ۱۶ نفره که از او خواستار دخالت شده بودند نوشت که توهینی به مجلس اسلامی نکرده‌اند. رفسنجانی نیز گفت سخنانش درباره انشعاب جدید کامل منعکس نشده و انشعاب جدیدی در راه نیست، تاکنون گزارش کاملی از مضمون سازش خامنه‌ای و رفسنجانی منعکس نشده است. آنچه مسلم بنظر می‌رسد چنانچه در دادن لیست مشترک هر دو جناح به توافق نرسند و اگر جناح رفسنجانی بر حرکت مستقل خود از جناح خامنه‌ای و روحانیت مبارز در جریان این انتخابات پافشاری کند، احتمال تشدید تعارضات میان دو جناح نامبرده خارج از انتظار نیست. در چند روز فاصله بین صدور بیانیه جناح رفسنجانی و توافق پنهانی رفسنجانی و خامنه‌ای، راهپیمایی حزب‌الله برای افشاء لیبرال‌ها و جلوگیری از ورود آنها به مجلس پنجم، سر مقاله‌های دست‌نشاندهی خامنه‌ای در کیهان، علم کردن مجدد شرط پایبندی عملی به ولایت فقیه برای تایید صلاحیت کاندیداها توسط جنتی و بالاخره حتی تا تهدید استیضاح «رئیس جمهور» توسط برخی نمایندگان از یکسو و افشاگری روزنامه‌های جناح رفسنجانی از سوی دیگر نشانگر نحوه برخورد باندهای حاکم بر میهن ما حتی دربرخوردهای درونی می‌باشد.

با نزدیک شدن باصطلاح انتخابات مجلس اسلامی، کشاکشهای دو جناح اصلی رژیم بر سر قدرت اوج بی‌سابقه‌ای یافته بنحوی که رفسنجانی از انشعاب جدید سخن به میان آورد. بنابه آنچه رفسنجانی در این باره گفته است، «جامعه روحانیت مبارز» بسرکردگی ناطق نوری از پذیرش پیشنهاد رفسنجانی در گنجاندن اسامی پنج نفر در لیست کاندیداها برای تهران برای انتخاب دور پنجم مجلس اسلامی خودداری کرده و بدنبال آن، بیانیه‌ای باامضاء ۱۶ نفر از معاونین و وزرای دولت رفسنجانی صادر شده است. این بیانیه که هویت خود را حمایت از رفسنجانی اعلام داشته، و بعنوان بیانیه «مدیران و کارگزاران نظام» معروف شده است، حرکت مستقل از جامعه روحانیت مبارز در انتخابات را اعلام داشته و ارائه لیست کاندیداها را خاص خویش را قول داده است. چندی پیش از این عطاءالله مهاجرانی یکی از معاونین رفسنجانی نشریه‌ای هفتگی به نام «بهمن» را منتشر ساخت. این حرکات جناح رفسنجانی تمایل آنها را به مقابله با تهاجمات جناح خامنه‌ای یعنی روحانیت و بازار که اهرمهای متعددی را به چنگ آورده و غلبه بیشتر بر مجلس و دولت را دنبال می‌کنند نشان می‌دهد. بی‌اعتباری روحانیت حاکم و نفرت موجود از آن در جامعه بحدی رسیده است، که جناح وابسته به آن که هم‌اکنون اکثریت مجلس اسلامی را در دست دارد، حتی جناح رفسنجانی و رقابت انتخاباتی با آنرا نمی‌تواند تحمل کند. بی‌اعتمادی این جناح بخود باعث آن شد که از حرکت مستقل جناح رفسنجانی اظهار وحشت کند و سرعت به

بالاخره بعد از جلسات متعدد خیمه‌شب‌بازی دادگاه و هیات منصفه، عباس معروفی نویسنده و روزنامه‌نگار ایرانی به شش ماه حبس تعزیری، بیست ضربه شلاق، لغو امتیاز مجله و دو سال محرومیت از مشاغل مطبوعاتی محروم گشت. شاکیان که از عناصر ضد فرهنگ و حزب‌اللهی‌های تا مغز استخوان ارتجاعی بودند اینبار به عوض حمله با جوب و چماق به مطبوعات، از طرق باصطلاح قانونی و با تکیه به بازیچه‌ای که اسمش را دادگاه و هیات منصفه گذاشته‌اند به مقاصد خود دست یافتند. عنصر اصلی شکایت حزب‌اللهی‌ها و بسیجی‌ها از مجله گردون مربوط به مقاله‌ای از باقر پرهام در این نشریه در حدود دو سال پیش می‌باشد که طی آن گفته شده انتقاد از شاه و ولایت فقیه کافی نیست. شاکیان قرار گرفتن یکجای شاه و ولایت فقیه را اهانت به مقدسات دینی و آرمانهای انقلاب اسلامی اعلام داشته‌اند. اما از آنجا که حتی برای مضحکه‌ای که عباس معروفی را به محاکمه کشید چنین شکایتی نمی‌توانست به چنان مجازاتی منجر شود، اعضای باصطلاح دادگاه و هیات منصفه تا توانستند نام مقالات و شعرهای چاپ شده در گردون را در لیست اتهامات گنجانند و بابت هر یک جرمی تراشیدند. عباس معروفی نویسنده و روزنامه‌نگار ایرانی بجرم «سرمقاله مندرج در شماره ۴۸ و ۴۹ نشریه به قلم متهم و نشر اکاذیبی تحت عنوان «خنده‌های کمیاب و افسردگی» که در شماره ۵۱ گردون درج گردیده و اهانت به بسیجیان و رزمندگان و جانبازان دفاع مقدس در سرمقاله شماره ۵۲ گردون به قلم متهم و مقاله‌ای تحت عنوان «کمان بیرنگ» مندرج در شماره ۴۹ و ۴۸ و درج مقالاتی تحت عناوین «تعهد هنر، مرگ هنر است» در شماره ۳۰-۲۹ و «عفت قلم و آداب سانسور» در شماره ۴۶ و ۴۷ و چاپ و نشر اشعاری مثل «در زیر چادری از ابرو» و «جمهوری زمستان» از سیمین بهبهانی و فرشته ساری و شعر مندرج در شماره ۴۳ از محمد قاسم‌زاده... و نظر به بی‌پروایی نشریه گردون در اهانت به ارزشهای اخلاقی و فرهنگی» محاکمه و محکوم گشته است. این محاکمه نشان می‌دهد که حتی نویسندگانی که در زیر سانسور جمهوری اسلامی مطلب می‌نویسند و مطالب آنها قبل از انتشار از طرق مختلف از جمله خود سانسوری، سانسور می‌گردند نیز حق نوشتن و اظهار بیان ندارند. این لکه تنگ دیگری بر دامن ننگین روحانیت است که سایه شومشان بر فضای ایران جز خفت و خفقان حاصلی به بار نمی‌آورد.

ممنوعیت انتشار نشریه گردون و محکومیت
عباس معروفی مدیر مسئول و صاحب امتیاز این نشریه

جلوه تازه‌ای از تشدید سیاست اختناق در جمهوری اسلامی

با نزدیک شدن زمان انتخابات فرمایشی جمهوری اسلامی، هر روزنه‌ای به روی مردم باید مسدود شود هیچ عقیده و بیانی خارج از عرف حکومت مطلقاً قابل تحمل نیست عباس معروفی در دادگاه انقلاب اسلامی باین «جرم» به ۲۵ ضربه شلاق و ۶ ماه زندان محکوم و نشریه گردون تعطیل بنده است او را به جرم اهانت به ولایت فقیه و چیزهایی از این دست محکوم کرده‌اند.

با محکومیت روزنامه نگاری که تنها جرمش اینست که نمی‌خواهد زبان و قلم آخوندهای حاکم بر کشور باشد، مدیر مسئول نشریه‌ای که نمی‌خواهد مروج جنایات قرون وسطایی یک حکومت مذهبی باشد، انزجار جهان مطبوعات را برانگیخته است.

این محکومیت ننگ حکومتی است که از انعکاس چهره‌های حقیقت در نقد حتی یک رمان ادبی بایه‌های حکومتش را در لرحه ببیند: واقعه محکومیت عباس معروفی و سوزن نشریه گردون در عین حال اقدام سرکوبگرانه دیگری است برای زهرچشم گرفتن از سایر مطبوعات و نشریاتی که خارج از مدار مطلق حکومت به نشر نظر یا اندیشه‌ای راغب باشند.

ما جامعه مطبوعاتی بین‌المللی را برای دفاع از حقوق انسانی مدیر مسئول نشریه گردون و افشای هرچه بیشتر ماهیت این حکومت فرامیخوانیم. هر اقدام متحدانه برای آزادی عباس معروفی و انتشار مجدد نشریه گردون اقدامی است علیه سیاست سرکوب و اختناق جمهوری اسلامی.

۱۳۷۴ بهمن ۱۵

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران
سازمان جریکهای فدایی خلق ایران (اقبلیت)
سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

اخبار کوتاه

■ کارخانه‌ی نورد آلومینیوم چوب حراج خورد

شرکت سویسی «بال مینس کامرس آگ» با خرید بیش از ۱۵۰ درصد کل سهام کارخانه نورد آلومینیوم اولین شرکت خارجی‌ای بود که برای اولین بار مستقیماً وارد معامله بورس شد. این شرکت در ازاء خرید هر سهم مبلغ ۲۴۸۰ ریال پرداخت کرده است. تا بحال شرکای داخلی شرکت‌های خارجی برای آنها از بورس سهامی را خریداری می‌کرده‌اند.

کارخانه نورد آلومینیوم در سال ۱۳۵۱ بوسیله هاشم نراقی سرمایه‌دار معروف پایه‌گذاری شد و پس از آن خانواده هوسپیان آنرا از وی خریداری نمود. در سال ۱۳۷۱ پس از ۱۳ سال اعمال مدیریت از طرف دستگاه دولتی رژیم ۶۷ درصد سهام آن به علی اکبر مهدوی - شرکت ورالکو - فروخته شد. ارزش هر سهم فروخته شده در آن زمان ۶۵۰۰ ریال بود. در همان سال بنیاد مستضعفان و حسین علاقمند سهام نورد را خریداری کردند و پس از ۳ سال چوب حراج دیگری بر یکی از مهمترین واحدهای تولیدی وارد آمد.

■ علامت «اوتافوکو» ربطی به کفش ملی ندارد!

شرکت ژاپنی «اوتافوکو» که در زمینه صنعت کفش سازی پیش از انقلاب با همکاری کفش ملی محصولات خود را در ایران تولید می‌کرد اعلام داشت که برنامه‌ای برای سرمایه‌گذاری مجدد در ایران ندارد و کفش ملی اگر چه هنوز از علامت «اوتافوکو» استفاده می‌کند اما هیچ ارتباطی با ما ندارد. قبلاً اعلام شده بود که شرکت مذکور قرار است در منطقه آزاد تجاری سیرجان سرمایه‌گذاری کند. همچنین مدیرعامل مرکز تجارت خارجی ژاپن تاکید کرده است که هم‌اکنون شرایط سرمایه‌گذاری در ایران بهیچوجه مناسب نیست.

■ تعلیق وام از آلمان

در پی درخواست رژیم از دولت آلمان مبنی بر دریافت وامی به ارزش ۱/۸ میلیارد دلار که در مقطع برگزاری نمایشگاه بین‌المللی تهران عنوان شده بود کارشناسان آلمانی بیمه هر مس که مسئول تنظیم طرح می‌باشند پرداخت آنرا منوط به گزارش بانک جهانی در مورد برنامه دوم پنجساله ایران نموده بودند. با ارزیابی اخیر بانک جهانی از روند کار برنامه دوم دولت رفسنجانی عملاً پرداخت وام منتفی اعلام شده است.

■ اخراج استادان

مسائل گزینشی در فرهنگ اداری و بوروکراسی حاکم در ایران مفهومی است عقیدتی که همان معنای محرومیت و اخراج را می‌دهد. بدستور رئیس دانشگاه آزاد (دکتر جاسبی) ۵۰ نفر از استادان دانشگاه آزاد اسلامی به اتهام عدم رعایت شئون اسلامی از دانشگاه اخراج گردیدند. تسویه حساب با کادر آموزشی کشور هر روز قربانیان تازه‌ای را راهی بازار بیکاری می‌کند.

■ سازمان بازنشستگی در معرض ورشکستگی

سازمان بازنشستگی کشور با بلا آوردن ۴۰۰ میلیون تومان بدهی به شرکت بیمه دانا دست تمام بازنشستگان را در پوست گردو گذاشت. این سازمان در سال ۱۳۷۲ طی قراردادی با شرکت بیمه دانا ۶۰۰ هزار بازنشته را تحت پوشش «درمانی» قرار داد ولی با عدم پرداخت تعهدات خود، بیمه دانا نیز قرارداد را به حال تعلیق درآورده است. بارو شدن این معامله، بسیاری از بیمه‌شدگان تازه از وجود چنین قراردادی مطلع گردیده‌اند.

■ آلودگی خونهای وارداتی

عدم کنترل بر ورود خون‌هایی

که از طرف شرکت‌های صادرکننده خارجی به ایران وارد و استفاده شده است میزان آلودگی به بیماران «ایدز» از راه فرآورده‌های خونی را که ۵ درصد می‌باشد در ایران به بیش از ۵۶ درصد رسانده است. در حال حاضر بنابه گفته وزیر بهداشت حجم اعتبار مالی مصرف شده برای بیماری ایدز در ایران سالانه هشت میلیون دلار می‌باشد.

■ طرح «ویزا»

با توقف صدور تجهیزات مورد نیاز برای اجرای طرح کارت‌های اعتباری از جانب آمریکا، قرار است که این تجهیزات از فرانسه خریداری شود. یکی از مسئولین بانک ملی در این باره عنوان داشته است که تا رسیدن امکانات مورد نیاز ۱۰ ماه وقت لازم است و گذشته از این به نیروی انسانی متخصص نیز نیاز داریم.

براساس قرارداد بانک ملی و شرکت بین‌المللی «ویزا»، هم اکنون می‌بایستی مرحله صدور کارت‌های اعتباری در جریان می‌بود. به گفته همین کارشناس بانک ملی از آنجا که بانک به تعهد خود در مورد کارت‌های اعتباری تاکنون عمل نکرده است ممکن است از طرف سازمان ویزا جریمه شود.

قرار بوده که علاوه بر صدور کارت‌های اعتباری دلاری «ویزا» و «مسترکارد»، کارت اعتباری ریالی نیز با آرم ویزا از طرف بانک ملی عرضه شود. براساس قرارداد قبلی تا تکمیل تجهیزات و کانال‌های ارتباطی، ایران تنها به عنوان پذیرنده کارت بوده تا پس از دو سال به تدریج در زمینه صدور کارت نیز فعال گردد.

■ آماری از وضع معیشتی دانشگاهیان

با وجود تصفیه‌های وسیعی که از کادرهای علمی می‌شود نگاهی به وضعیت درآمدی آنها

نشان می‌دهد که این افراد اگر به کار خود اشتغال نیز داشته باشند چه موقعیتی در جامعه دارند. طبق گزارش اداره آمار اقتصادی بانک مرکزی جمهوری اسلامی، متوسط هزینه ناخالص سالیانه یک خانوار شهری در سال ۱۳۷۱ برابر با ۵۲۱۴۲۲۶ ریال، یعنی ماهانه ۴۳۴۵۱۹ ریال بوده است (۲۵/۹ درصد افزایش نسبت به سال ماقبل).

اما در همان سال حقوق و فوق‌العاده شغل یک مربی متوسط ۲۶۷۰۰۰ ریال و یک دانشیار ۳۸۸۵۰۰ ریال بود. حقوق و مزایای یک مربی در آن سال تقریباً ۶۱ درصد، و حقوق و مزایای یک دانشیار فقط ۹۰ درصد هزینه‌های زندگی او را تامین می‌کرده است. همچنین در سال ۱۳۷۱ متوسط هزینه ناخالص ماهانه یک خانوار که سرپرست آن تحصیلات عالی داشته است معادل ۷۷۰۳۲۰ ریال بود، در حالی که حقوق و مزایای دریافتی یک استاد دانشگاه در پایه متوسط از ۴۳۲۵۰۰ ریال تجاوز نمی‌کرد، یعنی یک عضو عالی‌رتبه هیات علمی فقط توانسته است ۵۶ درصد هزینه‌های زندگی خود را تامین کند. اگر نرخ تورم را به حساب آوریم در ۱۳۷۳ کل حقوق و مزایای یک مربی فقط کفاف ۳۴ درصد هزینه‌های زندگی او را می‌داد و در مورد یک استاد دانشگاه تنها ۸۰ درصد. با اینکه حقوق و مزایای فوق‌العاده شغلی اعضای هیات علمی در آغاز برنامه اول دولت رفسنجانی افزایش یافت ولی بهیچوجه نتوانست قدرت خرید از دست رفته آنان را جبران کند.

در سال ۱۳۷۳ شاخص قدرت خرید اعضای هیات علمی از ۱۰۰ به ۵۲/۷ یعنی به نصف تقلیل یافت و می‌توان حدس زد که با افزایش قیمت‌ها و هزینه زندگی در سال ۱۳۷۴ از نصف هم پائین‌تر آمده است.

گزارش دادگاه میکونوس

پنجشنبه ۱۱ ژانویه ۹۶
شاهد: آقای اناک مشاور
امور اقتصادی

من دارابی را از طریق شریک سابقش از حدود سال ۱۹۹۰ می‌شناسم. در آن زمان وی از من می‌خواست که یک مغازه (در خیابان وزر) را برایش بفروشم. من هیچگاه با دارابی رابطه نزدیکی نداشته‌ام. یادم می‌آید که یکبار دارابی از من خواست برای سفارت ایران خانه‌ای پیدا کنم. من خانه‌ای با قیمت ۱۵ میلیون مارک و یکی نیز حدود ۷ میلیون مارک به آنها معرفی کردم. دارابی و چند نفر ایرانی دیگر که افراد سفارت یا کنسولگری ایران بودند برای بازدید خانه‌ها آمدند. دارابی آنها را به من معرفی نکرد. اما حدس می‌زنم اعضای سفارت بودند. آنها خانه را نپسندیدند. تماس‌های من با این افراد از طریق دارابی بود.

رئیس دادگاه از دارابی راجع به آمدن برادرش قاسم به آلمان برای ادای شهادت سؤال کرد. در پاسخ معلوم شد که دارابی با خواهرش مکالمه تلفنی داشته و او گفته که برادرش قاسم به آلمان نمی‌آید ولی حاضر است که حرفهایش را در سفارت آلمان در تهران به مقامات مربوطه بگوید. سپس رئیس دادگاه تقاضای وکیل دارابی را خواند. وی از دادگاه خواسته که برای روشن شدن آنکه دارابی در شب بین ۱۳ و ۱۴ سپتامبر ۹۲ با خانواده‌اش در هامبورگ بوده است از مدیر هتل دعوت شود که شهادت دهد. (کارمند هتل که بنا بوده در دادگاه حضور یابد به آمریکا رفته است.)

سپس رئیس دادگاه نامه‌ای که امین به دادگاه نوشته بود را خواند. او خواستار حضور یک متخصص ارتش آلمان در امور غواصی در دادگاه شده بود تا شهادت دهد که وی بخاطر ویژگی‌های کار غواصی نمی‌توانسته که این دوره را دیده باشد. اسماعیل الموسوی که شهادت داده است که من در ایران غواصی دیده‌ام دروغ می‌گویند و می‌خواهد از من انتقام بگیرد. زیرا وقتی که به آلمان آمدم

با هم به فروشگاه رفتیم و من یک کاپشن برای خودم انتخاب کردم و او آنرا بلند کرد و با هم از فروشگاه بیرون آمدیم. او به جرم دزدی دستگیر شد و ۱۶۰ مارک جریمه پرداخت و بخاطر همین دزدی شغلی را که می‌خواست به عنوان مترجم در اداره امور خارجی‌های بدست آورد از دست داد. سپس رئیس دادگاه پاسخ مقامات دولت برلین به نامه «اریک» وکیل یکی از شاکیان خصوصی برای خواندن یک نامه از سازمان امنیت داخلی برلین که در آن وزارت امور خارجه ایران به کاظم دارابی ماموریت داده بود تا افراد اپوزیسیون را شناسایی کرده و به آنها اطلاع دهد را خواند. پاسخ مسئولین این بود که نامه با شماره و تاریخ ذکر شده در اختیار آنان نمی‌باشد و در اختیار سازمان دیگری است و از دادن شهادت در مورد آن معذورند. پاسخ به این معنا بود که چنین نامه‌ای با محتوای فوق وجود دارد. سپس «اریک» وکیل شاکی خصوصی نامه‌ای به دادگاه ارائه کرد که در آن آمده بود که: در جلسه قبلی دادگاه گزارشی در مورد لوله‌هایی که برای ساختن صداخفه کن از آنها استفاده می‌شود خوانده شده بود. این صداخفه‌کن‌ها و اسلحه کمبری با مارک «لاما» در سه سوء قصد میکونوس، ترور اکبر محمدی (۱۶ ژانویه ۱۹۸۹) و قتل جوادی در ۲۶ اوت ۸۹ بکار گرفته شده است. قربانیان این قتل‌ها علی اکبر محمدی خلیان ارشد رئیس پارلمان آن زمان و رئیس جمهوری فعلی ایران است. وی پس از آنکه دخترش را به مهدکودک برده بود در بازگشت مورد اصابت ۶ گلوله که دو مرد ناشناس به او شکیک کرده بودند قرار گرفت.

این احتمال قوی وجود دارد که قاتلین وی به دستور رژیم ایران عمل کرده‌اند. وجود اسلحه لاما و صداخفه‌کن مشابه با قتل میکونوس این احتمال را بیشتر می‌کند.

این امر در مورد قتل جوادی هم صادق است. جوادی یک کمونیست ایرانی پناهنده در سوئد بود که مادر او که در ایران زندگی می‌کرد می‌خواست او را ببیند.

مقامات ایرانی اجازه سفر به قبرس به او دادند و از طریق صدور پاس و ویزا، زمان و مکان دیدار جوادی و مادرش را در لارناکای قبرس می‌دانستند.

پس از این مورد دادستان مخالفت خود را با تقاضای هفته پیش وکلای دارابی برای فراخواندن صاحب هتل اعلام نمود و گفت به جای وی کمیسر هوفمان که باید به دلایل دیگر به دادگاه بیاید در این مورد هم شهادت دهد.

دادستان همچنین اعلام داشت که من توجه دادگاه را به مساله آمدن شهادتی که در ایران هستند جلب می‌کنم. آنها را باید شاهدین غیر قابل دسترس اعلام داشت. حداقل از یک سال پیش (۱۹۹۵/۱۲/۲۳) وکلای دارابی خواسته‌اند که آنها به عنوان شاهد به دادگاه بیایند و تاکنون عکس‌العمل مثبتی نشان نداده‌اند. نورآرا فاکس زده که نمی‌آید و حاضر است در تهران به سئوالات پاسخ دهد و بهرام برنجیان با آنکه ۱۹۹۵/۷/۱۶ به سفارت آلمان در تهران مراجعه کرده و گفته که آماده است تا به آلمان بیاید ارتباطش تاکنون قطع است. از آنجا که نوع سئوالاتی که اینها باید پاسخ دهند و اهمیت مساله چنان است که همه شرکت کنندگان دادگاه خود باید قابل قبول بودن شهادت‌ها را ارزیابی کنند شهادت در تهران غیر مفید است و همانطور که مورد حسن ابوالحسن در کانادا نشان داد بسیار مشکل است ارتباط قضایی با این‌ها پیدا کرد. چون این شاهدین یا نمی‌توانند و یا نمی‌خواهند و یا اجازه ندارند و یا به هر دلیل دیگری که بر ما معلوم نیست در اینجا حاضر نخواهند شد فکر می‌کنم آنها را غیر قابل دسترسی اعلام کنیم.

در این میان «اشبانبرگ» وکیل عیاد گفت که نظر دادستان راجع به شهادت آقای فلاحیان در دادگاه چیست؟ دادستان پاسخ داد من هر گاه نظر قطعی پیدا کنم اعلام خواهم کرد. «ویلان» وکیل یکی از شاکیان خصوصی گفت:

اگر اشاره شما به حکم جلب

فلاحیان است هنوز دولت آلمان تصمیم نگرفته است و ما هنوز باید صبر کنیم.

دادستان عنوان داشت که انگیزه، امکان برنامه‌ریزی و منشاء مشترک صداخفه‌کن‌ها دال بر وجود دستور قتل از طرف دولت تروریستی است و با توجه به اینکه در هر سه مورد مقتولین از مخالفان رژیم ملایان بودند می‌خواهیم یکی از کارمندان پلیس جنایی به دادگاه دعوت شود تا توضیحات بیشتری به دادگاه داده شود.

پنجشنبه ۱۸ ژانویه ۱۹۹۶ بعد از شروع دادگاه، رئیس نامه‌ای از طرف دادستانی کانادا را خواند که بنا بر آن وکیل حسن ابوالحسن اطلاع داده که برای بازجویی و شهادت وی اقدامات لازم را به عمل آورده است و چون هنوز اطلاع مشخصی بدست ما نرسیده ما هم منتظریم.

سپس رئیس دادگاه با اشاره به سئوالاتی که وکلای دارابی در ماه سپتامبر ۱۹۹۵ از «گرونی والد» هنگام شهادتش در دادگاه کرده بودند گفت پاسخ نامه‌ها به دست ما رسیده است و آقای گرونی والد در این مورد شهادت خواهد داد.

در این نامه از جمله آمده که ما در تاریخ‌های ۲۴ و ۲۶ آوریل ۱۹۹۱ تلفن‌های دارابی را ضبط کردیم و سپس روی کاغذ آوردیم، این تلفن‌ها با مقامات کنسولگری ایران در برلین بوده است. ما نه تنها از محل تلفن بلکه از نوع خطاب طرفین تشخیص دادیم طرفین مکالمه چه کسانی هستند (در این نامه به ۸

رئیس دادگاه در مورد درخواست «اریک» که خواستار روشن شدن نامه با شماره و تاریخ مشخص در سازمان امنیت داخلی آلمان و اینکه در اختیار کدام سازمان است گفت ما اقدام کرده‌ایم. همچنین نسبت به تقاضای «اریک» برای آمدن متخصصین اسلحه و صداخفه‌کن‌های بکار رفته در قتل‌های محمدی و جوادی حمایت دادستان را خواند.

دادستان اعلام داشت که از تقاضایش برای فراخواندن یک نفر

آنها برای منابع ما خطری ایجاد نکند چون در این مورد خاص اگر ایران منبع ما را بشناسد به شدت در خطر قرار خواهد گرفت. وی در مورد نقش فلاحیان در قتل گفت: من اطلاعات بیشتری از آنچه گفتم نمی‌توانم در اختیار دادگاه بگذارم. اما این را می‌توانم بگویم بطور معمول عملیاتی از این دست با نظر رئیس سازمان در این مورد فلاحیان گرفته می‌شود.

در مورد منبع وزارت اطلاعات و امنیت ایران شاهد گفت من نمی‌توانم در این مورد هیچ چیز دیگری بگویم. یعنی اجازه ندارم بگویم چه زمان وارد رستوران شد و چه هنگام از رستوران خارج شده است. من حتی نمی‌توانم بگویم این منبع یک شخص بوده است یا یک دستگاه. در مورد رهبران حزب که منبع با آنها رابطه مستقیم داشته است گفت آنطور که از متن معلوم است آنها کسانی بودند که به برلین آمده و در کنگره انترناسیونال شرکت کرده و در رستوران میکونوس به قتل رسیده‌اند. برای دادن شهادت در موارد دیگر قرار شد دوباره از شاهد دعوت شود.

نیم ساعت پیش از سوءقصد محل تجمع رهبران حزب دموکرات کردستان ایران را بوسیله یک منبع اطلاعات و امنیت ایران بطور دقیق مشخص کرد، این منبع در تماس مستقیم با رهبران کرد بود و بنا بر گزارش در هنگام سوءقصد در رستوران حاضر بوده است. پس از سوءقصد نیز براساس نقشه فراری که از پیش دقیقاً طرح ریزی شده بود برلین را به قصد تهران ترک کرد.

شاهد تا ساعت یک و ۳۰ دقیقه بعد از ظهر به سوالات مختلف پاسخ داد. وی در مورد منبع سازمان اطلاعات داخلی آلمان گفت این منبع از نظر ما کاملاً موثق است حتی اگر یک سازمان اطلاعاتی دوست باشد. از آنجا که ما به اندازه کافی تجربه داریم هم بطور کلی می‌توانیم اطلاعات آن سازمان را ارزیابی کنیم و هم در هر مورد مشخص موثق بودن آنرا تعیین نماییم. اطلاعات ما در این مورد قبل از اعلام جرم دادستان - مه ۱۹۹۲ - در اختیار ما بوده است و بعداً در بعضی از نکات تکمیل شده و قابل ارائه به دادگاه گردیده است. منظور من از قابل ارائه به دادگاه یعنی ارائه اطلاعاتی که مطرح کردن

تکمیل گزارش‌های ارائه شده اکنون سازمان اطلاعات داخلی آلمان فدرال در موقعیتی است که اطلاعات قابل ارائه به دادگاه و موفق زیر را که از منبع شماره ۲ (۱۹۹۵/۴/۲۱) بدست آمده در اختیار دادگاه بگذارد:

بخش شورای مدیران، مسئول عملیات خارج از کشور وزارت اطلاعات و امنیت ایران بطور مستقیم در سوءقصد به رهبران کرد در ۱۷ سپتامبر ۱۹۹۲ در برلین دست داشته است. این بخش که مسئول قتل‌ها و به عنوان واحد «عملیات ویژه» شناخته شده است مدت طولانی‌ای است که در پی اعضای حزب دموکرات کردستان ایران می‌باشد. بعنوان مثال یک تیم از این بخش بطور مستقیم مسئول قتل رهبر حزب دموکرات کردستان ایران عبدالرحمان قاسملو بوده است.

وزارت اطلاعات و امنیت ایران در اوایل سپتامبر قبل از سوءقصد یک تیم به برلین فرستاد. این تیم با عوامل مستقر در برلین به توافق رسید. اطلاعات را جمع‌آوری نمود و نقشه عملیات قتل را بطور نهایی طرح‌ریزی کرد.

پلیس از شهر زاربروکن که شهادت دهد طرف نامه‌نگاری امین از رهبران حزب الله و تروریست است صرف‌نظر کرده است به شرط آنکه وکلای امین هم از تقاضایشان دایر بر فراخواندن دو نفر از کارمندان سفارت آلمان در لبنان و یک نفر از سفارت لبنان در برلین صرف‌نظر کند. آنها موافقت کردند.

پنجشنبه ۲۵ ژانویه ۱۹۹۶ شاهد: آقای گروه والد یکی از مدیران سازمان اطلاعات داخلی آلمان فدرال بنا به تقاضای دادستان در دو هفته پیش وی به جایگاه شهود آمد. وی اجازه شهادت خود را به دادگاه ارائه نمود و سپس متن نامه‌ای را که در تاریخ ۱۹ دسامبر ۱۹۹۵ در اختیار دادستانی قرار داده بود خواند و همه را تایید نمود.

متن نامه: به دادستانی موضوع: جرم امین و دیگران به اتهام قتل (در دادگاه معروف به میکونوس) در مورد تکمیل گزارش ما به تاریخ ۱۹۹۳/۴/۲۲ و ۱۹۹۵/۴/۲۱ به دنبال درخواست شفاهی دادستانی در آخر نوامبر و در

تظاهرات علیه سخنرانی سفیر رژیم

گروهی از پناهندگان سیاسی مقیم شهرهای دورتموند - بوخوم و اسن طی فراخوانی این اقدام اعتراضی را سازمان داده بودند. هواداران سازمان همراه با سازمان راه‌کارگر در منطقه کلن و بن طی فراخوانی ضمن حمایت از این اقدام پناهندگان سیاسی از ایرانیان ساکن شهرهای کلن و بن خواستار شرکت هر چه فعالتر در این تظاهرات اعتراضی شده بودند. این اقدام توسط برخی از نیروهای خارجی و تشکل‌های سیاسی و دموکراتیک ایرانی نیز حمایت شده بود.

آلمان - دورتموند - سازمان انستیتی خارجی‌ها در ایالت نوردراین وستفالن آلمان که برگزارکننده سخنرانی موسویان سفیر رژیم در آلمان در روز ۱۹ ژانویه شده بود بجای سفیر در سالن، تظاهرکنندگانی را در مقابل ساختمان خود دید که برای اعتراض به حضور یکی از عوامل اصلی تروریسم دولتی رژیم در اروپا در این محل جمع شده بودند. آنها معذرت خواهی کرده و قول دادند که دیگر یکطرفانه چنین برنامه‌هایی را تدارک نبینند. پلیس آلمان نیز اعلام داشته بود که از تضمین و امنیت محل سخنرانی خودداری می‌کند و سخنرانی سفیر عملاً لغو شده اعلام شد.

تظاهرات در نمایشگاه هفته سبز

تظاهرات مورد توجه بازدیدکنندگان نمایشگاه و خبرنگاران حاضر در محل قرار گرفت. در بخشی از اعلامیه افشاگرانه تظاهرات آمده بود که: «ما به شرکت جمهوری اسلامی ایران در نمایشگاه هفته سبز معترض هستیم... کاظم دارابی که هم‌اکنون به جرم مشارکت در قتل افراد اپوزیسیون کرد ایرانی زندانی است و عضو سازمان اطلاعات ایران می‌باشد از سال ۹۰ تا ۹۲ در این نمایشگاه شرکت داشته است. بنابر اطلاعات موجود، نمایندگی‌های تجاری، اقتصادی ایران پوشش جاسوسان و مرکز صدور بنیادگرایی است... نمایشگاه هفته سبز سمبل «روابط متقابل» بین المللی است. این روابط سیاسی - اقتصادی با رژیم حاکم بر ایران باید قطع شود. خواست پایانی تظاهرکنندگان اخراج نمایندگان دولتی ایران از نمایشگاه هفته سبز بود. خبر این تظاهرات در رسانه‌های ارتباط جمعی آلمان انعکاس داشت.

برلین - غرفه رژیم جمهوری اسلامی در نمایشگاه هفته سبز در برلین در روز جمعه ۲۶ ژانویه ۹۶ شاهد تظاهرات نیروهای اپوزیسیون بود. تظاهرکنندگان در حالیکه صورت‌های خود را با ماسک پوشانیده بودند حدود یک ساعت غرفه ایران را در محاصره خود در آوردند. روی ماسک‌ها نوشته شده بود: «برای حفاظت در برابر تروریسم دولتی ایران» برخی از شعارهایی که تظاهرکنندگان با خود حمل می‌کردند عبارت بودند از: «پسته از ایران، مرکز شکنجه»، «توجه! محل صدور تروریسم دولتی»، «ببینید! در ایران زنان را سنگسار می‌کنند و شما از غرفه ایران خرید می‌کنید»، «حراج! از غرفه ایران می‌توانید بهترین قاتل‌ها را (با تایید سازمان امنیت داخلی آلمان) کرایه کنید»...

شرکتهای خارجی و کارگران مکزیک

(خبرنگار نیویورک تایمز گزارشی از شهر «سوییه ارخوارز» مکزیک ارائه کرده است که ذیلاً ترجمه بخش‌هایی از آن از نظر خوانندگان می‌گذرد)

«آنا سراتوس» گاهی بیرون مغازه «مک دونالد» شهر «خوارز» می‌ایستد اما سعی می‌کند که بر امیالش غلبه کند. چنین غذایی برای او بسیار گران است.

یک «بیگ مک»، کوکا و سیب‌زمینی سرخ کرده ۳ دلار و ۵ سنت قیمت دارد و «آنا سراتوس» برای هر ساعت کار در بسته‌بندی سیم‌های برق کارخانه‌ای در «خوارز» ۳۵ سنت حقوق می‌گیرد. قیمت چنین غذایی با حساب سرانگشتی یعنی یک روز کامل حقوقش.

خانم «سراتوس» ۳۲ ساله به مهمان آمریکایی خود در یک مهمانی خانوادگی در یکی از خیابانهای کثیف «خوارز» می‌گوید: «درآمد یک ساعت مردم در آمریکا برابر یک هفته کار ماست. کمپانی‌های آمریکایی و ژاپنی حق مردم را می‌خورند. آنها می‌خواهند ما را با کار بکشند.» و پس از مکثی ادامه می‌دهد: «اما بهر حال برای خوارز وجود آنها مهمند.» در عرض ۲۵ سال گذشته حدود ۳۱۰ شرکت خارجی بسته‌بندی و مونتاژ با استفاده از سطح بسیار پائین مالیات‌ها و کارگر ارزان زندگی در شهر خوارز را قبضه کرده‌اند. این شرکت‌ها را در مکزیک «ماکیلا دوراس» می‌نامند. این شرکت‌ها در حدود ۱۵۰ هزار نفر از ۱/۲ میلیون سکنه شهر را در استخدام خود دارند. شهر در حال گسترش است و «رامون گالیندو» شهردار ۴۰ ساله شهرامیدوار است شرکت‌های بیشتری را جذب شهر کند. او عضو حزب «اقدام ملی» و طرفدار کارهای تجاریست. اما در عین حال اظهار مینماید «از آنجا که اکثریت مالیات دهندگان شهر درآمدی کمتر از ۱۸ دلار در هفته دارند شهر دچار کمبود بودجه است. ما توده‌های بیشماری از فقرا را می‌سازیم» قرار بود که حداقل دستمزد در مکزیک به ۲۰ دلار در هفته برسد و این افزایش به دنبال ۳۰٪ نزول دستمزدها در مکزیک در سال جاری انجام گرفته است.

شهردار می‌گوید: «چون شهروندان خوارز پول اندکی می‌توانند پرداخت کنند شرکت‌ها نیز نباید پول زیادی بپردازند. مشکل ما اینست که پول کافی برای سرویس‌دهی به این تعداد شهروند را از کجا باید تهیه کنیم» گسترش بی‌رویه محلات کارگرنشین در صحرا و کمبود آب مشکل دیگر شهر است و در اکثر این محلات مردم باید آب مورد نیاز خود را مستقیماً خریداری نمایند.

در خروجی بزرگراه منتهی به فرودگاه خوارز پنج مرد جوان از کارگران شرکت‌ها مشغول تعمیر اتومبیل هستند. «ژراردو هرناندز» برای شغل مکانیکی در یک کارخانه تولید روکش مبل ۱۰۶ دلار دستمزد دریافت می‌کنند. مشاغل آنها جزو کارهای خوب محسوب می‌شوند.

«سزار دلاروزا» ۲۶ ساله سرکارگر کارخانه تولید لوازم خانگی مزایای کار در شرکت‌های خارجی را چنین برمی‌شمرد: کارگران می‌توانند بیمه بشوند و از خدمات پزشکی ارزان استفاده نمایند و همچنین از وام مسکن بهره‌مند گردند. وی در هفته ۳۷ دلار دستمزد و ۵ روز در سال مرخصی دارد.

دو مایل آنطرفتر در اتاق‌نشین کوچک خانه «سراتوس» ۵ فرزند خانم آنا از پشت سر پدر خود دزدگی نگاه می‌کنند. بوی سوسیس و «چیلی» در خانه پیچیده و «یورگه» برادر ۲۴ ساله آنا آبجو می‌ریزد.

«یورگه» می‌گوید شغلش رانندگی لودر است و برای اینکار ۵۳ سنت در ساعت دستمزد می‌گیرد که از حقوق کارگران خط تولید بیشتر است. یکی از مهمانان درباره اتحادیه کارگری در خوارز سؤال می‌کند. «یورگه» می‌گوید: «اتحادیه چیست؟» «رامون لوپر» برادر شوهر آنا کمکش می‌کند: «سازمانی است که اگر اختلافی با صاحب کار خود پیدا کنی به تو کمک می‌کند.» سکوت برقرار می‌شود. «یورگه» می‌گوید: «نه، من هیچوقت چیزی در مورد اتحادیه نشنیده‌ام.»

نئونازی‌ها در ارتش آمریکا

در جریان انتخابات ریاست جمهوری در هائیتی شایعات قوی درباره گروهی نئونازی که در رده‌های بالای ارتش آمریکا قدرت زیادی دارند قوت گرفته بود. این گروه با دشمنان آرستید همکاری کرده‌اند. همچنین فاش شده است که سازمان اطلاعات آمریکا به تشکیل گروه شبه نظامی بد نام Fraph کمک‌های زیادی نموده است و حتی پس از حمله ارتش آمریکا به هائیتی از این گروه حمایت نموده است. علیرغم تحریم تسلیحاتی آمریکا از سال ۱۹۹۳، موج ارسال اسلحه از طریق ارتش آمریکا برای مسلح کردن هرچه بیشتر گروه Fraph جریان داشته است. درست پس از ۴۸ ساعت که از افشای این گرایش نژادپرستانه در ارتش می‌گذشت مقامات نظامی آمریکای نسخه‌ای از نشریه «مقاومت» را که گمان می‌رود توسط گروه مذکور تهیه می‌شود را در معرض دید خبرنگاران قرار دادند. این تحقیقات بدنبال قتل یک زن و شوهر سیاهپوست به دست سربازان نژادپرست در نزدیکی Fort Bragg در کالیفرنیا شمالی صورت گرفت. روسای ارتش معتقدند که این نشریه در دومین پایگاه بزرگ ارتش آمریکا تهیه می‌گردد. این نشریه که با همان لحن گروه‌های روبه رشد دست راستی آمریکا صحبت می‌کند ادعا کرده است که به رژیم نظامی ساقط شده هائیتی سلاح رسانده و نیروهای آن را برای شناسایی و از بین بردن طرفداران آرستید آموزش داده است. این نشریه ادعا کرده که برکناری رژیم نظامی حاکم بر هائیتی از سال ۱۹۹۱ و دخالت آمریکا در این کشور توطئه «نژادپرستان» و «قبیله‌گرایان» سیاهپوست در کنگره آمریکا بوده است. در یکی از شماره‌های این نشریه که بدست نیویورک تایمز رسیده است آمده که: «ارتش آمریکا در جهت تقسیم ثروت در دنیا و اهداف مسخره گروه‌های نیکوکار کار می‌کند.»

نیروهای وابسته به این گروه که معمولاً آموزش‌های کامل در امور پزشکی، مهندسی و مواد منفجره دیده‌اند به‌چندین زبان مسلط بوده و پست‌هایی حساس و نیمه سیاسی در ارتش را دارا هستند. در هائیتی اعضای این گروه دولت آن کشور را در تشکیل پلیس و امور قضایی آموزش می‌داد. این افشاگرها سیاست‌های مداخله‌گرایانه کلیتون را در انتخابات ریاست جمهوری هائیتی را هرچه بیشتر نشان داده است.

توضیح و پوزش

با پوزش فراوان از رفقای که فهرست کمک‌های مالی ارسالی آنان در شماره ۲۱ «اتحاد کار» چاپ نگردیده، به اطلاع می‌رسانیم که هنگام صفحه‌بندی، لیستی از کمک‌های مالی که مربوط به ماه‌های پیش بوده اشتهاً از ماشین استخراج شده و به جای فهرست اخیر چاپ شده بود. فهرست اخیر در شماره ۲۲ درج گردید.

نگاهی به نشریات و نظرات اپوزیسیون

کنفرانس هویت ملی و همبستگی اقوام ایران

گوشه‌ای از سخنانش گفته است: «برخلاف نظر حکام مرتجع جمهوری اسلامی و اسلاف شونیست آنها جنبش ملی - دموکراتیک مردم کردستان هیچگاه قصد جدائی از ایران را نداشته و همواره منافع خلق کرد در کردستان ایران را در پیوند هر چه مستحکمتر با دیگر خلقهای ایران جستجو کرده است. در راس این جنبش حق طلبانه حزب دمکرات کردستان ایران نیز همواره منادی ایجاد بهترین روابط دوستی و همکاری در میان نیروهای ملی و دمکرات کشور بوده و در راه دستیابی به چنین هدفی از هیچ سعی و کوششی فروگذار نکرده است. حزب ما همواره منافع مردم ایران در کلیت آن را مدنظر داشته و همیشه بر این اعتقاد بوده است که همبستگی خلق کرد و دیگر خلقهای ایران بهترین ضامن تحقق و حفظ و حراست حقوق و آزادیهای مردم کردستان است.»

می‌نماید. «کردستان» در گزارش خود از این کنفرانس اشاره کرده است: «محتوای مباحث و گفتگوهای کنفرانس «هویت ملی» در آشنائی بیشتر شرکت کنندگان کنفرانس با مسأله ملی در ایران، موثر واقع گردید. آنان دریافتند در ایران تنها کردها نیستند که طالب حقوق ملی خویش می‌باشند، بلکه خلقهای دیگری نیز وجود دارند که مجدانه به دفاع از خواستههای ملی خود پرداخته‌اند.»

کاک شاهو حسینی، نماینده حزب دمکرات کردستان ایران در این کنفرانس سخنان مستند و متینی را ایراد کرده است. او در

بنابه گزارش «کردستان» نشریه حزب دمکرات کردستان ایران (شماره ۲۲۷ - آبانماه ۱۳۷۴) طی روزهای ۲۹ و ۳۰ مهرماه ۱۳۷۴ کنفرانسی با شرکت دهها تن از روشنفکران ایرانی و نمایندگان از خلقهای تحت ستم ایران، تحت عنوان «کنفرانس هویت ملی» به ابتکار «انجمن پژوهشگران ایرانی» در شهر واشنگتن برگزار گردیده است. جریان گفتگوها دو دیدگاه متعارض برخورد با مسئله ملی را به نمایش گذاشته است. از یکسو دیدگاهی که موجودیت خلقهای ساکن ایران را منکر می‌شود و از طرف دیگر دیدگاهی که بر این واقعیت پافشاری

«محفلیسم در انتهای راه - در سهای یک تجربه» (اسنادی از مباحثات داخلی)

تشکیلاتی از طریق فاصله گرفتن از تجربیات تاکنونی جنبش کارگری و کمونیستی به مناسباتی مغشوش و ناسالم منتهی می‌گردد. اهداف سیاسی فاقد برنامه و ضوابط روشن، نهایتاً تبدیل به گرداب سیاسی آلوده‌ای می‌گردد. «بیانیه نامبرده در انتها ضمن پافشاری بر صحت آموزشهای مارکس و انگلس و لنین اعلام می‌دارد: «بنظر ما رسالت انقلابی مدافعین منافع طبقه کارگر ایجاب می‌کند تا ضمن تلاش مسئولانه برای جمع‌بندی این تجربه، در سهای آن را به عرصه‌ای جهت پیشروی کمونیستی تبدیل کنند. استعفا و کناره‌گیری ما از انجمن کارگران پناهنده و مهاجر، گامی است در این مسیر.»

بجای مانده از فعالیتهای تاکنونی، و بالاخره سیر حرکت تا به امروز انجمن و معضلات دائمی آن در عرصه ساختار و هویت سیاسی، شکست این تجربه را به ثبوت می‌رساند راهی که اکنون در مقابل ما قرار گرفته است نیز بیانگر همین حقیقت می‌باشد. اما حقیقت دیگری نیز وجود داد، انجمن خود محصول شکستی بزرگتر و در امتداد سیر عقب‌نشینی جنبش طبقه ما و حتی یکی از عوارض آن بوده است. «بیانیه فوق ضمن برشمردن برخی خصائل بحران جنبش چپ و محدودیت ظرفیت سیاسی - اجتماعی انجمن نتیجه می‌گیرد: «بنابر اعتقاد ما یکی از در سهای تجربه انجمن کارگران را باید در این حقیقت جستجو نمود که تلاش برای یافتن یک آلترناتیو سیاسی

عنوان فوق نام جزوه‌ای است که اخیراً از طرف «هیات هماهنگی و واحدهای مستعفی از انجمن کارگران پناهنده و مهاجر» منتشر و برای «اتحاد کار» ارسال شده است. «انجمن کارگران پناهنده و مهاجر» که با بهم پیوستن دو گروه بنامهای «انجمن کارگران تبعیدی آلمان» و «انجمن کارگران پناهنده انگلستان» حدود ۸ سال پیش ایجاد شده بود و نشریه‌ای تحت عنوان «کارگر مبارز» منتشر می‌کرد اخیراً با اختلافات سیاسی، تشکیلاتی درونی روبرو شده و هیات هماهنگی و واحدهای سوئد و کانادای انجمن استعفاي خود را به دو واحد آلمان و انگلیس آن اعلام داشته‌اند. در استعفانامه آمده است: «اسناد و مطالب

مسعود رجوی: «مردم حامی شورای ملی مقاومت و مریم رجوی هستند!»

اکثریت مردم ایران از شورا و رئیس جمهور برگزیده‌اش) است، می‌تواند برای آزمون رای مردم ایران، برگزاری یک انتخابات آزاد مویسان را با تضمینهای ضروری زیر نظر ملل متحد پذیرا شود.»

پیام مسعود رجوی را هر چه زیر و رو کنید، برای آن ادعای بزرگ، جز دو دلیل بالا که بیشتر به شوخی می‌مانند یافت نمی‌کنید. و می‌ماند اینکه بپرسیم آیا رجوی آنچنان اطرافیان را مطیع ساخته که کسی میان آنها یافت نمی‌شود به او بگوید: این چه فرمایشی است!؟

نظامی ماجراجویانه و بی‌ثمر نیز منجر شده‌اند. رجوی برای اثبات ادعای فوق دو دلیل ارائه می‌دهد:

«استقبال عظیم ملت ایران در داخل و خارج کشور از رئیس جمهور برگزیده مقاومت، که به رغم سرکوب فراگیر، در جنبشهای شکوهمندی مانند برگزاری هفته همبستگی ملی و جشنهای مهرگان در سراسر ایران و همچنین در اجتماعات بزرگ و بی‌سابقه ایرانیان خارج کشور به منصف ظهور رسید.»

«حال اگر دیکتاتوری مذهبی و تروریستی منکر این حقیقت (یعنی حمایت قاطع

اخیراً، مسعود رجوی مسئول شورای ملی مقاومت (مجاهدین) طی پیامی دراز موضع این تشکیلات را درباره تحریم باصطلاح انتخابات مجلس اسلامی رژیم حاکم اعلام کرد. رجوی طی این پیام بیان داشت که «اکثریت قاطع مردم ایران از جایگزین دموکراتیک شورای ملی مقاومت و رئیس جمهور برگزیده‌اش حمایت می‌کنند.» هر خواننده پیام دنبال دلایلی که رجوی برای این ادعای خود دارد می‌گردد، بویژه اگر فراموش نکرده باشیم که نامبرده پیش‌بینی‌هایی در مورد سرنگونی رژیم در چند نوبت کرده بود که نه تنها آنها تحقق نیافته‌اند بلکه به عملیات

حرفهایی با عباس کیارستمی

به بهانه‌ی نمایش زیر درختان زیتون

بصیر نصیبی

بصیر نصیبی تلاشگری پی گیر در هنر فیلمسازی است که فعالیت خود را از سال ۱۳۴۷ برای شناساندن سینمای آزاد در ایران آغاز نموده است. وی مبتکر طرح تشکیل فدراسیون جهانی سینمای هشت و مسئول اداره نخستین دوره آن نیز بوده است.

بصیر نصیبی در حال حاضر نیز یکی از ادامه‌دهندگان هنر سینمای آزاد در تبعید می‌باشد و با تشکیل یک کلپ سینمایی و نمایش منظم فیلم فعالیت‌های باارزشی را پیش می‌برد. آخرین ابتکار وی اجرای برنامه «سینمای ایران در تبعید» بود که در سال ۱۹۹۵ به اجرا درآمد. در این برنامه نام‌آوران، محققین، فیلمسازان، منتقدین و دیگر دست‌اندرکاران سینمای ایران که در تبعید بسر می‌برند حضور یافته بودند. اخیراً از بصیر نصیبی نوشته‌ای دریافت داشته‌ایم که گوشه‌هایی از واقعیتی را که بر سینمای ایران می‌رود بیان داشته است. این نوشته را او همچنین برای آقای کیارستمی نیز توسط مجله فیلم ارسال نموده است.

جمعی تن در دهند، به جرم اینکه در کشورهای به دنیا آمده‌اند که جهان سوش می‌نامند. حاشیه نرویم و برگردیم به سر موضوع اصلی‌مان، فیلم و سینما، این را حتم داشته باشید وقتی به ۵ دقیقه سانسور رضایت دادید، رضایت‌نامه شما را برای ده دقیقه هم خواهند گرفت و بعد اجازه خواهند داشت فیلمتان را زیر و رو کنند و اگر لازم بدانند اصلاً آنرا کنار بگذارند. نمونه‌های فراوانی از این موارد می‌شناسیم که در این نامه برایتان باز می‌کنم.

و شما این را بدانید، هر چقدر در حکومت آخوندها بیشتر کوتاه بیایید آنان حریص‌تر و پرروتر و وقیح‌تر خواهند شد. برای مثال: ایستادگی و مقاومت بهرام بیضایی، با همه مصایبی که برایش داشت و دارد باعث شد که فیلم «مسافران» ساخته وی بدون حذف به روی پرده بیاید.

«من بعنوان مالک معنوی فیلم اجازه نمی‌دهم حتی پس از مرگم یک دندان از مسافران را حذف کنید.»

باید متأسف باشیم که دیگر نظر شما در همان نشریه «تله رام» و آنجا که می‌گوید:

«ما در انعکاس مسائل اجتماعی آزاد هستیم»، نیز با واقعیت‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی ایران امروز نمی‌خواند و هیچ عقل سلیمی نمی‌پذیرد. حرفهایم را با نمونه‌هایی عینی همراه می‌کنم. آقای ابوالفضل جلیلی را که می‌شناسید. او هم فیلمساز مسلمان و معتقدی است که دارد در همان شرایط کار می‌کند و اتفاقاً این آقای خلیلی به کار سینمایی آن جناب هم ارادت دارد.

«... آن موقع که فیلمش (خانه دوست کجاست) را دیدم گفتم: آن سینمایی را که من دوست دارم این است.»

ابوالفضل جلیلی فیلم «گال» را ساخته که شرایط ناهنجار دارالتادیب‌ها را با شهامت بازگو می‌کند. به استناد گفته شما که می‌گوید:

«فیلمسازان در بیان مسائل اجتماعی آزاد هستند» نمی‌بایستی برای این فیلم مانعی ایجاد می‌شد. اما بخوانیم ابوالفضل خلیلی خود چه می‌گوید:

«این فیلم را سال ۱۳۵۸ می‌خواستم بسازم، نگذاشتند. تا سال ۱۳۶۴ که اجازه آنرا دادند. وسط فیلم گفتند این فیلم قابل نمایش نیست متوقفش کنید. ولی چون زحمت کشیده بودم دوستش داشتم. ادامه دادم. زمستان ۱۳۶۵ گفتند نمایش داده نمی‌شود... من کلاً هشت فیلم ساخته‌ام که دو تای آن نمایش داده شده و شش تای دیگرش توقیف است. دلیل آنرا نمی‌دانم. مسئولین هم می‌گویند نمی‌دانیم چرا توقیف است.»

و اگر هنوز هم متقاعد نشدید که جمهوری اسلامی از طرح مسایل اجتماعی در فیلم‌ها به شدت بیمناک است و با تمام نیرو جلوی ساخت و نمایش این گونه فیلم‌ها را می‌گیرد نمونه دیگری را برایتان نقل می‌کنم و

آقای عباس کیارستمی، بعد از سلام و احوالپرسی

با احترام بسیار، برایم بسیار مشکل است که رودر روی فیلمساز آشنائی بایستم که شیوه کارش را در سینما نیز دوست دارم و این جدلی که با حس خودم داشتم باعث تاخیر در نگارش این نامه شد. اما بعنوان عضو کوچکی از خانواده سینمای ایران در تبعید برای خودم وظایفی می‌شناسم که به استناد آن می‌بایستی به نظرهایی که شما در مصاحبه‌هایتان بیان داشته‌اید جواب گویم و قضاوت نهایی را به عهده مردم بگذاریم که خود شایسته‌ترین داور توانمند بود. بهتر است ابتدا اشاره‌ای داشته باشیم به گفت و شنود شما با شبکه تلویزیونی Z.D.F آلمان که طی آن اعلام نمودید:

«برای من بهترین نوع فیلمسازی این است که مسائل را تا زیر سقف سانسور، یعنی تا آنجا که سانسور جمهوری اسلامی اجازه می‌دهد مطرح کنیم.»

نخست آنکه خودتان هم به آنچه تصور یا تظاهر می‌کنید اعتقاد دارید پای بند نبوده‌اید. دو فیلم شما «مشق شب» و «زندگی و دیگر هیچ» در ایران توقیف شد. «مشق شب» هنوز هم امکان نمایش ندارد. آیا شما بهنگام ساختن این دو فیلم می‌خواستید به عمد فیلمی بسازید که دچار سانسور شود؟ اینکه نمی‌تواند شکل درست مسئله باشد. امکان بیشتر این است که شما آنچه که به ذهنتان رسیده به روی نوار فیلم برگردانده‌ای و این سانسورچیان بوده‌اند که می‌خواستند شما را به میل خود و در مسیر خواست خودشان تغییر دهند. وقتی خود شما گاه از دستتان در می‌رود و مسائل را فراتر از سقف سانسور مطرح می‌کنید، چگونه می‌گویید:

«برای من فیلمی که توقیف شود هیچ جذابیتی ندارد.»

و اگر فیلمی که توقیف می‌شود برایتان جذابیتی ندارد پس قاعدتاً نمی‌بایستی به همراه «زندگی و دیگر هیچ» در جشنواره‌ها، کلپ‌های سینمایی حضور می‌یافتید و جایزه «روبرتو روسکینی» را از جشنواره سینمایی کان دریافت می‌کردید.

شاید برای سرنوشت فیلمتان در ایران اهمیتی قائل نیستید. تنها این مهم است که راه اروپا و آمریکا را برایتان هموارتر کنند.

در همین‌جا به گفته دیگر شما با مجله «تله رام» شماره ۱۲۱۹۴ اشاره‌ای گذرا بنمایم.

«من رضایت می‌دهم ۵ دقیقه از فیلمم را قیچی کنند، چون فیلمساز جهان سومی هستم و مجبورم با سانسور کنار بیایم.»

چه خاصیتی در جهان سوم هست که مردم ساکن آن علاوه بر تحمل فقر، بدبختی و بیعدالتی می‌بایستی به سانسور فیلم نیز تن دهند؟ اگر این اظهار شما را بشکافیم به این نتیجه می‌رسیم که شما نه تنها با سانسور کنار می‌آیید بلکه از دیگر فیلمسازان جهان سوم هم دعوت می‌کنید که به روحیه تسلیم و رضای شما پیوندند. سانسور هم که فقط سانسور فیلم نیست. از این پس مردم جهان سوم می‌بایستی به نظارت‌ها و تحمیل‌های دولت‌ها برای کتاب، مطبوعات، رادیو و تلویزیون‌ها و هم وسایل ارتباط

از فیلمساز دیگری سخن می‌گوییم.

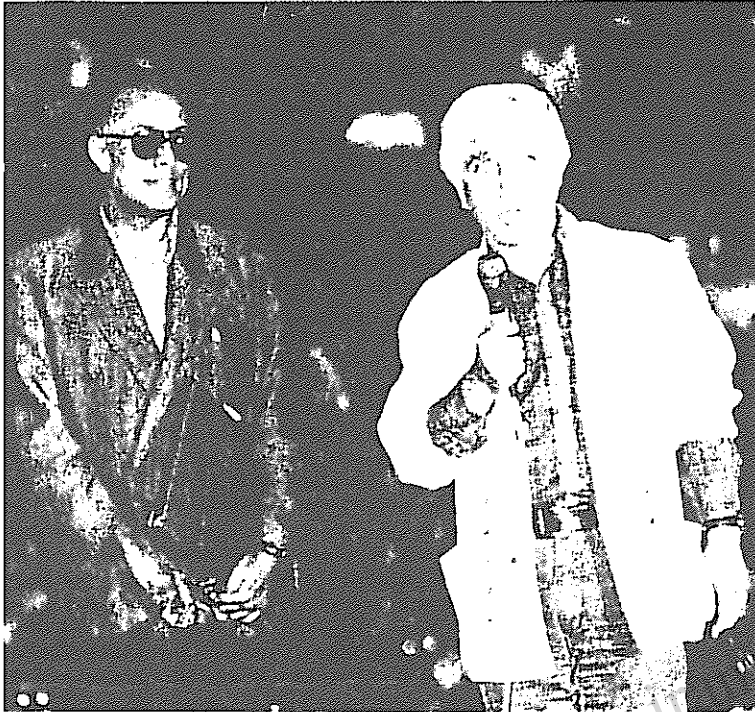
ابراهیم مختاری مستندسازی است که بیش از ۲۵ سال سابقه کار مداوم در سینمای مستند دارد. بینیم نخستین فیلم سینمایی اش «زینت» به چه مصائبی برخورد کرد. اداره تصویب فیلمنامه قبل از اینکه اصلاً فیلم ساخته شود اصل قصه این فیلم را مردود دانست. مختاری قصه دیگری نوشت تا توانست پیکر نیمه‌جان زینت را از اداره بررسی فیلمنامه! بیرون بکشد. زینت ساخته شد اما نه آنگونه که مختاری اندیشیده بود و می‌خواست بسازد. حتم داشته باشید که با این فیلمنامه مشکل مذهبی نداشتند بلکه محتوای اجتماعی «زینت» باب طبع حضرات نبود. درس‌هایی که صدا و سیما جمهوری اسلامی برای فیلم‌های مستند مختاری ایجاد کرده دردناک است. به دو نمونه آن توجهتان می‌دهم. نمونه اول: دردهای مختاری درباره فیلم مستندی است به نام «نان بلوچی»: «در روزهای پایانی تدوین، مسئول، فیلم را دید. تاریخ پخش تلویزیون آن را هم در روزنامه‌ها اعلام کردند. اما فیلم ساخته شده بعد از دیدن پخش نشد. قرار شد به امور بین‌الملل برای شرکت در جشنواره‌ها برده شود. بعد از چندی از امور بین‌الملل مرا برای گفتگو دعوت کردند. در آنجا آقای بهشتی گفت: فیلم خوب است. می‌دانیم که اگر به جشنواره‌ها بفرستیم احتمالاً جوایزی هم خواهد گرفت اما نگران غرض‌ورزی‌ها و بهره‌برداری‌های گروه‌های مخالف انقلاب هستیم که از آن در جهت اهداف خود سوءاستفاده خواهند کرد.»

نمونه دوم: فیلم مستند بعدی مختاری است که «اجاره‌نشینی» نام دارد. بخوانیم ابراهیم مختاری درباره سرانجام این فیلم چه می‌گوید: «... سرانجام حاصل کار اجاره‌نشینی سه فیلم با زمان‌های مختلف بود که یک فیلم ۵۰ دقیقه‌ای با عنوان جامع و اصلی با ساختار حساب شده و تیتراژ کامل دارد... دوستان دیگر هم کارهایشان را به پایان رسانیدند. فیلم‌ها تحویل آقای میری (تهیه‌کننده) شد. طبعاً هیچ وقت هم پخش نشد.»

دو فیلم محمد علی سجادی (از اعضای سینمای آزاد ایران) با نام‌های «گنج» و «جدال» به دست قصابان اداره نظارت، شقه شقه می‌شوند. سجادی درباره فیلم گنج می‌گوید: «این دیگر فیلم من نیست.» علی ژکان فیلمساز است که برای ساختن فیلم «مادیان» با دردهای فراوان اداره سانسور مواجه شد. به دستور مامورین، آغاز و پایان فیلمش، دوباره‌سازی و به فیلم افزوده شد.

علی ژکان درباره کار بعدیش «دختر کنار مرداب» که بعد از چند سال سرگردانی و سرخوردگی می‌خواهد بسازد می‌گوید: «اصلاحات پیشنهاد شده به گونه‌ای است که ممکن است کل فیلم از نظر انسجام دچار اشکال شود. فعلاً نمی‌دانم چه بکنم؟» آقای کیارستمی، شما می‌گویید درباره مشکلات فیلمسازی در ایران غلو شده، آیا این واقعیاتی که شما را با آن مواجه می‌دهیم، غلو معنی دارد؟ نه آقای کیارستمی، ما غلو نمی‌کنیم. این شما هستید که با کوچک‌جلوه دادن مصائب فیلمسازی در داخل ایران به تدریج از همکاران در بدندان دور می‌شوید و به رژیم نزدیک. شما در همان مصاحبه با مجله «تله راما» می‌گویید:

«سانسور در ایران فقط جنبه مذهبی دارد». ما برایتان نمونه‌هایی ذکر کردیم که نشان می‌داد فیلم‌ها از جنبه‌های دیگر بخصوص مسائل اجتماعی و سیاسی نیز بشدت زیر کنترل دولت قرار دارد. اما حتی اگر بفرض این گفته شما با واقعیت تطبیق داشت و فیلم‌ها فقط از جنبه مذهبی سانسور می‌شوند همین مسئله چنان، ابعاد وسیعی می‌تواند داشته باشد که خود به تنهایی کفایت تا سینمای یک مملکت را فلج کند و دیگراندیشان را به بند بکشد. مسئله حجاب در فیلم که قاعدتاً می‌بایستی به سانسور مذهبی مربوط باشد بلائی عظیم است که لطمه جبران‌ناپذیری به سینمای ایران زده و شما آنرا کلیشه بی‌اهمیتی تلقی می‌کنید. در اینجا با



هم به حرف‌های بهرام بیضائی در این مورد توجه کنیم:

«غیر واقعی‌ترین عنصر، حجاب در خواب را فیلم موظف است رعایت کند و اگر در بیماری زن، مردش بخواهد کمکش کند باید حواسمان جمع باشد که فاصله‌شان از یک ذرع کمتر نشود.» فیلم «دیگه چه خبر» از تهمینه میلانی که در اکران اول از چنگان همبیزها گریخته برای اکران دوم گرفتار ماموران دولتی می‌شود و بایستی صحنه‌های جلف آن حذف شود (منظور صحنه‌هایی است که اخلاق اسلامی در آن رعایت نشده است). دو اثر با ارزش بهرام بیضائی، «چریکه تارا» و «مرگ یزدگرد» چرا توقیف است؟ فیلم خوب «گزارش» اثر خود شما که قبل از انقلاب ساخته‌اید چرا امروزه اجازه نمایش ندارد؟ آیا دلیلی جز ناهماهنگی محتوای این فیلم‌ها با ضوابط اسلامی و بی‌حجابی می‌توانید برای ممنوعیت این آثار بشناسید؟ «نوبت عاشقی» اثر مخملباف به چه دلیل در ایران امکان نمایش ندارد. (مخملباف که از خادمین حکومت اسلامی بود. آنگاه که از حزب‌الله برید مفضوب آخوندها شد). البته این فیلم را بعنوان محصولی از کشور ترکیه! در جشنواره‌های خارج نشان می‌دهند. اما شما که بهتر از من می‌دانید محتوای «نوبت عاشقی» که با ضوابط سینمای اسلامی ناهمخوانی دارد باعث توقیف آن شد.

آیا آثار متفاوت سینمای ایران که قبل از انقلاب ساخته شده‌اند در شرایط کنونی قابل نمایش است؟ چند تایی را نام می‌برم. لطفاً نمایش هر کدام از این آثار که بلا مانع است ما را مطلع کنید.

«آرامش در حضور دیگران» (ناصر تقوایی)، «بن‌بست» (پرویز صیاد)، «آقای هالو»، «دایره مینا» و «پستیچی» (داریوش مهرجویی)، «طوقی» و «حسن کچل» (علی حاتمی)، «اسرار گنج دره جن» (ابراهیم

گلستان)، «زنیورک» (فرخ غفاری)، «بی‌تا» (هژیر داریوش)، «چشمه» (آری اوانیان)، «آدمک» و «سرایدار» (خسرو هریتاش)، «تنگسیر» (امیر نادری) و...

آیا حذف این آثار و هر اثری دیگر و با هر حد ارزش از تاریخ سینمای یک مملکت مسئله کوچک و بی‌قابلیتی است؟ شما در گفت و شنودی با زان میشل فردون می‌گویید: «اینجا کشور من است. آنرا دوست دارم. نمی‌خواهم کسانی با استناد به کلیشه چادر بمنظور لذت بردن خود از کشورم بد بگویند.»

آیا ایران کشور ما نیست؟ آیا ایران کشور بهرام بیضائی نیست که فریاد می‌زند:

«... آیا ادارات جز گروگانگیری راه دیگری بلد نیستند؟ آیا ما اهل یک کشور نیستیم؟ شما فاتحید و ما مغلوب.»

ایران کشور امیر نادری هم بود. فیلمسازی خلاق که آنچنان به روزش آوردند که به ناچار مجبور به ترک سرزمینش شد.

آیا سوسن تسلیمی تواناترین بازیگر سینما و تئاتر ایران، کشورش را دوست نداشت؟ او دلزده و ناامید ایران را ترک گفت. به حرفهای بهرام بیضایی درباره بازی سوسن تسلیمی در فیلم «شاید وقت دیگر» توجه کنیم:

سؤال: مخالفت با بازی خانم تسلیمی چه دلیل داشت؟

جواب: کی گفته که مخالفت دلیل می‌خواهد. هر جای دنیا نوازنده یا رقصنده یا خواننده یا بازیگر خوبی بودی می‌شدی هنرمند خلق و عناوین و القابی مشابهش. اینجا اگر خیلی خوب بودی از هستی ساقطت می‌کنند.

انصاف بدهید. در کجای دنیا سابقه دارد دولت در انتخاب بازیگران فیلم دخالت داشته باشد؟ حکومت اسلامی به کارگردانان حزب‌اللهی هم رحم نمی‌کند. حاتمی‌کیا، کارگردانی است که رژیم آنگاه که محسن مخملباف سرناسازگاری را گذاشت، به او متوسل شد تا جای خالی مخملباف را پر کند. همین کارگردان حزب‌اللهی و کم‌مایه هم کاملاً مصون نیست. به حرفهای پورنجاتی قائم‌مقام سازمان صدا و سیما در امور سینمایی که در نشست با هنرمندان مسلمان! در مسجد الجواد بیان داشته اشاره می‌کنیم.

درباره فیلم «از کرخه تارین» (معروف‌ترین فیلم حاتمی‌کیا، که رژیم خیلی سعی کرد در جشنواره‌ها مطرحش کند اما ناکام ماند.) پورنجاتی می‌گوید:

«برای پخش این فیلم در تلویزیون اصلاحات بسیاری صورت گرفته، در واقع فاصله فیلم عوض شد. بطور مثال یک شخصیت که در فیلم خیلی منفی بود کاملاً حذف شد. ولی با توجه به شخصیت اصلی این فیلم که مثبت است الان دیگر مشکلی برای پخش ندارد.»

باز برمی‌گردیم به مسئله، به رغم شما بی‌اهمیت و کلیشه‌ای حجاب و سانسور مذهبی که به اعتقاد من سد بزرگی است که مانع تحول واقعی سینمای ایران خواهد بود که تا وقتی این رژیم پابرجاست این مشکل و مانع به قوت خود باقیست. هر روز هم که می‌گذرد نه فقط تعدیل نخواهد شد بلکه تشدید هم می‌شود. توجهتان را به جدیدترین ابلاغیه معاونت امور سینمای وزارت ارشاد اسلامی جلب می‌کنم. در این ابلاغیه سید عزت‌الله ضرغامی معاونت جدید امور سینمایی در نخستین اقدام اعلام شده خود بر توجه و رعایت کامل حجاب در فیلمها تاکید کرد:

«پیش از این در برخوردهای حضوری با سینماگران همچنین نشست‌های هر سال، این موضوع از سوی مسئولان امور سینمایی به فیلمسازان گوشزد می‌شد. اینک برای نخستین بار به شکل دستورالعمل به اداره نظارت ابلاغ شده. در این ابلاغیه اشاره شده که این موارد شامل بی‌اعتنایی و بی‌احترامی به حجاب از طریق

دیالوگ غیرمستقیم نیز می‌شود.»

از این پس اگر بازیگران زن را درون پیچه بپچانند باز هم ممکن است از میان دیالوگ‌ها حرفهایی پیدا کنند که توهین به تقدس حجاب تداعی شود. اصلاً به نظر می‌رسد که این ماده قانونی نوظهور را برای این وضع کرده‌اند که هر جا خواستند فیلم‌هایی که حتی مشکل حجاب ندارند زیر و رو کنند. به بهانه کنایه به حجاب در دیالوگ‌ها فیلم بدبخت را تکه پاره کنند.

چطور می‌توانیم بپذیریم این همه بی‌عدالتی، تبعیض و زور و فشار و این وضع نابسامان سینمای ایران که جامعه سینمایی ایران را به ستوه آورده از چشم شما دور می‌ماند و صد فیلم ساخته شده در سال ۱۹۹۳ را دلیلی بر آسان بودن کار فیلمسازی در ایران می‌دانید و آنرا به رخ خبرنگار معترض لیبراسیون می‌کشید.

نمونه از یک گفت و شنود با یکی از کارگردانان سینمای ایران (بهروز افخمی) نقل می‌کنم:

«... بله سینمای ایران قطعاً ورشکسته است. این ورشکستگی به تقصیر هم هست. یعنی بطور عمد و با آگاهی از کسانی که مسئولیت سیاست‌گذاری در سینمای ایران طی سالهای اخیر را داشته‌اند تشدید شده است.»

نظر دیگری را در همین رابطه یعنی بحران سینما در ایران از فصلنامه نقد سینما چاپ ایران در اینجا می‌آورم:

«وقتی در و پیکری وجود نداشته باشد، وقتی مسئولیتی پذیرفته نشود، وقتی هر کس هر کاری دلش خواست بکند، وقتی وارد شدن در هر مقوله تخصصی تا این اندازه آسان می‌شود که الان هست، وضعیت اقتصادیمان همین می‌شود که الان هست. اوضاع هنرمان نیز همین می‌شود که الان هست. سینما هم بهرحال زیر این مجموعه‌ای در این اوضاع نابسامان و بهم‌ریخته است که گریبان همه کس و همه چیز را گرفته است.»

بحران وحشتناک سینما در ایران، بی‌اعتنایی، خستگی و ملال مردم از فیلم‌های تبلیغاتی دولتی که تولید اصلی سینمای جمهوری اسلامی است (این فیلم‌ها را به جشنواره‌های خارج نمی‌فرستند و در دیگر محافل و هفته‌های فیلم و برنامه‌های تلویزیونی وابسته به خودشان که به ظاهر ادعای استقلال هم دارند نمایش نمی‌دهند. پرویز صیاد در سخنرانی خود در سمپوزیوم سینمای ایران در زاربروکن با عنوان چهره پنهان سینمای جمهوری اسلامی در این باره به تفصیل سخن گفت. آرش شماره ۴۹) باعث شده دولت برای جلوگیری از اعتراض گسترده سینماداران که در خطر ورشکستگی کامل هستند به افزایش ورود فیلم‌های خارجی رضایت دهد. اما با چه ضوابطی؟ وقتی فیلم‌های خارجی را برای نمایش در شبه جشنواره‌ای به نام فجر! که مثلاً فستیوال جهانی رژیم است بی‌محابا از زیر تیغ سانسور عبور می‌دهند، وضعیت نمایش این فیلم‌ها برای اکران عمومی که در دیگر معلوم و مشخص است. نیکو خردمند بازیگر سینما در این مورد می‌گوید:

«از آنجا که علاقه داریم فیلم‌ها را دست نخورده بینم ترجیح می‌دهم در خانه بنشینم و از طریق ویدئو کاست این کار را بکنم... در هر صورت دوست ندارم از یک فیلم ۱۲۰ دقیقه‌ای فقط ۷۰ دقیقه آنرا ببینم.» (هفته‌نامه سینما)

مهدی هاشمی بازیگر دیگر سینما و تئاتر نیز در این رابطه چنین می‌گوید:

«سینمای ایران در سال بیش از چند فیلم خوب تا نسبتاً خوب ندارد. باقی همه زیر متوسط، بد و زشت است. بنابراین تماشاگر حق دارد فیلم‌های خوب سراسر جهان را البته نه دست و پا شکسته و ناقص در سینماها ببیند.»

آقای کیارستمی، تصور نمی‌کنید همان کلیشه کم‌اهمیت حجاب! و همان سانسور بی‌قابلیت! مذهبی است که به بهانه رعایت آن نه تنها آثار

با همکاران و خوانندگان «اتحاد کار»

«ر. ع. کانادا مطالب ارسالی‌تان رسید و مورد مطالعه هیات تحریریه قرار گرفت. با تشکر از همکاری منظم شما، منتظر دریافت گزارشهای خبری از فعالیتهای جاری هستیم. موفق باشید.

«آقای حمید احمدی با ارسال نامه‌ای به «اتحاد کار»، نکاتی را درباره فعالیت‌هایی که ایشان در مورد «طرح تاریخ شفاهی چپ ایران» (از دهه ۱۳۰۰ تا دهه ۱۳۷۰) انجام داده‌اند، بیان کرده‌اند. با تشکر از ایشان، طبق آنچه که در این گزارش آمده، ضبط ویدئویی مجموعه‌ی نخست «تاریخ شفاهی چپ ایران» به پایان رسیده است. این مجموعه شامل ۲۶۲ ساعت فیلم ویدئویی گردآوری خاطرات با روش مصاحبه، از ۲۸ شخصیت و کادر سیاسی جنبش چپ ایران، از دهه ۱۹۲۰ تا سال ۱۹۹۵ است. به نوشته‌ی آقای احمدی، این «طرح» با کمک «انستیتی بین‌المللی تاریخ اجتماعی» آمستردام به مرحله اجرا درآمده، و برای تهیه مجموعه دوم آن نیز که شامل ۵۰ شخصیت و فعال سیاسی پیشین و کنونی چپ ایران مربوط به ۳۰ سازمان و حزب خواهد بود، از ژانویه ۱۹۹۶ به بعد برنامه‌ریزی‌های اولیه انجام گردیده است. ایشان در خاتمه درخواست کرده‌اند که علاقمندان به کسب اطلاعات بیشتر درباره «تاریخ شفاهی چپ ایران» با نشانی زیر تماس بگیرند.

H. AHMADI, C/O MOSAVI,

SENFTENBERGER RING 16,

13439 BERMLIN GERMANY

«ر. مهرداد مطالب ارسالی رسید و مورد مطالعه قرار گرفت. با تشکر، موفق باشید.

«ر. ن. آلمان - اخباری که در رابطه با مسائل زنان فرستاده بودید به دستمان رسید. با تشکر، موفق باشید.

«رفقای نروژ در ارتباط با مرگ تأسف‌انگیز یک پناهجوی جوان ایرانی بنام خانم نسرين دماوندی که در اعتراض به سیاستهای پناهنده‌پذیری دولت نروژ و شرایط سخت کمپ، دست به خودکشی زده بود، گزارشی به همراه فعالیتهای افشاگرانه‌ای که گروهی از پناهندگان ایرانی در مورد این مسئله انجام داده‌اند، برایمان ارسال کرده‌اند که متأسفانه به دلیل دیر رسیدن آن نتوانستیم از آن استفاده کنیم. پیروز باشید.

گزارش «عفو بین الملل»

پیرامون اوضاع افغانستان

«سازمان عفو بین‌الملل» خواستار قطع ارسال سلاح به افغانستان شد. در گزارشی که این سازمان درباره اوضاع افغانستان تهیه کرده و اخیراً انتشار یافته آمده است: «این سلاح‌ها بیش از همه علیه مردم بی‌دفاع بکار گرفته می‌شوند. ترور و خشونت جریانات درگیر در جنگ داخلی غیرقابل توصیف است. جمهوری‌های مختلف شوروی سابق، آمریکا و متحدان غربی‌اش، و همچنین پاکستان، عربستان سعودی و ایران با صدور سلاح‌هایشان، در نقض حقوق بشر در افغانستان سهیم هستند».

در گزارش «عفو بین‌الملل» گفته شده است که گروه‌های سیاسی و مذهبی مسلح در افغانستان دارای «مرکز بازداشت» هستند که در آنها شکنجه، تجاوز و انواع بدرفتاریها اعمال می‌شود. سربازان غارتگر و گروه‌های مسلح هزاران نفر را ربوده یا کشته‌اند. جریانات اسلامی خودسرانه «مجازات»‌هایی مانند قطع دست و پا و سنگسار را اجرا می‌کنند.

فیلمسازان ایرانی، بلکه کار هر فیلمساز دیگری را از هر نقطه دنیا که باشد از ماهیت اصلی‌اش جدا می‌کنند و به نظر می‌رسد از این پس فیلم‌های دیگر خارجی به سرنوشتی اسف‌انگیزتر از «آخرین امپراطور» و «سکوت بره‌ها» (این دو فیلم بنام را برای نمایش در جشنواره فجر بشدت و بی‌رحمانه سانسور کردند) دچار شوند فکر نمی‌کنم دیگر کارگردانان دنیا بتوانند کار خودشان را بعد از طی مراحل، ممیزی در سالن نمایش فیلم در ایران شناسایی کنند.

در این نامه فرصت و یا دلیلی برای بررسی آثار شما نیست و حرف ما هم بر سر محتوای فیلم‌هایتان نیست. منکر زیبایی‌های شاعرانه «زیر درختان زیتون» نیز نیستیم. ما از شما و هیچ فیلمساز دیگری توقع نداریم در درون فیلم شعار دهند و بجای فیلمسازی، بیانیه سیاسی صادر کنند و خیلی قبل از آنکه آقای «کورو ساوا» و آقای «میشل پیکویی» شما را در آغوش بگیرند فیلم‌های شما و دیگر فیلمسازانی که آثار متفاوت می‌ساختند، نمونه‌هایی بود که در گروه‌های فیلم‌سازی سینمای آزاد بعنوان سرمشق برای کار آینده در سینما پیشنهاد می‌کردیم و در همان سال‌ها، مبارزه مشترک ما علیه سینمای متداول و مبتذل و بی‌هویت که فیلم فارسی‌اش می‌گفتند اساس و بنای تحول سینما را فراهم آورد. ما از شما توقع نداریم صراحت و بی‌پروایی دیگران را داشته باشید. هر کس ظرفیتی دارد و هر کس راه و روشی که مربوط به خودش است را دنبال می‌کند اما این را در شان شما و یا هیچ انسان راستین دیگری نمی‌دانیم که غمخوار و مدافع سیاه‌ترین حکومت‌های معاصر باشد. این همصدایی می‌تواند بصورت تمکین از نظر دولت برای جمع‌آوری آنتن‌های ماهواره‌ای باشد یا به شکل ناخشنودی از کتاب‌ها و حرف‌های سعیدی سیرجانی که جانش را بر سر اعتقادش از دست داد تجلی کند یا به شیوه‌های که تاکنون در مصاحبه‌هایتان مطرح کرده‌اید نمایانده شود. شما سال گذشته جایزه مهمی را در دستان خود داشتید، جایزه روبرتو روسلینی از جشنواره سینمایی کان. اشاره‌ای هم داشته باشیم به زندگینامه روسلینی که با محتوای نامه ما چندان بی‌ارتباط هم نیست. می‌دانیم که روسلینی کارگردان جوانی بود که در فیلم‌های اولیه‌اش نمی‌توانست خود را از چنگک ایدئولوژی فاشیستی حاکم بر آن برهاند. اما همین فیلمساز آنگاه که ذهن و اندیشه‌اش را از تفکر موسولینی پاک کرد و «رم شهر بی‌دفاع» و «پانیزا» و «آلمان در سال صفر» را ساخت که محتوای این آثار، نیرذی علنی است علیه فاشیسم که نئونازیسم ایتالیا از آن سرچشمه گرفته است. گمان می‌برم تعیین جایزه روسلینی در جشنواره کان به خاطر آثار بعد از جنگ اوست که چهره واقعی فاشیسم را نمایانند و در استحکام پایه‌های سینمای ایتالیا نقش مهمی بعهده گرفت. حرمت این جایزه را نگهدارید. البته ما چنین اتهامی را متوجه شما نمی‌دانیم که محتوای فیلم‌هایتان در خدمت ایدئولوژی اسلامی است، همانگونه که چند بار در این نامه تاکید کرده‌ایم مشکل ما با شما مربوط به سخن‌های نادرستی است که در مصاحبه‌هایتان می‌گویید و امکانیست که به رژیم می‌دهید تا از سخنان شما برای بزرگ چهره آلوده خود بهره بگیرد. آخرین بخش نامه بهرام بیضائی به وزارت ارشاد را با هم بخوانیم:

«تا زمانی که در وطنم این شغل بی‌حرمت شده جایی برای فیلم من ندارد، اجازه نمی‌دهم کسی با نمایش آن در خارج برای خود کسب احترام کند».

ما از شما نیز انتظار داریم این امکان را از حکومت بگیرید. دریغ است فیلمسازی که می‌تواند به قابلیت‌ها و توانایی خود متکی باشد لکه‌ای سیاه در کارنامه خود بنشانند. حرف‌هایم را با احترام زنده یاد سعیدی سیرجانی به پایان می‌برم که سرود:

به یکباره جان در ستم سوختن

مرا بهتر از با ستم ساختن

با بهترین درودها

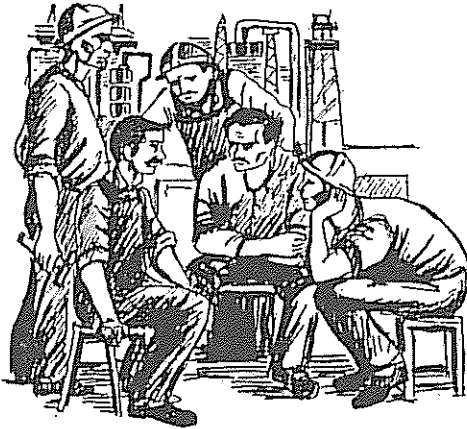
دسامبر ۱۹۹۵ - زاربروک - آلمان

برگی از تاریخ مبارزات کارگران

چگونگی آغاز اعتصابات و شکل گیری « کمیته های هماهنگی اعتصاب »

در صنعت نفت در سال ۱۳۵۷

س - جهرمی



و شیوه مبارزه بحث می کنند. کمیته های مخفی اعتصاب آزمایشگاه و اداره کالا پس از هماهنگی لازم حول چگونگی پیشبرد کار، تصمیم می گیرند که با کمیته های مخفی بخشهای مختلف بویژه کارگاه مرکزی (بدلیل کثرت تجمع کارگران در این بخش) تماس گرفته و خواهان پیوستن آنها به اعتصاب شوند. واکنش روسای اداره کالا، آزمایشگاه و رئیس پالایشگاه، بی تفاوتی بود. روز سه شنبه ۲۳ مهرماه نیز اعتصاب ادامه می یابد. بی آنکه روسا عکس العملی علنی از خود بروز دهند. شکل اعتصاب در مقابل این بی تفاوتی از حالت تحصن صرف به تظاهرات متناوب در نقاط مختلف تغییر کرد. در این تظاهرات که هراز چند ساعتی یکبار بمدت ۱۰ تا ۱۵ دقیقه صورت می گرفت، شعارهایی در دعوت از کارگران بخشهای دیگر بویژه «بروس» (بخش تصفیه و تقطیر نفت)، به اعتصاب و رسیدگی به درخواستها داده می شد.

روز ۲۴ مهرماه، مسئولین آمدند. اما نه برای مذاکره و رسیدگی به خواسته های اعتصابیون، بلکه برای تهدید و اینکه بدون هیچگونه شرطی همگی موظفند که به پستهای خود بازگردند. پاسخ اعتصابیون، ادامه اعتصاب تا زمان تحقق خواسته ها بود. روسا وظیفه شان را انجام داده بودند و دیگر کاری از عهده شان بر نمی آمد. برای درهم شکستن اعتصاب نیروی سرکوب باید مداخله می کرد. ساعت ۱۱ همان روز، بیش از ۵۰ سرباز مسلح، فرمانده نیروی دریایی منطقه، سرهنگ یغمائی معاون فرمانداری نظامی آبادان و معاون رئیس ساواک بدعوت تیمسار کلیائی رئیس گارد حفاظت صنعت نفت آبادان وارد پالایشگاه شدند. سربازان بدستور فرمانده، ضمن محاصره اعتصابیون به زانو نشسته، تفنگها را آماده شلیک می کنند. اوضاع و احوال نشان می داد که قصد مذاکره ای در کار نیست و

برخوردهای روسا و مسئولین بحد کافی نشان داده بود که شیوه نامه نگاری کارساز نمی باشد. روشی دیگر می باید.

۱۵ مهرماه، کارمندان دون پایه و کارگران اداره کالا (انبارها)ی پالایشگاه آبادان، با انتشار درخواست ۱۷ ماده ای مستقیماً خطاب به رئیس پالایشگاه (تابانفر)، دست از کار می کشند و در محل «اداره کالا» تجمع می کنند. مسئولین این بار نمی توانند قضیه را جدی بگیرند. مذاکره آغاز می شود. هرچند تابانفر شخصاً در جمع اعتصابیون حاضر نشد، اما معاون وی و رئیس اداره کالا به اعتصابیون وعده رسیدگی دادند. اعتصابیون با تعیین مهلت یک هفته ای، متفرق شدند. ۱۹ مهرماه، کارگران پتروشیمی آبادان تهدید به اعتصاب و در ملاقات با مقامات پتروشیمی، درخواست ۲۰ ماده ای خود را طرح می کنند. در مقابل وعده رسیدگی از جانب مسئولین، کارگران زمان تعیین می کنند.

اقدامات مشابه توسط کارگران شرکت پیمانکاری «ریمینکو» در پالایشگاه آبادان و کارگران و کارکنان نفت و گاز آغاچاری در فاصله ۱۵ تا ۲۰ مهرماه صورت می گیرد.

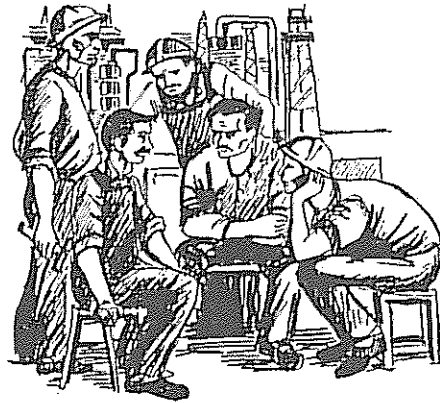
تغییر شکل مبارزه، ضرورت سازماندهی جدی تری را در دستور کار قرار می دهد. رهبران و فعالین اعتصاب در همین اثنا در واحدهای مختلف به تشکیل «کمیته های مخفی اعتصاب» مبادرت ورزیدند. آشنائی های شخصی مهمترین عامل ورود اعضا به کمیته های مخفی اعتصاب بود. تعداد اعضای این کمیته ها در واحدها مختلف معمولاً بین ۴ تا ۵ نفر بود و بندرت در واحدی از این تعداد تجاوز می کرد. کمیته مخفی اعتصاب اداره کالا، پس از مشورت با کمیته های مخفی اعتصاب واحدهای دیگر، تصمیم می گیرد که بدنبال اتمام مهلت یک هفته ای و عدم پاسخگویی رئیس پالایشگاه به درخواستهای ۱۷ ماده ای آنها که در ۱۵ مهرماه طرح کرده بودند، در مقابل اداره مربوطه تجمع کنند. بدون آنکه اعتصابیون از وجود کمیته مخفی اعتصاب مطلع باشند، توسط اعضای کمیته دعوت می شوند که روز دوشنبه ۲۲ مهرماه، دست از کار بکشند. حدود هفتاد نفر از کارگران و کارکنان اداره کالا در روز مقرر در مقابل اداره کالا تجمع می کنند. کارگران و کارکنان آزمایشگاه بلافاصله به اعتصابیون می پیوندند. خبر اعتصاب سریعاً به بخشهای مختلف می رسد. کارگران بخشهای مختلف به محل اعتصاب می آیند. با اعتصابیون حول خواسته ها و برخورد مسئولین

اشاره: گزارش زیر گوشه ای از مبارزات کارگران و کارکنان صنعت نفت، قبل از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ می باشد. در این نوشته، که مشاهدات و شنیده های مستقیم نویسنده طی فعالیت در دوران اعتصابات می باشد، از تحلیل و ارزیابی خودداری و به شرح رویدادها بسنده شده است. زیرا یک ارزیابی همه جانبه و آگاهی از دستاوردها و نقاط ضعف جنبش کارگری در سال ۱۳۵۷، مستلزم شناخت بیشتر از روند شکل گیری و تکوین مبارزات کارگران در آن دوره می باشد. تهیه گزارشهایی از این قبیل، کمک فراوانی به این امر خواهد نمود. در اینجا از کلیه فعالین و دست اندرکارانی که مستقیماً در جنبش کارگری مشارکت داشته اند، تقاضا داریم که گزارشها و ارزیابی های خودشان را در این زمینه تدوین و منتشر کنند. «اتحاد کار» همواره از درج چنین نوشته هایی استقبال می کند.

■ ■ ■

هر چند قبل از شهریور ۱۳۵۷، بسیاری از کارکنان صنعت نفت در جنبش عمومی علیه رژیم سلطنتی در اشکال مختلف -سجارج از محیط کار- شرکت داشتند، اما از شهریور ماه با طرح خواسته های صنفی- اقتصادی در واحدهای مختلف و مبارزه برای حصول آنها از طریق مسئولین و روسا، عرصه جدیدی از مبارزه را گشودند.

کارگران پالایشگاه تهران که هیچگونه پاسخی از جانب مسئولین در قبال طرح خواسته های خود دریافت نکرده بودند، روز ۱۷ شهریور ماه با زدن چادر در مقابل پالایشگاه، اعتصاب کردند. مسئله مسکن و اضافه دستمزد از مهمترین درخواستها بود. خبر این اعتصاب به مناطق نفت خیز جنوب رسید. کارگران و کارکنان مناطق نفت خیز، در واحدهای مختلف، درخواستهای صنفی- اقتصادی خود را حول اضافه دستمزد، مسکن، فوق العاده بدی آب و هوا و... تنظیم کرده و به روسای مربوطه ارسال می کنند. عکس العمل مسئولین در قبال این خواسته ها عمدتاً بی تفاوتی بود. تنها نتیجه ای که از این گونه اقدامات حاصل شد، دستگیری چند تن از کارگزارانی بود که در تکثیر و توزیع درخواستها مشارکت داشتند. دستگیرشدگان پس از بازداشتهای چند ساعته و چند روزه، با سپردن تعهد کتبی مبنی بر اینکه دیگر دست به چنین اعمالی نخواهند زد! آزاد شدند. شرایط موجود و



کارگران و کارکنان بگونه‌ای خودبخودی و بدون رابطه مستقیم با کمیته‌های مخفی اعتصاب، عملاً نقش سخنگوی واحدهای خود را ایفا می‌کردند. سرکشی و رفت و آمد اعتصابیون هر واحد به واحدهای دیگر و مبادله اخبار تلفنی بین مناطق نفت‌خیز به ابتکار شخصی صورت می‌گرفت. برخلاف دوره‌ی قبل از سراسری شدن اعتصاب، بحث و تبادل نظر حول تحقق خواستها، اشکال مبارزات مردم، تاکتیک‌های رژیم و چگونگی مقابله با آنها، اخبار و... علنی و همگانی شد. توزیع و پخش اعلامیه‌های سازمانهای سیاسی با استقبال مواجه می‌شد. رژیم وقتی که نتوانست با تاکتیک «بی‌تفاوتی» و قوای زور و سرکوب اعتصاب ۷۰ نفره را در هم شکنند، چگونه می‌توانست با تاکتیک‌های مشابه از پس اعتصاب سراسری کارگران نفت که از حمایت و پشتیبانی افسار و طبقات مختلف برخوردار بود، برآید؟ حربه دیگری می‌بایست بکار می‌برد. حربه فریب. و این حربه را می‌باید در قلب آتش بکار می‌رفت و چنین بود که طباطبائی دیبا قائم‌مقام هوشنگ انصاری مدیر عامل شرکت نفت روز ۲۶ مهرماه به پالایشگاه آبادان آمده و وعده‌ی تحقق خواستها را داد. خواهان حفظ آرامش شد. تقاضای همکاری از کارگران و کارکنان در «دفع فتنه اجانب سرخ و سیاه» را کرد. یکی از اعضای کمیته مخفی اعتصاب به بهانه گفتن خیر مقدم، پشت میکروفن قرار گرفت، اما به افشای ماهیت فریبکارانه سخنان طباطبائی دیبا و رئیس پالایشگاه پرداخت. گفت: «اگر نیروی کار ما نبود، پالایشگاه به این عظمت آهن‌پاره‌ای بیش نبود». کارگران سخنان رفیق خود را با کشیدن هورا و «صحیح است» تأیید کردند. وظیفه طباطبائی دیبا تمام شده بود. اعتصابیون با تأکید بر اینکه کاری از وی ساخته نیست، خواهان مذاکره با مقام بالاتر بودند. طباطبائی دیبا فردای همانروز به خارک رفت، همان سخنان را گفت و اعتصابیون خارک همان کاری را کردند که همکارانشان در آبادان کرده بودند. مقام بالاتر به ناچار می‌پذیرد که خود راساً وارد مذاکره شود. انصاری مدیرعامل شرکت نفت روز ۲۹ مهرماه به پالایشگاه آبادان آمد. در جمع کارگران روی زمین می‌نشیند و دستهای خود را به عنوان «همبستگی» با کارگران در بالای سر بهم می‌چسباند. تقاضا می‌کند که کارگران نمایندگانی برای مذاکره نزد وی بفرستند. کارگران قبول نمی‌کنند و از وی می‌خواهند که در جمع صحبت کند. انصاری عیناً سخنان طباطبائی دیبا را تکرار می‌کند. بی‌آنکه پاسخ مشخصی بدهد «شرف» گرو می‌گذارد که به خواستهای کارگران رسیدگی خواهد کرد. از تاکتیک تفرقه نیز سودی نمی‌جوید. می‌گوید: «منافع کارگران با منافع کارمندان متفاوت است. از اینرو حاضر ظرف مدت معینی به خواستهای کارگران رسیدگی

پتروشیمی، کشتیرانی، اداره مرکزی و حتی معلمان را بدنبال داشت. تیمسار اسفندیاری علیرغم تهدیدهای اولیه مبنی بر اخراج و زندانی نمودن اعتصابیون برای درس عبرت دیگران، «دوستانه» از بازداشت شدگان می‌خواهد که برای نجات مملکت از «توطئه اجانب»، از همکاران خود بخواهند به سرکارهای خود بازگردند و قول می‌دهد که برای رسیدگی و تحقق خواستهای آنها مستقیماً با مقامات شرکت نفت مذاکره کند.

بعد از ظهر دستگیرشدگان را - این بار نه با جیب ارتشی که با مینی‌بوس شرکتی - به جمع اعتصابیون باز می‌گردانند. اعتصابیون با دیدن همکاران خود به وجد آمده و آنها را در آغوش کشیده و بر شانه‌های خود حمل می‌کنند. یکی از بازداشت‌شدگان ضمن تشکر از تلاش همکاران خود برای جلوگیری از اخراج اعتصابیون آزمایشگاه و اداره کالا و آزادی ۸ نفر، می‌گوید که خواستهای ما، خواست شما هم بوده است، شما هم قطعاً تا تحقق خواستهایمان معتقد به ادامه اعتصاب هستید. غریو یکپارچه کارگران در تأیید این امر، تصمیم متحدانه اعتصاب بود. همه اعتصاب کردند. در همین روز اعتصابگران (که این بار تمامی کارگران پالایشگاه بودند) نه تنها خواستار تحقق خواستهایشان بودند، بلکه ضمن محکوم کردن تیمسار کلیانی رئیس گارد حفاظت شرکت نفت، اعلام نمودند که ناعبرده کتباً باید عذرخواهی کند و متعهد شود که از آوردن نیروهای نظامی به پالایشگاه خودداری کند.

خبرها از کانالهای مختلف به دیگر مناطق نفت‌خیز رسید. ماجرای یورش نظامیان، اخراج و دستگیری اعتصابیون و چگونگی حمایت کارگران و کارکنان پالایشگاه از آنها و آزادی اعتصابیون و همگانی شدن اعتصاب. این موضوع موجب ارتقاء روحیه مبارزاتی شد. جزیره خارک، لاوان، اهواز، گچساران، مسجد سلیمان، مارون، بی‌بی حکیمه، آغاچاری، میانکوه و... ضمن حمایت از اعتصاب نفتگران آبادان و ارسال پیام، دو روز بعد به اعتصاب سراسری پیوستند. سرعت تحولات به حدی بود که عده‌ای از

زعمای پالایشگاه طی دو روز گذشته با همکاریهای ساواک و فرمانداری نظامی چندان هم بی‌تفاوت نبوده‌اند. تصمیم گرفته بودند به هر نحو شده اعتصاب را در هم بکوبند تا به بخشهای دیگر سرایت نکند. زیرا بعد از شروع اعتصاب این بخش، «کت کراکر»، کارگاه مرکزی، «انجین شاپ»، ترانسپورت، اداره مرکزی، کشتیرانی، فروشگاهها، بیمارستانها و... صنعت نفت آبادان، درخواستهای چندین ماده‌ای طرح کرده بودند و همه توأم با تهدید که چنانچه طی موعد مقرر، پاسخی دریافت ندارند اعتصاب خواهند کرد. و مهلتها در شرف اتمام بود. از اینرو، هیچگونه بحثی بین سرکوبگران و اعتصابیون صورت نگرفت. کارتهای شناسایی (کارت ورود به پالایشگاه) اعتصابیون را گرفته و همگی را سوار دو اتوبوس می‌کنند که سرکوبگران برای اخراج اعتصابیون از پالایشگاه آورده بودند. اعتصابیون در اتوبوس شعارهایی در محکوم نمودن یورش نظامیان به پالایشگاه و پیوستن دیگران به اعتصاب می‌دادند. کارگران تمامی بخشهای نزدیک به محل اعتصاب با دیدن این صحنه دست از کار می‌کشند و در محل جمع می‌شوند. با سربازان و مسئولین شرکت نفت بحث کرده و حرکت آنها را محکوم می‌کنند. خبر بلافاصله در شهر آبادان می‌پیچد. کارگران بخشهایی دیگر که از محل حادثه دور بودند، با ماشین و دوچرخه خود را به محل اعتصاب می‌رسانند. کارگران به نشانه همبستگی با دستگیرشدگان شعار می‌دهند و ابزارهای کار خود را به زمین می‌کوبند. قول می‌دهند که تا آزادی دستگیرشدگان دست بکار نزنند و نزنند. سرهنگ یغمائی هنگام خروج اتوبوسهای حامل دستگیرشدگان از پالایشگاه، مطابق لیستی که در اختیار داشت، ۸ نفر از بازداشت‌شدگان را پیاده می‌کند و با جیبهای ارتشی مستقیم به فرمانداری نظامی می‌فرستد. دیگر دستگیرشدگان را دو به دو در جاده آبادان و خرمشهر و در خیابانهای مختلف شهر پیاده می‌کنند. هر کجا که اعتصابیون را پیاده می‌کنند، مردم با استقبال از آنها، علیه حکومت و پشتیبانی از اعتصاب نفتگران شعار می‌دهند. معلمین که در دادگستری در حال تحصن بسر می‌بردند، پیام همبستگی می‌فرستند.

کارگران پالایشگاه به قول خود وفا می‌کنند. همگی در محل دستگیری همکاران خود تجمع می‌کنند و خواهان بازپس دادن کارتهای اعتصابیون دستگیر شده و بازگشت فوجد آنها به پالایشگاه و آزادی بی‌قید و شرط بازداشت‌شدگان در فرمانداری نظامی می‌شوند. ساعاتی پس از واقعه، بازداشت‌شدگان با تغییر لحن تیمسار اسفندیاری، فرماندار نظامی، متوجه می‌شوند که در بیرون و در پالایشگاه باید اتفاقاتی رخ داده باشد. رخ هم داده بود. اعتصاب یکپارچه کارگران و کارکنان پالایشگاه، حمایت

کنم». علیرغم مخالفت‌های بسیاری از کارگران، متأسفانه تا کنیک وی به بر می‌نشیند و اکثریت کارگران قبول می‌کنند و ده روز به وی مهلت می‌دهند. انصاری اما از مذاکره با کارمندان خودداری می‌کند.

اگرچه کارگران پالایشگاه آبادان می‌پذیرند تا موعد تعیین شده به اعتصاب خود پایان دهند، اما این امر بهیچوجه بمعنای خاتمه اعتصاب سراسری نبود. در مناطق نفت اعتصاب تداوم داشت و خود کارگران پالایشگاه نیز عملاً کار نمی‌کردند و پشت دستگاہهای کار خود به بحث و تبادل نظر پیرامون مسائل مختلف می‌پرداختند. از وعده و وعیدهای انصاری نه تنها خبری نمی‌شود، بلکه اخباری می‌رسد که رژیم در تدارک آنست که از پرداخت حقوق اعتصابیون و حتی کسانی که کم کاری می‌کنند و یا کار نمی‌کنند خودداری کند. کارگران پالایشگاه آبادان بار دیگر درمی‌یابند که در حین مذاکره نیز نباید دست از اعتصاب بکشند و از ۱۰ آبان مجدداً به اعتصاب می‌پیوندند.

کمیته‌های مخفی اعتصاب واحدهای مختلف به این نتیجه می‌رسند که برای جلوگیری از ایجاد تفرقه میان صفوف اعتصابیون توسط رژیم، باید تمام اعتصابیون در یک محل تجمع کنند. این امر با استقبال مواجه می‌شود و بدین ترتیب کارگاه مرکزی پالایشگاه محل تجمع می‌شود و کارکنان اداره مرکزی، کشتیرانی و خدمات نیز که حق ورود به پالایشگاه را نداشتند، در اداره مرکزی جنب پالایشگاه تجمع می‌کنند. اختیار مبارزاتی نفتگران مناطق نفت‌خیز و جاهای دیگر و همچنین مبارزات مردم توسط اعضای کمیته‌های مخفی اعتصاب که طی روند حرکت جز و رهبران عملی اعتصاب شده‌اند، در جمع اعتصابیون گفته می‌شود. حمایت و همبستگی با فرهنگیان، دانشگاهیان، و اعتصابات کارخانجات دیگر جای خود را در مجموعه بحث‌ها باز می‌کند. نتیجه این مباحث ضرورت یک راهپیمایی از پالایشگاه تا دادگستری بمنظور حمایت و همبستگی با معلمان اعتصابی بود. بلافاصله اقدام می‌شود. بیش از هزار کارگر نفت با لباس کار و با بهمهرا داشتن دسته‌های گل از پالایشگاه خارج می‌شوند و از خیابانهای شهر در میان شور و هیجان مردم عبور می‌کنند تا حمایت و همبستگی خود را در دادگستری به اطلاع فرهنگیان متحصن برسانند.

نصب پیامهای همبستگی، اخبار مبارزات، خواستهای کارگران کارخانجات مختلف و حتی اعلامیه‌های سازمانهای سیاسی برای نخستین بار بعد از تجمع تمامی اعتصابیون در یک محل صورت می‌گیرد. رهنمودهای جریانات سیاسی هرچند از پختگی کافی برخوردار نبودند، اما مورد توجه و بحث و بررسی قرار می‌گیرند. ضرورت تجمع تمام اعتصابیون پالایشگاه، اداره مرکزی، کشتیرانی، پتروشیمی و دیگر بخشهای

صنعت نفت آبادان، در یک محل، برای یکپارچه نمودن اعتصاب کاملاً حس می‌شود. با پتروشیمی و اعتصابیون مستقر در اداره مرکزی تماس گرفته می‌شود و مورد توافق قرار می‌گیرد. محل اعتصاب اداره مرکزی تعیین می‌شود، زیرا برخلاف اینکه کارکنان اداره مرکزی و خدمات و کشتیرانی و بیمارستان، حق ورود به پالایشگاه و پتروشیمی را نداشتند کارکنان پالایشگاه و پتروشیمی مانعی برای ورود به اداره مرکزی نداشتند.

روز ۱۳ آبان ماه، اعتصابیون صنعت نفت آبادان در اداره مرکزی جنب دروازه اصلی پالایشگاه جمع می‌شوند. اعلام می‌شود که اعتصاب و تجمع شبانه‌روزی خواهد بود. مردم شهر از نقاط مختلف در اطراف اداره مرکزی جمع می‌شوند. از بعدازظهر آن روز آوردن مواد غذایی، پتو، لباس گرم و رادیو و تلویزیون برای اعتصابیون توسط خانواده‌های آنها و مردم شروع می‌شود. بیش از ۴ هزار نفتگر اعتصابی وارد فاز جدیدی از مبارزه می‌شوند. پیامهای همبستگی قرائت می‌شود. هرچند خواستها صغفی است، اما عملاً بوی سیاسی می‌دهند. از اختناق صحبت می‌شود و از کشتار هموطنان. از زندانیان سیاسی بحث به میان می‌آید و ضرورت مبارزه برای آزادی آنها. ضمن نقد سخنان یکی از اعضای «جبهه ملی» مبنی بر اجرای قانون اساسی، بحثها داغ می‌شود. مخالفین، قانون اساسی را که بند اولش ناظر بر آنست که «سلطنت موهبتی است الهی که به شخص شاه تفویض شده است» نقد می‌کنند.

پس از پایان ساعت کار اداری، روسای اداره مرکزی از اعتصابیون می‌خواهند که محل را ترک کنند، زیرا مجاز نیست که در ساعات غیراداری کسی در محل کار حضور داشته باشد. کسی با این استدلالات قانع نمی‌شود و جمع تصمیم می‌گیرد که به حرکت خود ادامه دهد.

باز حربه سرکوب را باید بکار برند. تیمسار کلیانی نمی‌تواند از گارد صنعت نفت، از ترس پیوستن آنها به اعتصابیون، استفاده کند. از عناصر مورد «اعتماد» مردم سود می‌جویند. کیاوش از دبیران مذهبی آبادان و نماینده سابق اهواز در مجلس اسلامی مداخله می‌کند. وی از اعتصابیون می‌خواهد که بهانه به دست کسی ندهند و می‌گوید که اگر بنیاست اعتصاب شبانه‌روزی باشد، بهتر است در سالن‌های اداره مرکزی و دور از انظار مردم اینکار صورت بگیرد و قول می‌دهد که در این مورد با روسای شرکت نفت و سرهنگ یغمائی صحبت کرده و قول مساعد از آنها بگیرد، ولی از فردا. ترفندهای کیاوش حتی عناصر مذهبی اعتصابی مدافع خمینی را هم نمی‌تواند قانع کند. وی وظیفه‌اش را انجام داده بود و باید محیط را ترک می‌کرد. اعتصابیون اخبار ساعت ۸ شب را از تلویزیون دیده بودند که ارتش شاهنشاهی با یورش

وحشیانه چگونگی دانشجویان دانشگاه تهران را قتل عام کرده بود و با وجودیکه خود نیز در حلقه محاصره بیش ۴۰۰ سرباز تفنگ بدست فرمانداری نظامی قرار داشتند از ابزار انزجار نسبت به این فاجعه خودداری نکرده و خشم و کینه خود را نسبت به رژیم علناً بیان می‌کردند. به ساعت شروع حکومت نظامی چیزی نمانده بود. سرهنگ یغمائی شخصاً وارد صحنه می‌شود و آخرین التیماutom را می‌دهد. باز اعتصابیون حاضر به ترک محل و خاتمه تحصن نمی‌شوند. ساعت ۱۱/۵۷ شب (یکربع به شروع ممنوعیت عبور و مرور) که مردم بناچار محل را ترک کرده بودند، بدستور سرهنگ یغمائی سربازان با گاز اشک‌آور و سرنیزه به اعتصابیون حمله کردند. سربازان و درجه‌داران در حین حمله در حالی که بطور منظم پاهایشان را به زمین می‌کوبیدند، شعار می‌دادند: «خنجر می‌زنیم بر قلب دشمن». اعتصابیون برای جلوگیری از تاثیرات گاز اشک‌آور، کاغذ و روزنامه آتش می‌زنند. مقاومت با دست خالی و در محیطی بسته نمی‌توانست دیری بپاید.

عده‌ای خود را به پالایشگاه می‌رسانند. عده‌ای به خانه‌های سازمانی اطراف پالایشگاه پناه می‌برند. گروهی تا صبح پشت خانه‌ها و میان درختان پنهان می‌شوند. عده‌ای نیز در اطاق‌های اداره مرکزی (محل تجمع) پنهان می‌شوند. تعداد زخمی‌ها که اکثرآ در اداره مرکزی مانده‌اند، وضع نگران‌کننده‌ای بوجود می‌آورد. سربازان می‌خواهند همه را از اطاقها بیرون بکشند. بناچار بخاطر زخمی‌ها و بویژه یکی از کارگران پتروشیمی که از ناحیه ریه بر اثر اصابت سرنیزه زخمی شده بود، همه خود را تسلیم می‌کنند. زیرا بدون این کار قادر به فرستادن زخمی‌ها به بیمارستان نبودند.

۱۴ آبان، فردای حادثه، دولت آشتی ملی شریف امامی جای خود را به دولت نظامی ازتهاری می‌دهد. اعتصاب مجدداً در مکان‌های مختلف ادامه می‌یابد. تیمسار اسفندیاری و سرهنگ یغمائی در محل تجمع اعتصابیون پالایشگاه (روبروی کارگاه مرکزی) حاضر می‌شوند و از قاطعیت دولت نظامی برای حفظ حاکمیت شاهنشاهی و سرکوب اجانب سرخ و سیاه سخن می‌گویند و از اعتصابیون می‌خواهند بلادرنگ به اعتصاب خاتمه داده و به سرکارهای خود بازگردند. با وجودیکه روز قبل، همزمان با حمله به دانشگاه تهران، فرماندار نظامی اهواز به اعتصابیون اداره مرکزی اهواز نیز حمله کرده بود، «قاطعیت» تیمسار اسفندیاری رعب و وحشتی ایجاد نمی‌کرد که مانع تداوم اعتصاب شود. یکی از کارگران پس از پایان حرفهای امرای ارتش در حضور آنان، در حالیکه پیراهن خونین رفیقی که شب قبل زخمی شده بود را در دست داشت، به دولت نظامی ازتهاری اطمینان داد که حمله ارتش که فرقی با گشتاپوهای

می‌کنند. کمیته‌های مخفی اعتصاب با شرایط جدید دیگر قادر به پیشبرد امور نبودند. عده‌ای قلیل که فاقد تجربه سیاسی- مبارزاتی لازم بودند، نمی‌توانستند جنبش کارگری را که در آن شرایط روزانه با دهها مشکل و مسئله سازماندهی مواجه بود، رهبری کنند. منطق مبارزه حکم می‌کرد که با ارتقاء سطح جنبش و مداخله بیش از پیش کارگران در امور و سرنوشت خویش، ظرف تشکیلاتی مناسبی بوجود آید. کمیته‌های مخفی اعتصاب که کمتر کسی از وجود آنها مطلع بود، جای خود را به «کمیته‌های هماهنگی اعتصاب» که با اطلاع و آگاهی همگان تشکیل شده بودند، دادند. این کمیته‌ها از فعالین و رهبران عملی جنبش کارگری که طی مبارزه اعتبار و اتوریته کسب کرده بودند تشکیل می‌شدند. بسیاری از اعضای کمیته‌های مخفی اعتصاب نیز جزو این کمیته‌ها بودند. کمیته‌های هماهنگی اعتصاب وظیفه بررسی درخواستها، مذاکره با مقامات، تماس با یکدیگر، تشکیل جلسات منظم، گزارش به اعتصابیون را بعهده داشتند. بدنبال تماس و مذاکرات کمیته‌های هماهنگی اعتصاب بود که روز ۶ آذر ماه، کارگران نفت آغاچاری با صدور

از فرهنگیان توضیح می‌دهد که اتحاد و همبستگی اعتصابیون همه‌ی مشاغل تنها راه پیروزی است و خبر می‌دهد که طبق تصمیم کارگران و کارکنان «پروسس» تولید ۶۰۰ هزار بشکه‌ای نفت از امروز بشدت تنزل خواهد کرد. این خبر جانی تازه به اعتصاب دمید. این تصمیم دقیقاً بعد از حمله ارتش به اداره مرکزی و روز روی کار آمدن دولت نظامی از هاری گرفته شد.



همزمان با پیشرفت جنبش و ارتقاء اشکال مبارزه، دوران عقب‌نشینی رژیم فرا می‌رسد. اوائل آذر ماه (۲ یا ۳ آذر) رژیم با برخی از خواستها موافقت می‌کند. از جمله: افزایش حق مسکن، افزایش فوق‌العاده بدی آب و هوا (۷۵۰ تومان)، ۲۲/۵ درصد اضافه دستمزد، افزایش تعداد منازل سازمانی و... پس از موافقت رژیم با مهمترین بخش خواستهای صنفی- اقتصادی بود که بار دیگر مسئولین و روسای شرکت نفت عرصه‌ای برای تاخت و تاز می‌یابند. تهدیدات مجدداً شروع می‌شود. از اعتصابیون می‌خواهند که به کار بازگردند. کارگران حول رفتن و یا نرفتن به کار و میزان تحقق خواستهای بحث

هیتری ندارد، خللی در تداوم اعتصاب کارگران نفت آبادان و اهواز و دانشجویان تهران بوجود نخواهد آورد. تائید سخنان این کارگر توسط اعتصابیون، امرای ارتشی را وادار به ترک پالایشگاه نمود. تیمسار اسفندیاری هنگام ترک پالایشگاه تهدید کرد که نتیجه این اقدامات را بزودی خواهید دید!

مامورین گارد صنعت نفت طبق دستور از ورود اعتصابیون بخشهای مختلف به اداره مرکزی جلوگیری می‌کنند. غیر از اعتصابیون پالایشگاه، دیگران به محل بیمارستان شرکت نفت می‌روند. نمایندگان کارگران نیروگاه برق اتمی دارخوین و فرهنگیان آبادان برای همبستگی و حمایت از نفتگران به بیمارستان شرکت نفت می‌آیند. پیامهای «فاسترویلر»، «تهران جنوب»، فولاد و دیگر اعتصابیون نفت و گاز مناطق نفت‌خیز قرائت می‌شود. مهندس باتمانقلیچ از عناصر مذهبی که بعد از انقلاب فرماندار آبادان شد، از فرهنگیان می‌خواهد که برای جلوگیری از تحریک رژیم، محل را ترک نکنند. نفتگران به شدت با وی مخالفت می‌کنند. یکی از اعتصابیون پالایشگاه ضمن تشکر

بخوانید و در میان مردم پخش کنید

کارگران مبارز و کارکنان رزمنده پالایشگاه آبادان:

اکنون که توطئه‌خائنان و ضد خلق رژیم در به آتش کشیدن بیش از ۸۵۰ تن از مردم این شهر برای همگان روشن شده است و واکنش خصمانه و واکنش جوانه مردم عاملان فانیسمت و سر سبده دستگاه حاکمه را به هراس افکنده، و با تغییر مهره‌های رزرو حکومتی تلاش مذبحخانه ای را آغاز کرده است تا با توسل به فریب‌های کهنه و پوسیده همیشگی، خشم و نفرت و مشت‌های گره کرده مردم را باین آورد، تا شاید بتواند اثرات هولناک‌ترین کشتار تاریخ را از چهره سفاک و منفورش پاک کند. اما خلق وختکن ایران توطئه‌ها و دسیسه‌های خائنان رژیم و دشمنان قسم خورده خود را مینماید.

در قبال این فجایع رژیم و مصیبت ملی، وظیفه خود میدانیم که به عنوان بخشی از انقلابی‌ترین زحمتکشان ایران یعنی طبقه کارگر آگاه، به مبارزات پیگیر و همه‌جانبه مردم آبادان و ایران بپیوندیم. مردم داغ‌دیده آبادان انتظار دارند که با اعتصاب عمومی و دعوت از کارگران مبارز آبادان و مناطق نفت‌خیز خوزستان بار دیگر خاطرات پر شکوه مبارزات انقلابی کارگران را در سالهای قبل و بعد از سال ۳۲ تکرار کنند.

با پیوستن خود به توده‌های ستمدیده و با افراشتن پرچم سرخ کارگران وظیفه ملی خود را به عنوان انقلابی‌ترین و مشکل‌ترین طبقه مبارز ایران بار دیگر ابقا نمائیم.

فقط ارتش توده ای قادر به نابودی ارتش مزدور رژیم است.
هر کارگر آگاه موظف به آموختن تیر اندازی است.
" در اهتزاز باد پرچم سرخ و ظفر نمون کارگران و زحمتکشان
ایران "

" بر قرار باد جمهوری انقلابی دمکراتیک در ایران "

(شهریور ماه ۵۷ - کارگران پالایشگاه آبادان)

موفق شد در تمام پالایشگاهها و مناطق نفت خیز خود را تثبیت کند و بسیاری از عناصر «مومن» به انقلاب و اعتصابگران جدید با آنها همکاری کردند. این هیئت تلاش می کرد بتدریج اعتصاب را مهار کند. این موضوع برای کارگران و کارکنان آگاه روشن بود. بازرگان، رفسنجانی و صباغیان در پالایشگاه آبادان تنها مورد استقبال عناصر «انقلابی» و «مومن» قرار گرفتند. هیئت تامین سوخت داخلی تلاش میکرد کارگران را تشویق بکار کند. مثلاً بازرگان اصرار داشت که کشتی حامل مواد دارونی تخلیه شود و کمیته هماهنگی اعتصاب مخالف آن بود. طبق برنامه ریزی قبلی، عوامل رژیم داروها را در پائین ترین قسمت انبار کشتی جای داده بودند و انبارهای فوقانی پر از وسایل یدکی ماشین آلات و دستگاههای پروژه های صنعتی بود. تخلیه این کشتی بمعنی بازگشتن کارگران بخشهای اداره انبارها، اداره حمل و نقل، انجین شاپ و بخش ترخیص گمرکات بود. کارگران از تصمیم کمیته هماهنگی اعتصاب پشتیبانی کردند و کشتی تخلیه نشد. همچنین هیئت مزبور نتوانست تحت بهانه تامین نفت مصرفی شمال کشور اعتصابیون راه آهن را متقاعد سازد که به سرکار بازگردند.

از اواسط دیماه تا سقوط رژیم شاه، علیرغم اینکه اعتصاب بطور همگانی تداوم داشت، صفتبندیهای جدیدی بین اعتصابگران شکل گرفت. مدافعان بی چون و چرای خمینی با بلند کردن ریشها و ارتباط با مساجد و تبعیت از هیئت برگزیده امام در یک سو، و دیگران که خواهان تعمیق بیشتر انقلاب و مخالف مداخلات و تحول از بالا بودند در سوی دیگر قرار گرفتند که هر کدام بیانیهها و اطلاعیههای جداگانه منتشر می کردند. دسته اول با عنوان «کارکنان مسلمان صنعت نفت» اطلاعیه می دادند و دسته دوم تحت عنوان «جمعی از کارکنان صنعت نفت». نکته مشترک در اکثریت قریب به اتفاق این اطلاعیهها، شرکت نمایندگان کارگران نفت در شورای انقلاب بود. ۱۳۷۴/۱۰/۳۰

بود. بسیاری از کارکنان بخش حسابداری و کامپیوتر که محاسبه حقوق و پرداخت را بعهده داشتند و همچنین کادر بیمارستانها که بنابه تصمیم کمیته های هماهنگی اعتصاب، کار می کردند، از دریافت پاداش خودداری کردند. بسیاری از این افراد بنام خود اطلاعیه دادند و موضوع را به اطلاع اعتصابیون رساندند. تهدید به عدم پرداخت حقوق آنقدر جدی بود که ضرورت تشکیل صندوق اعتصاب را مطرح کرد. اقدامات معینی در این زمینه صورت گرفت. دانشگاهیان تهران از طریق دانشجویان دانشکده نفت آبادان پیغام دادند که برای تشکیل صندوق اعتصاب حاضر به کمک می باشند. کمبود زمان برای تامین بودجه مورد نیاز، مسئله مهمی بود. مطابق محاسبات اولیه، در صورتیکه ماهیانه فقط ۱۰۰ تومان به کارگران پالایشگاه پرداخت می شود (در آن زمان متوسط حقوق کارگران ۲۵۰۰ تومان بود) صندوق اعتصاب نیازمند ۴ میلیون تومان بود.

با وادار کردن رژیم به پرداخت حقوق، ضرورت تشکیل صندوق اعتصاب جدیت خود را از دست داد، هر چند فکرش مدتها وجود داشت. اوایل نیمه دوم آذرماه گارد صنعت نفت آبادان به اعتصابیون پیوست. مهمترین خواست اعتصابیون گارد (علاوه بر خواستهای عمومی) تعویض افسران بازنشسته ارتش که ریاست گارد را داشتند، بود.

زمانی که سر رشته امور از دست رژیم خارج شده بود، عده ای از کارمندان عالی رتبه، مهندسی و کسانی که طی درگیری های دشوار از اعتصاب کردن اجتناب می کردند به جرگه اعتصابیون پیوستند. در همین دوره بود که خمینی طی حکمی در ۸ دیماه بازرگان را مأمور کرد که با تشکیل هیئتی مرکب از رفسنجانی، مهندس مصطفی کتیرائی، مهندس حسینی و صباغیان، بر تولید فرآورده های نفتی مورد نیاز مصرف داخلی نظارت کنند.

سیاست عمومی هیئت مزبور مخالفت با «زیاده روی» و حرکات «تند» بود. این هیئت

اطلاعیه ای، خواستهای سیاسی را مبنی بر آزادی زندانیان سیاسی، بازگشت تبعیدیها، لغو حکومت نظامی، انحلال اداره حفاظت و روابط عمومی، جلوگیری از دخالت پلیس و ساواک در محیط شرکت نفت و حمایت از خواستهای فرهنگیان و دانشگاهیان را مطرح کردند. این قطعنامه در تمام مناطق نفت خیز در جمع اعتصابیون توسط نمایندگان کمیته های هماهنگی اعتصاب قرائت شد و مورد موافقت همگان قرار گرفت. تبدیل شدن خواستهای صنفی-اقتصادی به سیاسی مشکل مسئولین و روسا را نیز حل کرد، زیرا می دانستند که آنها قادر نیستند به این درخواستها پاسخ دهند.

پس از فراگیر شدن خواستهای سیاسی، رژیم طی یورشهای شبانه به منازل فعالین اعتصاب که برخاسته عضو کمیته های هماهنگی اعتصاب بودند، عده ای از آنها را دستگیر می کند. آزادی دستگیرشدگان نیز به خواستها افزوده می شود. در همین اثناست که برای تضعیف روحیه اعتصابیون شایعاتی مبنی بر اعدام نمایندگان نفت اهواز و کارخانه ارج تهران در حضور کارگران، در آبادان قوت می گیرد، و در اهواز و تهران و... شایعه ای اعدام نمایندگان آبادان. اما اخبار واصله توسط کمیته های هماهنگی اعتصاب برعکس حاکی از تداوم اعتصابات بود و تکذیب شایعات.

در آذرماه تولید نیازمندیهای داخلی نفت در حدی بود که رژیم نتواند بی جهت «پیرزن سندی» و «پیرمرد سرابی» را علیه نفتگران تحریک کند و عوامل رژیم می گفتند و شایع می کردند که بسیاری از سالخوردهگان در آذربایجان و کردستان بر اثر کمبود نفت جان خود را از دست داده اند. شایعه و تحریک اگر کارساز نبود، مجدداً سیاست تهدید و این بار اندکی توأم با تطمیع را بکار گرفتند. اعلام کردند که حقوق اعتصابیون پرداخت نخواهد شد و در عوض به کسانی که در این شرایط کار کنند، دو برابر حقوق خواهند داد. شعار «پاداش اضافی خونبهای شهیدان» پاسخ نفتگران آبادان

باز هم دستگیری

رژیم فقها در ادامه سیاست ارباب و سرکوب خود به قصد ایجاد فضای ترس، هر چند وقت به بهانه ای دست به دستگیری مخالفان خود زده و با اعلام «کشف شبکه های براندازی» جوی خون برآه می اندازد. این بار طبق گزارش رسانه های عمومی بین المللی از جمله رادیوی بین المللی فرانسه و روزنامه لیبراسیون، ۶ تن به نامهای فریدون عبودیان، عبدالرضا یزدان شناس، علی صدقیان، عبدالقاسم مجد آبکاهی، عبدالغفور سرتیپی و هدایت الله زنده دل به اتهام سازماندهی شبکه جاسوسی، براندازی و قاچاق اسلحه در طول جنگ با عراق، دستگیر و به محاکمه کشانده شده اند. آنها متهم به رهبری شبکه ای که بیش از صدتن را در برمی گرفته، هستند و بهین دلیل در خطر اعدام قرار دارند.

انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران، این شیوه سرکوب و اختناق رژیم جمهوری اسلامی ایران را محکوم کرده و از همه ایرانیان آزاده و مجامع بین المللی درخواست می کند که تا صدای اعتراض خود را بر علیه این اقدام نوین سرکوبگرانه بلند کنند. اتهام «جاسوسی»، «براندازی» و امتالهم از جانب رژیم فقها بیانگر هیچ چیز بجز صحنه سازی برای سرکوبی و کشتار نیست، ما بی آنکه از کم و کیف این ماجرا آگاهی دقیق داشته باشیم خواهان افسای این «باززه با جاسوسی» و «براندازی» هستیم که چیزی جز اعمال بی پرده دیکتاتوری خشن و ترور رژیم ولایت فقیه نمی باشد.

پاریس- ژانویه ۱۹۹۶

در حاشیه

تاریخ کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی

حیدر

شدن عمومی جامعه، برای کنفدراسیون امکانی باقی نمی گذاشت تا چون گذشته همچنان بر فقر یا فقری مزمین در جامعه ایران استناد کند و حقانیت خود را در تکرار اغراق آمیز این ادعا بازیابد که کودکان دبستانی در روستاهای بلوچستان با علف یا هسته خرما تغذیه می کنند.

اما پیشبرد منطقی این بحث نیاز به فضائی داشت که کنفدراسیون فاقد آن بود. آن سازمان هر تردیدی نسبت به کمترین تغییری در جامعه ایران را به نشانه سستی، سازش و دل سپردن به رفرم و اصلاحاتی تلقی می کرد و در این راه هر بار خون شهید تازه ای را به قضاوت می گرفت» (تاریخ بیست ساله - جلد ۱ صفحه ۳۳۵) اینکه چرا و چگونه بحث ضرورت طرح سرنگونی در منشور کنفدراسیون آغاز شد و جریان یافت موضوعی است که فعالین کنفدراسیون در آندوره درباره اش بهتر و درستتر می توانند اظهار نظر کنند ولی اینکه نویسنده می خواهد در خواننده چنین القاء کند که گویا با رفرمهای شاه و «ثروتمند شدن عمومی جامعه»، فقر و گرسنگی مزمین در ایران ریشه کن شده و دست کنفدراسیون در افشا رژیم بسته شده بود، کاملاً نادرست است. اینکه کنفدراسیون در افشاگریهای خود از رژیم گاه راه اغراق نیز پیموده است حقیقتی است ولی این نیز واقعیتی است روشن که با اصلاحات شاهانه و سرازیر شدن دلارهای نفتی به ایران، هر چند اقلیت محدودی از جامعه که بخش اعظم ثروت های جامعه را در اختیار داشتند ثروتمندتر شدند ولی فقر و محرومیت اکثریت جامعه و گرسنگی مزمین ریشه کن نشد. عبارت دیگر با ثروتمندتر شدن عمومی جامعه نه تنها شکاف طبقاتی از میان نرفت بلکه عمیق تر نیز شد. ولخرجی های شاه در برگزاری جشن های دو هزار و پانصد ساله تنها یک نمونه از «ثروتمندتر شدن عمومی» جامعه ایران و چگونگی توزیع ثروت بود. خلاصه اینکه در آندوره کنفدراسیون یا هر نیروی سیاسی دیگر در ایران، نیازی به اغراق نداشت تا حقانیت خود را در مبارزه علیه رژیم اثبات نماید. واقعیت زندگی روزمره و طرز معیشت اکثریت مردم ایران بی عدالتی های اجتماعی، فقر و محرومیت را به عینه آشکار می ساخت و تردیدی در ماهیت رژیم بجا نمی گذاشت. اگر فهم این مساله اساسی در خارج از کشور مشکل بوده باشد برای آنانی که در ایران زندگی می کردند یک واقعیت ساده بود.

در رابطه با تغییرات در جامعه ایران نیز باید در نظر داشت که هر چند در خارج از کشور گردهمائی بودند که بدلیل دوری از وطن و گرفتار شدن در دگمها و ذهنیگرانی ها نتوانستند نتایج رفرمها را بدرستی تحلیل کنند ولی در داخل کشور تا آنجا که به گروههای چپ و بویژه جنبش چریکی چپ و جریان فدائی برمی گردد، از همان آغاز شکل گیری جنبش فدائی رفرمها و نتایج آن بدرستی مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته بود. تر گروه بیژن جزنی - حسن ضیاء ظریفی، اثر «مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیکی» مسعود احمدزاده، کتاب آنچه یک انقلابی باید بداند، کتاب «نتایج اصلاحات ارضی» و دیگر آثار منتشره توسط سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، آثار رفیق بیژن جزنی که در زندان نوشته است و... همگی فاکتورهای روشنی است که نشان می دهد، حداقل جنبش چپ در داخل کشور با تلاشی خلاقانه در پی تحلیل نتایج رفرمها و تغییرات در جامعه ایران بوده است و نه تنها منکر تغییر در جامعه نبوده بلکه این تغییرات را بدرستی تحلیل نیز کرده است و کسی نیز اتهام سستی و یا سازشکاری نتوانسته به آنها بزند و خون شهدا که عمدتاً نیز از جریانهای چریکی بوده پشتوانه چنین روش برخورد و نگرشی بوده است و مدافعین مشی چریکی و جریانهای مسلحانه در داخل نیز که در کنفدراسیون در آن مقطع وزنه سنگینی را تشکیل می دادند، قاعداً از چنین زاویه ای به مسائل برخورد می کردند و نمی توانستند هر تردید نسبت به کمترین تغییری در جامعه ایران را نشانه سستی و سازش و دل سپردن به اصلاحات تلقی کنند.

تدوین تاریخ مبارزات دوره های گذشته برای انتقال تجارب و درس آموزی از آن، همواره از اهمیت بسیاری برخوردار است. مبارزات دوره های گذشته بر مبارزات دوره کنونی اثر می گذارد و شناخت عمیق و همه جانبه از روند مبارزات گذشته، لازمه پی ریزی استراتژی منطبق بر شرایط مشخص کنونی جامعه است. از همین رو هر تلاشی که برای تدوین تاریخ مبارزات دوره های گذشته صورت می گیرد ارزشمند است. طبیعتاً هر تاریخ نگاری از زاویه دیدگاه معینی به گذشته نگریسته و رویدادها و تحولات را تحلیل می کند و چگونگی نگرش به گذشته خود عرصه ای از برخورد اندیشه ها و دیدگاههای مختلف است. اما آنچه که ورای نحوه نگرش به گذشته، بجای خود حائز اهمیت اساسی است، سندیت تاریخ نگاشته شده و یا عبارت دیگر این مساله است که رویدادها بدرستی ثبت و نقل شده باشند.

بدلیل وجود دیدگاههای مختلف دست یافتن به تحلیل واحدی از روندهای گذشته و نگرشی یکسان نسبت به تاریخ ممکن نیست ولی واقعیتها و رویدادها، عینی می باشند و از طریق ارائه فاکتورهای غیر قابل انکاری می توانند اثبات شوند. هر چند که شاید در همه موارد نتوان فاکتورهای لازم را گرد آورد ولی امکان رسیدن به توافق علیرغم داشتن دیدگاههای متفاوت در این عرصه بمراتب بیشتر است و اهمیت یک اثر تاریخی در وهله نخست در این است که رویدادها و وقایع را بدرستی ثبت کرده باشد.

این نوشته تامل بسیار کوتاهی است حول «تاریخ بیست ساله کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی» که توسط حمید شوکت نگارش یافته است. در این اثر بخش قابل توجهی از اسناد کنفدراسیون گردآوری شده است که برای هر کسی که مایل به بررسی جدی تاریخ کنفدراسیون باشد بسیار پرارزش است در این اثر همچنین چگونگی شکل گیری کنفدراسیون و روند مبارزات آن تا کنگره شانزدهم، شرح داده شده و مورد بررسی قرار گرفته است که به خواننده تصویری از روند شکل گیری و تغییر و تحولات و مبارزات کنفدراسیون ارائه می دهد. برای کسانی که در بطن مبارزات کنفدراسیون قرار نداشته اند از جمله نویسنده این سطور، اظهار نظر درباره ای اینکه این تاریخچه تا به چه حد مستند بوده و توانسته است تصویری واقعی از تاریخ مبارزات کنفدراسیون ارائه دهد، بسیار مشکل است و کسانی که در بطن مبارزات کنفدراسیون قرار داشته اند این مسئولیت را برعهده دارند که با بحث و اظهار نظر در این باره به تدقیق و تکمیل و یا تصحیح تاریخچه کنفدراسیون یاری رسانند و این امکان را فراهم آورند که تاریخی حتی الامکان واقعی در اذهان نقش ببندد. با این وجود در این اثر در حاشیه تاریخ کنفدراسیون به مسائلی از جمله وضعیت جامعه و موقعیت سازمانهای چریکی در آندوره اشاره شده است که از نظر من در مواردی نادقیق و در برخی موارد کاملاً غلط و اشتباه می باشد که در این نوشته به پرداختن به چند مورد بسنده می کنیم.

«در چنین فضائی بود که طرح مقوله سرنگونی رژیم شاه در منشور کنفدراسیون به مساله روز جنبش دانشجویی در خارج از کشور تبدیل شد. کنفدراسیون در پاسخ به استبدادی که در ایران جریان داشت نیاز به بحث پیرامون مساله سرنگونی را احساس می کرد. آن نیاز، به ویژه با توجه به بهبود وضع اقتصادی جامعه و اعتبار رژیم ایران در عرصه جهانی، برای آن سازمان به یک مساله حیاتی تبدیل شده بود. بر چنین زمینه ای، دیگر طرح مساله سرنگونی رژیم، چون مانعی برای پیشگیری از امکان بروز هر نوع تردیدی نسبت به ماهیت رژیم شاه ضرورتی فوری بشمار می رفت.

بدون تردید این بحث و مقاومتی که در برابر آن وجود داشت، نتیجه و برخاسته از واقعیت های جامعه ایران بود. واقعیتی که به اعتبار ثروتمند

کنفدراسیون بود. در این تاریخ بر خلاف آنچه حمید شوکت عنوان می‌کند، رژیم شاه موفقیت چندانی در ضربه وارد آوردن به سازمان بدست نیاورده بود و سازمان فدائی در این مقطع در یکی از پرقدترین موقعیتهای خود بود. پس از ضربات تابستان ۵۱، سازمان ضربه سنگین چندانی متحمل نشده بود و بلحاظ کمی و کیفی گسترش یافته بود. سازماندهی تشکیلاتی تکامل یافته بود. نه تنها در داخل سازمان فدائی از امکانات وسیعی در مقایسه با سالهای گذشته برخوردار بود، بلکه در خارج از کشور (منطقه خاور میانه) نیز از امکانات پشت جبهه‌های برخوردار شده بود. در این مقطع رهبران سازمان و اکثریت قاطع کادرها و اعضاء سازمان در داخل بودند و تنها تعداد معدودی از رفقای سازمان در خارج از کشور آنهم در منطقه خاور میانه بودند. علیرغم توصیه‌های رفیق بیژن جزینی از زندان که بر ضرورت سازماندهی پشت جبهه‌های نیرومند و خروج بخشی از رهبری از ایران بطور دوره‌ای بمنظور جلوگیری از ضربات احتمالی بر رهبری تاکید داشت سازمان بهای لازم را به این توصیه‌ها نداد و نتیجه‌اش را در ضربات سال ۵۵ مشاهده کردیم.

رفقای گروه ستاره که در پروسه تجانس با سازمان قرار داشتند، ضمن ادامه بحث‌ها با سازمان با رفقای ما همکاری می‌کردند. رفقای گروه ستاره که هسته اصلی سازمانهای جبهه‌ملی (در خاورمیانه و اروپا) را تشکیل می‌دادند از همان آغاز در کنفدراسیون فعالیت داشتند و قطعاً برای کسب رهبری کنفدراسیون نیز تلاش می‌کردند و در این مقطع هم که با سازمان رابطه داشتند در این جهت کوشش می‌کردند، اما این بهیچوجه بدانمعنی نیست که سازمان فدائی با شکست در عرصه مبارزه در داخل کشور به فکر کسب رهبری کنفدراسیون افتاده باشد.

در آن دوره مبارزه در داخل برای سازمان چریکهای فدائی خلق ایران یک اصل بنیادی بود و فعالیت رفقای معدودی که در خارج بودند اساساً در راستای تقویت و تامین نیازهای داخلی بود. ارتباط با سایر جنبش‌های انقلابی در منطقه، شرکت عملی و مستقیم در مبارزات خلق فلسطین و ظفار، تهیه امکانات، تدارکات و سلاح و حمل آن به ایران، تهیه امکان رادیویی، تامین امکان رفت و آمد به ایران از طریق مرز و غیره... از جمله وظایف اصلی رفقای خارج بشمار می‌آمد. حتی پس از ضربات سال ۵۵ که به قطع ارتباط سازمان با رفقای خارج بمدت حدود یکسال و نیم انجامید، فعالیت رفقای خارج در این جهت متمرکز بود.

نه تنها در سال ۵۳ و هنگام کنگره شانزدهم کنفدراسیون، فقط تعداد معدودی از رفقای سازمان در خارج بودند بلکه بعدها نیز چنین بود و در دوره مبارزه علیه رژیم شاه رفقای سازمان در خارج هیچگاه از تعداد معدودی تجاوز نکرد.

این حقایق غیرقابل انکاری است که دست یافتن به آنها برای حمید شوکت که رنج تدوین تاریخ بیست ساله کنفدراسیون را بر خود هموار کرده است، چندان دشوار نبوده است. اگر زیرنویس مربوط به نحوه تشکیل سازمان چریکهای فدائی ایران را که در آن اشتباهات گفته شده است رفیق مسعود احمدزاده دانشجوی دانشگاه صنعتی آریامهر بوده است محصول بی‌دقتی نویسنده بدانیم، عنوان نمودن مطالبی تا به این حد غیرواقعی و دور از حقیقت را نمی‌توان نتیجه بی‌دقتی یا اشتباه بحساب آورد. چرا که چنین فاکت‌های غیرواقعی در راستای اثبات تحلیل و نگرش معینی است که نویسنده در صدد القاء آن به خواننده است. مخالفت با جریانهای چریکی البته حق هر کسی است ولی تحریف واقعیتها مجاز نیست.

ارائه فاکت‌های غیرواقعی در وهله نخست مستند بودن یک اثر تاریخی را زیر سوال می‌برد و به شکل‌گیری درک و تصویری درست و واقعی از تاریخ مبارزات گذشته لطمه می‌زند.

آنچه در این نوشته گفته شد در حاشیه تاریخ بیست ساله کنفدراسیون بود و برعهده فعالین سابق کنفدراسیون است درباره متن اصلی کتاب اظهارنظر کنند.

مباحثات سازمان چریکهای فدائی خلق ایران با گروه «ستاره» (که هسته اصلی سازمانهای جبهه ملی ایران- خاور میانه و اروپا- را تشکیل می‌داد) طی ایندوره، مواضع گروه نوزده بهمن (که آثار رفیق بیژن جزینی را در خارج منتشر می‌نمود)، ... بخوبی نشان می‌دهد که برخورد طرفداران جریانهای چریکی در داخل کنفدراسیون بهیچوجه، انکار هرگونه تغییری در جامعه ایران نبوده است.

آغاز مبارزه چریکی در ایران، جنبش دانشجویی را تحت تاثیر قرار داد. در داخل کشور این تاثیر مستقیم و سریع بود. حمله به پاسگاه سياهکل انعکاس وسیعی در جامعه پیدا کرد و سریعاً بر جنبش دانشجویی داخل تاثیر گذاشت. اغلب کسانی که توسط رژیم اعدام شدند و یا عکسپایشان چاپ شده و بر سرشان جایزه تعیین گردید چهره‌های آشنا و محبوب جنبش دانشجویی داخل بودند. در تظاهرات دانشجویی اسفند ۴۹ در سراسر دانشگاههای تهران شعار «مبارزین جنگل ما همه با شمایم» طنین انداز شد. تبلیغات وسیعی که رژیم مبنی بر نابودی چریکها براه انداخته بود با ترور فرسیو نقش بر آب شد. شغف دانشجویان داخل که می‌گفتند «فرسیو مرگت مبارک» وصف‌ناپذیر بود. جنبش چریکی نه تنها بر جنبش دانشجویی داخل عمیقاً تاثیر گذاشت، بلکه زمینه رشد و گسترش و رادیکالیزه شدن آن را فراهم‌تر کرد. تظاهرات و اعتراضات دانشجویی علیه جشن‌های دوهزار و پانصدساله یکی از گسترده‌ترین اعتراضات دانشجویی پس از سرکوبهای سال ۴۲ بود. جنبش دانشجویی علیرغم مستقر شدن گارد شهربانی در درون دانشگاهها در سال ۵۰ همچنان تداوم یافت و زمینه اصلی عضوگیری جریانهای چریکی بشمار می‌رفت.

جنبش دانشجویی خارج و کنفدراسیون نیز نمی‌توانست از تاثیرات جنبش چریکی در داخل برکنار بماند و گسترش نفوذ جریانهای طرفدار مبارزه مسلحانه در کنفدراسیون اجتناب‌ناپذیر بود. علاوه بر وضوحیت داخل، شرایط بین‌المللی نیز این امر را تسهیل می‌کرد.

«تاریخ بیست ساله کنفدراسیون» گرچه این تاثیر را مدنظر قرار می‌دهد ولی در مجموع نگرشی منفی نسبت به آن دارد و مهمتر اینکه به مسائلی در این رابطه اشاره دارد که واقعی نیست. نویسنده، پیام سازمانهای چریکهای فدائی خلق ایران و سازمان مجاهدین خلق ایران به کنگره کنفدراسیون را نشانه دخالت این سازمانها در امور داخلی کنفدراسیون بشمار آورده و درباره علل آن می‌نویسد:

«جنبه دیگری از دخالت سازمانهای چریکی در کنفدراسیون، مساله شکست آنها در عرصه مبارزه در درون کشور بود. با موفقیت نسبی رژیم شاه در سرکوب گروههای چریکی، شماری از کادرها و رهبران آنها به خارج از کشور آمدند و کوشش کردند تا به کمک مدافعان خود در کنفدراسیون هژمونی آن سازمان را در دست بگیرند. نظریه جنبش دانشجویی خارج به مثابه‌ی جبهه پشتیبان نسبت به سازمانهای مسلح داخل کشور در اساس پوشش تئوریک کسب رهبری کنفدراسیون بود و تنها روند انشعاب در آن سازمان را تسریع کرد» (تاریخ بیست ساله جلد ۱- صفحه ۳۴۳)

مساله تلاش برای کسب رهبری کنفدراسیون توسط گروههای سیاسی‌ایکه در درون کنفدراسیون فعالیت می‌کردند از آغاز وجود داشت و اینکه تشکلهای طرفدار مبارزه مسلحانه چریکی نیز که در درون کنفدراسیون فعالیت می‌کردند در این جهت تلاش کرده باشند، موضوع تازه‌ای نبوده است. می‌توان این تلاشها را از زاویه انتقادی مورد بررسی قرار داد و هر کسی می‌تواند دیدگاه خاص خود را در این مورد داشته باشد. اما اینکه عنوان شده است این در نتیجه شکست سازمانهای چریکی در عرصه مبارزه در داخل و موفقیت نسبی رژیم شاه در سرکوب گروههای چریکی و آمدن شماری از کادرها و رهبران آن به خارج بوده است، حداقل تا آنجا که به سازمان چریکهای فدائی خلق ایران که یکی از سازمانهای اصلی چریکی در داخل بود مربوط می‌شود، نادرست و خلاف حقیقت می‌باشد.

پیام سازمان چریکهای فدائی خلق ایران به کنگره شانزدهم کنفدراسیون که در دیماه ۵۳ برگزار گردید، نخستین پیام این سازمان به

بنیادسبیت پنجاهمین سالگرد کشته شدن احمد کسروی پیشرو مبارزه علیه خرافات و ارتجاع مذهبی

آزاد



روز بیستم اسفندماه ۱۳۲۴ در جلسه بازپرسی در کاخ دادگستری تهران، احمد کسروی، نویسنده، تاریخدان و محقق برجسته به همراه حدادپور منشی خود، بدست مخالفان مذهبی، برادران امامی و به فتوی مراجع تقلید نجف و قم به قتل می‌رسند. از نسل معاصر ایران بویژه روشنفکران، کمتر کسی است که با کسروی و کارهای وی آشنا نباشد. اگر چه نام وی با کتاب «تاریخ مشروطه» همراه است و غالباً وی را بعنوان نویسنده آن می‌شناسند، ولی کسروی نوشته‌های بسیاری نه تنها در زمینه مسائل تاریخی که در زمینه‌های اجتماعی، ادبی، زبان‌شناسی و بویژه مذهبی از خود باقی گذاشته است. کسروی از چهره‌های شاخص اندیشه و قلم ایران در قرن حاضر است. محقق خستگی‌ناپذیر، نویسنده‌ای پرکار و بویژه مبارزی شجاع که با قلم خویش به جنگ سیاهی رفت. به همین اعتبار علیرغم کوشش فراوانی که مخالفان وی بویژه مذهبیون چه در زمان حیات وی و چه پس از مرگ در طول پنجاه سال گذشته، برای از بین بردن نام وی و از این طریق کارها و اندیشه وی کردند، همچنان کسروی یکی از متفکرین برجسته قرن حاضر ایران شناخته می‌شود.

احمد کسروی در مهرماه ۱۲۶۹ شمسی در محله «حکماوار» تبریز در خانواده‌ای مذهبی بدنیا آمد. پدر وی آخوند مسجد محله بود و از همان بدو تولد، وی جانشین پدر تعیین شد. در سن ۱۳ سالگی پدر وی فوت کرد و بدنسبال آن مکتب‌خانه را رها کرد. چند سال بعد با فشار خانواده بویژه عموهایش و برای آنکه بتواند جانشین پدر شده و ملای مسجد «حکماوار» شود به مدرسه «طالبیه» تبریز فرستاده شد. در همین اوان، جنبش مشروطه آغاز شد. کسروی جوان بلافاصله به مشروطه‌خواهان پیوست.

«... بمشروطه دل بستم. از نویدهایی که درباره پیشرفت توده و آینده روشن کشور داده می‌شد بسیار شادمان گردیدم. چون آن جوش و جنب مردم را می‌دیدم، از شادی گردن می‌کشیدم و می‌بالیدم و خدا را سیاست می‌گزاردم» (زندگانی من)

مدتی بعد به حزب دمکرات آذربایجان به رهبری «خیابانی» پیوست. ولی پس از چندی بدنبال اختلاف با خیابانی، از حزب کناره گرفت و به تهران آمد.

ابتدا در وزارت معارف (آموزش و پرورش

آزادگان» و انتشار روزنامه «پرچم» به نشر اندیشه‌های خویش پرداخت و بویژه با حمله به نهادهای مذهبی و باورهای مقبول دینی و فرهنگی از یکسو و برخورد به جریان‌ات سیاسی روز و سالوسان و سیاست‌بازان ملی که در پی جریان‌ات پس از شهریور ۲۰ میدان را برای یکه‌تازی خالی دیده بودند، دشمنان بسیاری از چپ و راست برای خود فراهم کرد.

در این بین مذهبیون جری‌تر از بقیه سعی در مقابله با وی داشتند و آنزمان که پای چوبین استدلالشان بسته شد، کمر به قتل وی بستند. فتوی قتل توسط نویسنده کتاب «کشف‌الاسرار» و مراجع تقلید نجف صادر شد. ابتدا در هشت اردیبهشت ۱۳۲۴ بجان وی سوءقصد کردند که از آن جان سالم بدر برد و تنها زخمی شد و سپس روز بیستم اسفند ماه همان سال، تاریک‌اندیشان قرون وسطی، در کاخ دادگستری موفق شدند تا به ضرب خنجر و گلوله، صدای وی را خاموش کنند. قتل کسروی بدست مخالفین مذهبی، مورد خواست دربار و سیاست‌گذاران روز نیز بود. حمله کسروی به سیاست‌بازان و بویژه زبان تند و بی‌پروای وی در مقالات گوناگون به مزاق بسیاری خوش نمی‌آمد. دربار نیز که در این سالها در موضع بسیار ضعیفی قرار داشت برای کسب حمایت مذهبیون، از نفوذ خود در دستگاه قضائی

و فرهنگ) به کار پرداخت و سپس وارد عدلیه شد و به سمت بازپرس استان به تبریز اعزام شد. از این تاریخ تا سال ۱۳۰۸ که در نتیجه رانی که بر علیه دربار صادر کرد و از عدلیه کنار گذاشته شد، در سمتهای گوناگون، رئیس عدلیه خوزستان، بازرس عالی عدلیه، مدعی‌العموم تهران، «ریاست محاکمه بدایت دیوان جنائی»، و «بازرس کل دادگستری» خدمت کرد. در زیر حکم «منتظر خدمت»، که توسط عدلیه و بدنبال رای وی بعنوان قاضی بر علیه دربار، صادر شده بود، نوشت «و از این بعد خدمت منتظر من خواهد بود، نه من منتظر خدمت».

از این پس بکار و کالت پرداخت و از آنجمله وکیل مدافع شورشیان در پرونده پنجاه و سه نفر بود. در طول این سالها وی ضمن کار، در پی سفرهای گوناگون به نقاط مختلف ایران، کارهای تحقیقی خود را دنبال می‌کرد. حاصل این مطالعات نوشته‌های گوناگونی پیرامون زبان‌شناسی و گویش‌های مختلف مردمان ایران زمین است. ترجمه کتاب «کارنامه اردشیر بابکان» از پارسی میانه به فارسی، تهیه مقدمات تدوین تاریخ پانصد ساله خوزستان و نهایتاً تدوین این کتاب و بسیاری مقالات پراکنده در جراند روز.

از بعد از شهریور ۱۳۲۰ با تشکیل «باهماد

مهمترین جنبه تفکر کسروی در این زمینه، اندیشه‌های ناسیونالیستی وی بود، از بعد از انقلاب مشروطه، غرب و اندیشه‌های نوین آن جایگاه ویژه‌ای در میان روشنفکران و اندیشمندان ایران داشت.

کسروی که در سنین جوانی ضمن آموزش زبان عربی به شاگردان مدرسه آمریکائیهای تبریز، انگلیسی را از آنان آموخته بود، خیلی زود با غرب و نوآوریهای آن آشنا شد، ولی هرگز مجذوب و شیفته این فرهنگ نشد. وی کوشید تا تمامی جوانب غرب و نوآوریهای آن بویژه چهره واقعی استعمار را در پس پرده فرهنگ نو بشناسد با استعمار و هر آنچه که برای بقای استعمار بکار گرفته می‌شود، به ستیزد و در مقابل از آنچه که برای بهروزی مردم مفید است استقبال کند. وی در کتاب آئین، اندیشه‌های خود درباره‌ی غرب و استعمار را توضیح می‌دهد.

«آیا ما می‌توانیم که از اروپا تنها صنایع را- آنها باندازه لزوم و حاجت- فرا گرفته، در اخلاق و قانون به یکبار از اروپا دیده پوشیده، خودمان آنچه را که داریم تهذیب و اصلاح کرده بکار اندازیم؟» (شفق سرخ یک فروردین ۱۳۱۲)

کسروی یک ناسیونالیست است چون یک ایرانی است ولی ناسیونالیستی افراطی نیست. برعکس زمینه‌هایی از جهان وطنی در اندیشه‌های وی وجود دارد.

«در دیده ما ایرانی، هندی، عرب، ترک و آسیایی و اروپایی، افریقائی یکی است. ما نیکی را برای همه جهان می‌خواهیم. با این حال چون در ایرانیم و این کشور، میهن ما است، نخست به اینجا می‌پردازیم.

... آنچه من ارج می‌گذارده‌ام و می‌گذارم، آن است که در توده ایران زائیده شده‌ام و میان این توده زندگی می‌کنیم و سود و زیان و آسایش و گرفتاری من و خانواده‌ام بسته به نیکی یا بدی این توده و این کشور می‌باشد. این است که باید خواهان نیکی این توده باشم که هستم»

برکنار از ناسیونالیزم خردگرا که در دیدگاه کسروی جایگاه برجسته‌ای دارد، اندیشه‌های سیاسی کسروی در سایر زمینه‌ها در جزئیات روشن نشده است. در برخورد به مسائل اجتماعی و شیوه اداره کشور، دیدگاه وی بطور عمومی دیدگاه بورژوازی ملی است.

کسروی سمبل مشروطه‌خواهی، حکومت قانون و آزادی در مقابل مشروطه‌خواهی است. در مرامنامه آزادگان، «شانزده خواست آزادگان» را منتشر می‌کند. محورهای اصلی آن: هواداری از مشروطه، نظارت به اجرای قوانین، علنیت در سیاست، رواج علم و صنعت، بهبود وضع کشاورزی، تغییر قوانین تجارت، اجباری کردن آموزش ابتدائی...»

باورهای خرافه و آلوده و بهیوده است. پاک‌دینی از نظر وی چیزی جز این نیست. کسروی با شجاعت و جسارتی که در تاریخ معاصر ایران بی‌نظیر است به مقابله با این آلودگی‌ها برمی‌خیزد. مقالات متعددی در نشریه «پیمان» و «پرچم» می‌نویسد، کتابهای مختلفی چون «شیعیگری»، «صوفیگری» و «بهائیگری» را در نقد مسائل مذهبی، به رشته تحریر درمی‌آورد. با انتشار «ورجاوند بنیاد» اصول اعتقادات خود درباره مذهب «پاک» را بیان می‌کند. همچنین جزوه‌های کوچکی به زبان ساده چون «شیخ قربان از نجف می‌آید»، «حاجیهای انباردار چه دینی دارند؟»، «چگونه حاج حسن پس از چهل سال مسلمان شد؟»... را منتشر می‌کند.

مبارزه کسروی، مبارزه‌ای است با عقب‌ماندگی جامعه ایران. در این مبارزه وی معتقد است که آگاهی و فهم توده‌هاست که باید افزایش یابد. خرافات مذهبی در این راه یک سد جدی است و تنها تکیه بر خرد توده‌ها، این سد را می‌شکند.

«تمامی جنبشهایی که در جهان پدید آمده برای این بوده که زندگانی آدمیان بهتر شود. اما یگانه راه تامین این هدف، این است که به خرده‌های مردم تکان دهیم» (پیرامون خرد) برداشت مطلق‌گرای کسروی از خرد، طبعاً مورد نقد است. خرد یک امر نسبی است که قبل از همه چیز به شرائط اجتماعی-اقتصادی، سیاسی جامعه، بویژه سطح آموزش و آگاهی اجتماعی بستگی دارد.

این واقعیت غیرقابل انکار است که اعتقادات مذهبی در جامعه ایران که با خرافات مخلوط شده است، یکی از عوامل اصلی عقب‌ماندگی جامعه است. حداقل امروز پس از هفده سال حکومت جمهوری اسلامی، کمتر کسی در نقش مخرب مذهب شک دارد. و از این گذر، مبارزه کسروی با خرافات مذهبی جایگاه ویژه‌ای در تاریخ معاصر ایران دارد. ولی حل این مشکل تنها با تکیه بر خرد و با کوشش در خردمندتر کردن مردم، راه بجائی نخواهد برد.

اندیشه‌های سیاسی

کسروی سیاستمدار نیست. حزب یا جریان سیاسی را بوجود نیاورده است. جمعیت «با هماد آزادگان» که پس از شهریور ۱۳۲۰ سازمان داده شد، نه یک جریان سیاسی که تشکلی بود حول دیدگاه‌های کسروی یا هدف تبلیغ و ترویج این ایده‌ها. اما از آنجا که در برخورد به مسائل اجتماعی، ناگزیر به مسائل سیاسی نیز باید پرداخت کسروی دیدگاه‌ها و نظرات خود را در نوشته‌های گوناگون بیان کرده است.

استفاده کرده و بدین ترتیب جندی بعد، «بر اثر این فشارها دادگاه تجدیدنظر نظامی به ریاست سرتیپ باستی حکم برائت متهمان را صادر کرد و برادران امامی با تجلیل و تکریم خاصی آزاد شدند» و پرونده قتل کسروی بسته شد.

اندیشه‌های کسروی

کسروی در غالب زمینه‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جامعه قلم زده است. تمامی نوشته‌های وی از یک انسجام خاص و یک استخوان‌بندی محکم و بهم‌پیوسته برخوردار است. یک سیستم فکری مشخص در تمامی نوشته‌های وی دنبال می‌شود. بهمین اعتبار علیرغم وسعت کار، شیوه کار جوهر اصلی تفکر وی در تمام مراحل یکسان بوده است. محور اصلی اندیشه کسروی خردگرایی است. کسروی یک فیلسوف نیست. یک اصلاح‌گر اجتماعی است. کسروی یک تئورسین خالص نیست. یک اقدام‌کننده خستگی‌ناپذیر نیز هست. تحقیق می‌کند، می‌نویسد، روزنامه و مهنامه منتشر می‌کند، جلسات بحث و گفتگو سازمان می‌دهد، در سایر روزنامه‌ها مقاله می‌نویسد. ازیتاتوری است بی‌پاک، مبلغی است خستگی‌ناپذیر. بیدلیل نیست که از مذهب‌یون گرفته تا سیاست‌مداران و چهره‌های ادبی و فرهنگی وقت را با خود دشمن می‌کند.

با علی دشتی و لیقوانی در «شفق سرخ» مباحثه می‌کند. علی محمد فروغی باوی مخالفت می‌کند، علی‌اصغر حکمت از استادی وی در دانشگاه جلوگیری می‌کند و بسیاری دیگر که لیست آن بلندبالا است.

خردگرایی محور اصلی کارهای وی است. خرد برای وی ایزاری است برای تشخیص خوب و بد.

«کار خرد داوری میان نیک و بد است. این نیروی داوری‌کننده، در همه هست و در همه یکسان داوری می‌کند» (پیرامون خرد) با حرکت از این مبدا کسروی به مجموعه مسائل اجتماعی و وضعیت توده‌ها برخورد می‌کند. سعی در شناخت ریشه‌های عقب‌ماندگی دارد و در ادامه این کنگاش است که با مذهب‌یون و خرافات مذهبی درمی‌افتد.

اما کسروی دین باور است. ایده‌آلیستی عینی که مذهب را برای جامعه لازم می‌داند ولی هر آنچه را که مغایر خرد باشد را در اصل و اساس دین نمی‌شناسد. بلکه آنرا اضافه شده ناشی از خرافه‌پرستی و ریاکاری ملایان می‌داند. از ایترو به «پاک دینی» می‌رسد. کسروی پیامبر نیست و ادعای پیامبری نیز ندارد. آنچه می‌گوید بگمان او تنها پاک کردن مذهب اسلام از

کسروی چگونه کشته شد؟

دگراندیش است و با بحث و گفتگو هم زور آقایان به خفه کردن صدایش نمی رسد، باید نابود گردد و آنچنان نابود گردد که دیگری جرات و جسارت مخالفت آشکار و علنی با مذهب و دستگاه روحانیت را نیابد. بدین گونه است که روحانیت به جنبش و جوش می افتد تا هر چه زودتر صدای کسروی را خاموش کند. برای تهیه اسلحه شیخ محمدحسن طالقانی اما جمعه مسجد ظهیرالاسلام پول لازم را فراهم می کند. نواب صفوی به همراه محمد خورشیدی روز هفتم اردیبهشت ۱۳۲۴، در چهار راه حشمت الدوله به کسروی سوء قصد می کند. در این حمله اما موفق به کشتن کسروی نمی شود. کسروی که زخمی شده به بیمارستان می رود و نواب صفوی دستگیر و راهی زندان می شود. ولی پس از مدت کوتاهی با ضمانت بازرگانی بنام اسکویی آزاد می شود پس از آزادی، با صدور اعلامیه تشکیل جمعیت فداییان اسلام را اعلام می کند. همزمان فشار به دولت وقت برای جلوگیری از انتشار کتابهای کسروی افزایش می یابد. حجت الاسلام حاج سراج انصاری، فقیهی شیرازی، سید نورالدین شیرازی، به دادرسی تهران علیه کسروی شکایت می کنند. شکایت پیگیری می شود و نهایتاً روز بیستم اسفند ۱۳۲۴ کسروی به دادرسی تهران احضار می شود. فداییان اسلام از روز احضار وی به دادرسی اطلاع پیدا کرده و تصمیم می گیرند که در این روز برای بار دوم به خان کسروی سوء قصد کنند. ۸ نفر برای این عملیات انتخاب می شوند. در ساعت نه صبح، زمانی که تنها چند دقیقه از ورود کسروی به اتاق بازپرسی نگذشته بود، مظفری و برادران اماسی وارد اتاق شده و به سمت کسروی و همراه وی حدادپور تیراندازی می کنند. و پس از آن که از کشته شدن کسروی اطمینان یافتند الله اکبر گویند از اتاق بازپرسی خارج شده و به همراه سایر اعضا گروه از کاخ دادگستری می گریزند. پس از قتل کسروی برادران اماسی به همراه دیگر اعضا تیم حمله دستگیر می شوند. ولی چندی بعد با فشار روحانیت و تمایل دربار و دولت وقت به نگهداری روابط حسنه با روحانیت قاتلان کسروی از زندان آزاد می شوند. جنازه کسروی و حدادپور، برای آنکه دور از دسترس مرتجعین باشد، توسط دوستانش در میان کوهها دفن می شود.

خبر کشته شدن کسروی در میان مذهبیون چنان با استقبال روبرو شد که آیت الله خوانساری که مریض بود و جلسه بحث خود را تعطیل کرده بود، به وجد آورد و بیسماری را فراموش کرد. آدمکشان فداییان اسلام فرمانان اسلام شدند.

کشتن کسروی تنها کشتن یک اندیشمند مخالف نبود، کشتن کسروی کشتن سمبل آزادیخواهی شرقی طلبی، پذیرش دگراندیشی و نواندیشی بود.

کسروی بدست فداییان اسلام و به حکم مراجع تقلید کشته شد. وی با انتشار کتاب «شیعگری» در سال ۱۳۲۱، که در آن مذهب تشیع و اصول عقیدتی آن چون مهدویت، غیبت،... را به نقد می کشید، خشم محافل مذهبی را برانگیخت. در اواسط سال ۱۳۲۳ کتاب «کشف اسرار» به قلم خمینی منتشر شد. بهانه خمینی در نوشتن این کتاب پاسخگویی به کتاب «اسرار هزار ساله» نوشته حکمی زاده بود. اما خمینی در این کتاب نه تنها حکمی زاده بلکه تمام آنانی را که تشیع و روحانیت را مورد نقد قرار میداد را به زیر تیغ حمله خود گرفته بود. بویژه بدون آنکه مستقیماً کسروی را نام ببرد، با عنوانی چون «گفتار بی خردانه آن تهی مغز مدعی پیامبری»، «کتابهای یک نفر تبریزی بی سروپا»، «ارباب اقبونی آمیخ و آخشیخ تراش...» به کسروی حمله کرده و از مسلمانان می خواهد تا «این نامزها را به مقدسات مذهبی را بخوانند و در صند چاره جویی بر آید...». «بایک غیرت ناموسی، بایک عصیت وطنی، بایک اراده قوی، با یک مشت آهنین، باید تخم این ناپاکان را از زمین براندازید».

بدینسان فرمان قتل دگراندیشان از سوی خمینی صادر می شود. نواب صفوی طلبه ای ۲۱ ساله در نجف به فرمان لیک می گوید و مجری آن می گردد. فرمانی که اگر چه آخوندهای معضراز خمینی در آن زمان رسماً آنرا صادر نکردند ولی قلباً خواهان آن بودند. و بعدها با تمام امکانات در اجرای آن به مجران تهی مغز این حکم، فداییان اسلام، کمک کردند.

نواب صفوی در نجف تاییدی بسیاری از دیگر مراجع مذهبی را به لزوم کشتن کسروی گرفته بود. حسین هیکل می نویسد «که روزی نواب در مسجد هندی نجف نشسته بود که روزنامه ای از ایران به دستش می رسد با مقاله ای از کسروی سراسر طعنه های زننده بر دین اسلام مقاله را خواند و غضبناک بر خاسته به نزد یکی از اساتید حوزه رفت تا رأی آن استاد را درباره نویسنده مقاله بداند. استاد جواب داد کافر است و قتلش جایز». در جای دیگری آمده است که «وقتی قضیه کسروی پیشامد کرد مرحوم امینی و چند نفر از علمای آنجا می گویند آیا مردی پیدا نمی شود که به حساب این شخص برسد. نواب تعریف می کند که، من از این سخن بکه خوردم... گفتم چرا پیدا نمی شود و حرکت کردم».

نواب صفوی داوطلب کشتن کسروی می شود. هزینه عملیات توسط آخوندهای نجف، حاج سید عبدالله مدنی، حاج سید ابوالقاسم خوبی و علامه امینی تهیه شد و نواب عازم تهران شد. ابتدا در یکی از جلسات بحث و گفتگو کسروی شرکت می کند و همانجا برای وی روشن می شود که «حکم وی حکم یک مفسد فتنه گر است که باید نابودش کرد تا ریشه اش پراکنده نشود». به این ترتیب تکلیف روشن است، هر آنکس که

از این رو کسروی با دیدگاه های سوسیالیستی و کمونیستی مرزبندی دارد. اگر چه به بنیان گذاران مارکسیسم ارجح می گذارد، ولی ایده های سوسیالیستی را مورد نقد قرار می دهد.

«یکی دیگر از سخنانی که در میانه ما و دانشمندان سوسیالیستی است، در این زمینه است که آنان معتبر دانسته اند دولت کارها را بدست گیرد و مردم کارگر دولت باشند و هر چه بدست می آید، دولت در بین آنها تقسیم کند. اما ما می گوئیم، این کار آزادی را از دستشان گرفتن است و این از جریزها و نیروهای خدای مردم تواند کاست» (کار و پیشه و پول)

در ادامه توضیح می دهد که کار پیشه باید آزاد باشد، زمین باید در مالکیت کسی باشد که روی آن کار می کند، مزد بگیران به اندازه ارزش کارشان مزد بگیرند...

روشن است که دیدگاه های سیاسی کسروی در باب هدایت جامعه، دیدگاه های بورژوازی ملی است که در مواردی با ایده آل های یک مصلح اجتماعی آمیخته می شود.

کسروی و تاریخ نگاری

کسروی به تحقیقات تاریخی توجه خاصی داشت. از این رهگذر کتابها و رسالات بسیاری از جمله شهریاران گمنام، تاریخ پانصد ساله خوزستان، تاریخ آمریکا، شیخ صفی و تبارش، تاریخ هیجده ساله آذربایجان و مهمتر از همه تاریخ مشروطه را از خود باقی گذاشته است. وی از معدود اندیشمندان زمانه خود بود که بر اهمیت بررسی تاریخی آگاهی داشت و در عین حال تاریخ نگاری را یک امر علمی میدید و نه روایت داستانونه هزارویکشب. وی بعنوان یک محقق تاریخی جستجو می کرد، با دیدی انتقادی وقایع تاریخی را ارزیابی میکرد و با شیوه های نوین، به قول خودش «به تازگی از اروپاییان یاد گرفته ایم» به رشته تحریر در می آورد. شاید بتوان گفت که کسروی یکی از اولین پایه گذاران تاریخ نگاری مدرن و علمی در ایران است. بسیاری از تاریخ نگاران بعد از وی متأثر از سبک و شیوه کار وی هستند. کسروی بویژه با نگارش «تاریخ مشروطه» یکی از مهمترین جنبشهای اجتماعی تاریخ معاصر ایران را ثبت و جاودانه کرده است. این کتاب در عین سادگی با دقت و جدیت و با تکیه بر اسناد تاریخی زوایای گوناگون این خیزش اجتماعی را بررسی می کند. بی دلیل نیست که تاکنون علیرغم آنکه بیش از شصت سال از تاریخ نگارش این کتاب میگذرد، بارها و بارها چاپ و تجدید چاپ شده و هنوز نیز یکی از منابع اصلی بررسی های تاریخی بر روی انقلاب مشروطه می باشد.

شماره ۲۳

اسفند ۱۳۷۴

فوریه ۱۹۹۶

ETEHAD KAR

FEVRIER 1996

VOL 2. NO. 23

بها معادل :

۳ مارک آلمان

۱۰ فرانک فرانسه

نامه های خود را به آدرسهای زیر، از یکی از کشورهای خارج برای ما پست کنید.
آدرس آلمان:

POSTFACH 150106
10663 BERLIN
GERMANY

آدرس اطریش:

POSTFACH 359
A 1060 WIEN
AUSTRIA

آدرس فرانسه:

HABIB K BP 162
94005 CRETEIL
CEDEX FRANCE

آدرس نروژ:

POST BOKS 6505
RODELO KKA
0501 OSLO 5
NORWAY

آدرس کانادا:

(E.F.K.I)
349 W.GORGIA
P.O. BOX 3586
VANCOUVER, B.C.
V6 B 3Y6
CANADA

شماره فاکس سازمان:

49-2241318853

انتخابات در فلسطین، مشروعیت روند صلح

فلسطین در پیشبرد صلح با اسرائیل حل شده است. انتخابات به نیروی پیشبرنده صلح با اسرائیل مشروعیت بخشید، اما هنوز تناقضات ناشی از توافقات صلح بین اسرائیل و فلسطینیها پابرجاست، هنوز بیش از ۶۰ درصد خاک فلسطین زیر کنترل ارتش اسرائیل است حدود ۱۲۰ هزار مهاجر یهودی در سرتا سر سرزمینهای اشغالی حضور دارند که به هیچوجه موافق صلح با فلسطینیها نیستند و مهمتر از همه هنوز دولت اسرائیل از به رسمیت شناختن دولت فلسطینیها، بعنوان یک دولت مستقل سر می پیچد و حاضر به برسمیت شناختن حق حاکمیت مردم فلسطین نیست. همه این واقعیتها، نشاندهنده راه دشواری است که منتخبین شورای فلسطین در پیش رو دارند.

از همین رو نیز، برگزاری موفقیت آمیز انتخابات در فلسطین، به مفهوم پایان مشکلات روند صلح، نه فقط در ارتباط با اسرائیل، حتی در میان خود فلسطینیها هم نیست. شکی نیست که یاسر عرفات و نمایندگان منتخب طرفدار او، اکنون از مشروعیت بیشتر در مقابل مخالفین خود برخوردارند. اما نیروهائی که انتخابات را تحریم کرده بودند، فقط به حماس ختم نمی شدند. بخشی از سازمان آزادیبخش فلسطین که تغییر منشور آن، یکی از شروط اسرائیل برای پیشرفت روند صلح است، انتخابات را تحریم کرده بود که در میان آنها نیروهای با نفوذی مثل جبهه دمکراتیک خلق و جبهه خلق برای آزادی فلسطین وجود دارند و نیز بخشی از مخالفین داخلی عرفات در سازمان الفتح، که در شرایط آتی، می توانند مشکلات جدی تر بر سر راه عرفات و شورای تحت رهبری او فراهم سازند. هم چنین هنوز کاملاً روشن نیست که تصمیم گیرها در شورای منتخب چگونه صورت بگیرد و ترکیب داخلی آن به چه شکلی درآید مهمتر از همه رابطه این شورای منتخب با شورای ملی فلسطین که تاکنون همچون پارلمان در تبعید فلسطینیان عمل می کرده و سازمان آزادیبخش فلسطین در واقع بازوی اجرائی آن بود، هنوز روشن نشده است.

در واقع انتخابات در فلسطین یک گام به جلو بود، اما، این گام هنوز در فضای مبهم صلح بین اعراب و اسرائیل و هزاران معضل بدون پاسخ در مناسبات این دو و نیز در تناقضات و اختلافات داخلی خود فلسطینیها، جایگاه خاص خود را باز نکرده است. اگر روند صلح شتاب بیشتری به خود بگیرد و تخلیه بقیه سرزمینهای اشغالی فلسطین و چشم انداز تشکیل رسمی دولت مستقل تسریع گردد، در آن صورت می توان گفت که این گام نقش مهمی در روند صلح ایفا خواهد نمود.

انتخابات در فلسطین، اما، با تمامی تناقضات موجود در حول و حوش آن، خود بخود گام جدی و مهمی در بازگشت ناپذیر ساختن روند صلح و مشروعیت بخشیدن به آن بود و این برای ملتی که در طول ۲۸ سال گذشته زیر کنترل ارتش اشغالگر اسرائیل رنج برده است و در تمام طول حیات خود از حق انتخاب محروم بوده است، دستاورد بزرگی است.

روز بیستم ژانویه انتخابات شورای فلسطین و نیز رهبری این شورا، برگزار شد. براساس قراردادهای صلح بین اسرائیل و سازمان آزادیبخش فلسطین، شورای فلسطین که تعداد نمایندگان آن را ۸۸ نفر تشکیل می دهد، اداره ی مناطق خودگردان را در زمینه های اقتصادی، اداری، بهداشت، آموزش و پلیس محلی برعهده دارد و در واقع بصورت یک مجلس منتخب فلسطینیها محسوب می شود که از طرف جمعیت فلسطینی در نوار غزه، کرانه غربی رود اردون و شرق بیت المقدس برگزیده شده است.

برای احراز نمایندگی شورای فلسطین، ۷۰۰ نفر خود را کاندیدا کرده بودند. سازمانها و احزابی که رسماً در انتخابات شرکت کردند، عبارت بودند از سازمان الفتح، حزب کمونیست فلسطین، تشکیلات «فدا»، ائتلاف دمکراتیک به رهبری حیدر عبدالشافع، رئیس هیات نمایندگی فلسطین در مذاکرات صلح، در مراحل آغازین آن و نیز اتحاد زنان، سازمان بنیادگرایی اسلامی حماس علیرغم تحریم انتخابات، از طریق معرفی نمایندگان مستقل، در انتخابات شرکت نموده بود و بخش مهمی از نمایندگان منفرد، وابسته به این جریان، یا از اعضای آن بودند. هم چنین گفته می شود بدلیل محدودیت معرفی کاندیداها به تعداد نمایندگان شورا، در هر محل، بخشاً خود سازمان الفتح نیز اقدام به معرفی کاندیداها منفرد نموده است. کاندیدای رهبری این شورا یاسر عرفات بود، رقیب او، سمیعه خلیل مبارز جنبش زنان بود که علیرغم این که با عرفات هیچ اختلاف جدی نداشت او را نماینده زنان فلسطینی نمی دانست.

انتخابات فلسطین، زیر نظارت ۷۰۰ ناظر بین المللی انجام شد که از جمله آنها، جیمی کارتر رئیس جمهور سابق آمریکا بود.

یاسر عرفات با کسب ۸۸ درصد آراء بعنوان رهبر شورای فلسطین برگزیده شد و نیز سازمان الفتح اکثریت کرسیهای شورای فلسطین را به خود اختصاص داد. اگرچه از اعمال نفوذ یاسر عرفات و سازمان الفتح در جریان انتخابات و نیز استفاده ی تبلیغاتی نابرابر از وسائل ارتباط جمعی برای نمایندگان، از جمله تغییر ۱۶ منطقه انتخابی، برای بالا بردن شانس موفقیت الفتح بحث شده است، اما در مجموع می توان گفت در انتخابات فلسطین مردم مجلسی را انتخاب کردند که در آن امکان انتخاب بین افراد مختلف وجود داشت و رهبری را برای آن برگزیدند که اگر چه در عمل بی رقیب بود، اما حداقل ریسک آن را کرده بود که خود را در معرض انتخاب آزادانه مردم قرار دهد، و این امر بعد از مخالفت های جدی گسترده با سیاست آشتی با اسرائیل، بسیار مهم بود.

انتخابات در فلسطین، در واقع، رای به ادامه ی روند صلح نیز بود. این انتخابات از یک طرف، به نیروی پیشبرنده روند صلح با اسرائیل مشروعیت بخشید، از طرف دیگر روند آغاز شده صلح را مورد تایید قرار داد. اما این امر به مفهوم آن نیست که با برگزاری این انتخابات مشکلات سازمان آزادیبخش